شروط لا إله إلا الله

THE CONDITIONS OF SAYING " THERE IS NO GOD BUT ALLAH

مترجم

«باللغة الفارسية»

عبدالمنعم مصطفى حليمه

«أبوبصير الطرطوسى»

شُروط لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه

تأليف / الشيخ عبدالمنعم مصطفی حلیمهٔ

«ابو بصیر الطرطوسی»

ترجمه فارسی

ابن عبداللطیف بابکرخیل

«ابومصعب الخراسانی»

.مقدمه:

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستهديه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادى له .

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله .

﴿ أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَّ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ آل عمران:١٠٢.

﴿ يا أَيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللهَّ الَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللهَّ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا ﴾ النساء:١.

﴿ يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَّ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يطِعِ اللهَّ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾ الأحزاب:٧٠-٧١.

أما بعد: فإنَّ أصدقَ الحديثِ كتابُ الله، وخيرَ الهدى هدى محمدٍ ﷺ، وشر الأمور مُحدثاتها، وكل محدثة بدعة، وكل بدعةٍ ضلالة، وكل ضلالة فى النار .

و بعد :

بدون شك بزرگترين و با عظمت الشان ترين كلمه اى كه الله ﷻ براى انبياء اش از آدم الى نبى ما ﷺ وحى نموده است ، همانا كلمه توحيد ---- لا إله إلا الله مى باشد.

و بزرگترين كلمه اى كه از ابتداى خلقت آدم عليه السلام تا به امروز و الى قيام قيامت بر سر زبان ها بوده همين كلمه توحيد --- لا إله إلا الله است.

و افضل ترين اذكار نزد الله ﷻ --- همين لا إله إلا الله ميباشد.

بخاطر همين كلمه خالق بارى مخلوقات را هست كرد، رسولان را فرستاد، و كتابهاى هدايت را نازل فرمود....!

و بخاطر آن جنت مزين --- و آتش جهنم گرم و سوزنده گردانيده شده است.

بخاطر آن الله ﷻ جهاد و قتال را مقرر نموده، و صلح و جنگ را آفريده، و ولاء و براء را فرض گردانيده است، و درين راه لشكريان جهاد و آزادى تبيعه گردانيده شده، و گرانبهاترين اشياء ارزان و بى ارزش شده است---!

آخرين هدف قرار گرفت --- و هيچ چيزى نميتواند با آن نه از جهت فضليت و نه از جهت بزرگى برابرى كند --- هر مصلحت و هدفى در مقابلش كوچك معلوم مى شود.......و هر با ارزشى نزدش بى ازرش ميباشد!

كلمه ايست كه خون گوينده آنرا–در دنيا– مصئون داشته و لغزش ها و خطاء هايش را كاهش مى دهد، و شمشير را هنگام ورد شبهات از بالايش بر مى دارد --- !

كلمه ايست كه بر اساس آن مردم داخل جنت و دوزخ مى شوند... هر كسى حق آنرا اداء كرد و بصدق و اخلاص به آن پايبند ماند، داخل جنت گرديده، و هر كس از آن اعراض كرد، و حق آنرا اداء نكرد، و با اهل آن به دشمنى پرداخت، داخل آتش جهنم مى شود، و عذاب موعود در حقش متحقق مى گردد.

کلمه ایست که صاحب اش را در آخرت نفع می رساند، ولو مرتکب زشتی های زیـاد بجـز از شرك گردیده باشد، در غیر از آن شخص را هیچ چیزی نفع رسانیده نمیتواند، ولو میزان حسـناتش به اندازه وسعت زمین و آسمان ها باشد، ولی نزد الله پاداشی ندارد.

این کلمه ایست که هرگاه در مقایسه با آسمانها و زمین هـا وزن گـردد، گـران مـی آیـد، پـس خوشا بحال کسی که این کلمه --- لا إله إلا الله، بر او مقـدر شـده اسـت، همانطوریکـه نـوح علیـه السلام در هنگام مرگش برای پسر خود چنین وصیت می کند: «تو را به لا إله إلا الله امـر مـی کـنم، که هر گاه هفت آسمان و هفت زمین در یك کف ترازو گذاشته شود، و لا إله إلا الله در در کـف دیگر آن، این کف سنگینی می کند، و اگر هفت آسمان و هفت زمین به شکل دائره بـاهم آمیختـه باشند، لا إله إلا الله آنها را از هم جدا میسازد..»[1]

اما باوجود آن هرگز در طول تاریخ الی زمان حاضر هیچ کلمه ای با تغیر و تحریف و تأویلات باطل مواجه نگردیده، آن طوریکه کلمه توحید -- لا إله إلا الله مواجه شده است.

واضح است که در طول این مدت فرقه های باطل و اهل هواء و ضلالت توانسته اند بالای ایـن کلمه چیره شوند، ابتداً سیکولران کافر-- و به مرور زمان صوفیه منحرف، و به تعقب آن اهل ارجاء و تجهم، و در اخیر گروه های سلفی معاصر- که خود را سلفی میگویند امـا سـلفیت ازیشـان بیـزار است- خود ، لشکر و علم شان را در اختیار و دوستی پادشاهان ستمگر و مجرم قرار داده اند....!

این گروه های باطل بواسطه ای دام ها و حیله های باطل و فاسد شان توانسته اند، کلمـه توحیـد را از معنای حقیقی، مقاصد ربانی و اقتضاءات رحمانی آن خالی سازند، با این کلمه طوری برخورد کردند که آنرا در حروف معمولی بزبان آوردند، و با طقطق مهره های تسبح شان در گوشه مسـجد

---

[1].صحیح الآداب المفرد: ۴۲۶

زینت بخشیدند، بدون اینکه قلب های شان گرمی این کلمه را احساس کند، و یا سبب دگرگونی و تحول بنیادین در زندگی عملی شان گردد--!

با این کلمه آنچنان که لازم بود باید برخورد شود...نشد، و آنرا که باید منهج حیات خویش قرار می دادند -- ندادند، منهج که کاملاً تغیر را میخواهد؛ تغیر و دگرگونی جوامع را -- از حالت شرک بسوی نور توحید، و از ظلم جاهلیت به عدالت اسلام ، و از عبادت مخلوقات به عبادت الله واحد و لاشریک.

آنها این کلمه را از حقیقت و ماهئیت اش و از هدف که بخاطر آن این کلمه نازل شده بود، دور نمودند...و برای مردم آنرا بصورت مجرد از حروف سرد و خشک، که در هنگام دعاء و مشکلات تبرکاً بر سر زبانها آورده میشود، در آوردند، بدون اینکه در حیات و اعمال و وقایع زندگی شان آنرا مورد توجه قرار داده باشند -- !که شایسته نیست،با لا إله إلا الله چنین رفتاری صورت گیرد!!!

میگویند: یکبار این کلمه را بزبان بیاور-- بعداً هر چه خواستی انجام بده... ولو بعنوان شخص وحشی و متمرد از طاعت و عبودیت الله ﷻ در آیی!!!

--- یکبار بزبان بیآورش --- آنگاه از جمله اهل نجات و ایمان-در دنیا و آخرت- خواهی گشت، اگر چه به مقتضای آن عمل نکنی، و ارکان و واجبات دین را ترک بگوئی!!!

--- یکبار بزبان بیآورش-- بعداً هر معبود، طاغوت، و بت و ظالم گنهکار را خواستی عبادت کن.

اگر چه در تمام عمر یکبار توفیق گفتن آنرا پیدا کردی – در گفتن آنر دریغ نکن! زیرا از کفر و تکفیر در امان خواهی شد، و آتش جهنم بر تو سرد و حرام می گردد، ولو آنکه اعمال خیری در زندگی نداشته باشی، دین و ایمانت بالا تر از آنست که بر علیه دین و ایمانت طعن وارد گردد.

این چنین برای مردم گفتند، و میگویند، و باعث ازبین رفتن دین ، عبادت و زندگی شان می گردند، و مردم را در یک وادی و حیققت دین را در وادی دیگری قرار می دهند، ولی باوجود این همه اکثریت شان – به پیروی از تلبیسات مرجئه عصر- می پندارند، که چه زیبا عمل و نیک انجام می دهند.

پس بهره و نصیب شان از دین و توحید همانا مجرد تلفظ شهادت توحید در مناسبات شان است، که هر یک ازیشان چنین خواستی از توحید و دین دارند، بدون اینکه چیزی از لوازم، شروط و معانی آن بدانند، و در وقایع عملی زندگی خویش به آن التزام و اهتمام داشته باشند.

و اگر این امر به همین سادگی، شوخی و بی مبالاتی بیآنجامد، پس تلفظ این کلمه برای هر کسی آسان می شود، و میتوان از هر شخصی چنین امری را مطالبه کرد.... طواغیت حُکم نیز آنرا تلفظ می کنند- باطنی های زنادقه همچنان آنرا تلفظ می نمایند، و سیکولر های بی دین نیز به گفتن آن مبادرت می ورزند، اهل شرک بندگان بت ها نیز آنرا تلفظ می کنند، حتی کمونیست های ملحد نیز به این کلمه قائل هستند، و هیچ کافر و فاجر باقی نمی ماند، مگر اینکه میبینیم این کلمه را تلفظ می کنند، و چون دو نفر فاجر با یکدیگر جنگ کنند، یکی بر دیگری-از روی طعن و خاموش ساختن درگیری- می گوید: الله را به یگانگی یاد کن ای فلان...یعنی خاموش شو و دست از جنگ بردار!! این چنین است معامله مردم با توحید - مگر آنانکه الله بر ایشان رحم کرده است-

و به مانند؛ اهل تجهم و ارجاء – قاتلهم الله - گمان می کنند که همه ایشان مسلمان و مؤمن هستند، و از اهل جنت می باشند....و برای احدی اجازه نمی دهند که در ایمان و صحت اسلام شان شک و تردید نماید، و یا بعضی ازیشان را تکفیر کنند!!! و هر کسی چنین کند، او را از جمله خوارج و غلات تکفیری میدانند.

ایشان بر بعضی از نصوص –متشابه– اتکاء می کنند– در حالیکه این نصوص بر علاوه اینکه برای ایشان حجت را ثابت نمیگرداند، بلکه بر علیه خود شان حجت میباشد – و این نصوص را در غیر موضع شان قرار داده و شأن نزول غیر از شأن نزول صحیح و متفق علیه بر آنها بیرون می کنند، و این آیات و نصوص را بغیر از معانی اصلی آنها تفسیر کرده و قربانی تأویلات باطل و فاسد خویش میسازند، و آنرا از استناد شرعی اش که مراد شارع است بیرون می کنند..!

یکی از این نصوص– که اهواء و افهام باطل و فرسوده ای شان بالای آن چیره گردیده است–، حدیث رسول الله ﷺ میباشد، که می فرماید:«**من قال لا إله إلا الله دخل الجنة**».

یعنی– هر که لا إله إلا الله را گفت داخل جنت می شود، و میگویند: این نص به مجرد قول درین مسئله دلالت دارد یعنی: هر فردی صرفاً با گفتن آن از اهل جنت می شود..!

همینطور به حدیث صحیح البطاقة[[٢]] –اعمال نامه– استدلال می کنند، که نبی ﷺ می فرماید:«**إن الله سيخلص رجلاً من أمتي على رؤوس الخلائق يوم القيامة، فينشر عليه تسعة و تسعين سجلاً، كل سجل مثل مد البصر ثم يقوم : أتنكر من هذا شيئا ؟ أظلمت كتبتي الحافظون ؟ يقول: لا يارب ، فيقول : أفلك عذر؟ فيقول : لا يا رب ، فيقول :بلى إن لك عندنا حسنة وإنه لا ظلم عليك اليوم، فيخرج بطاقة فيها أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، فيقول: احضر وزنك، فيقول: يا رب ما هذه البطاقة، وما هذه السجلات ؟! فقال: فإنك لا تُظلم . قال: فتوضع السجلات في كفة والبطاقة في كفة فطاشت السجلات وثقلت البطاقة، ولا يثقل مع اسم الله شيء**»[٣]

---

[٢]. البطاقة ج بطائق در لغت به معانی مختلف آمده است – مانند، نامه ، رساله –کارت شناسائی –برگی که در آن نام و عنوان شخص قید شده باشد، کارت دعوت، ......مترجم.

[٣]. أخرجه الترمذی ، و ابن ماجة ، صحيح سنن الترمذی : ٢١٢٧

- الله سبحانه و تعالی شخصی از امت مرا از میان جمیع مخلوقات در روز قیامت نجات می دهد، برای او ٩٩ دفتر اعمالش نشان داده می شود، که هر دفتر آن به اندازه دید چشم می باشد، باز می گوید: آیا این همه را انکار داری؟ و آیا بالای تو در نوشتن این همه ظلم شده است؟ می گوید: خیر!یا رب، برایش گفته می شود: آیا عذری داری – که دلیل برای انجام این اعمالت باشد-؟ می گوید: خیر! یا رب، برایش گفته می شود: نزد ما از برای تو نیکی موجود است و امروز بالای تو ظلم نمیشود، پس اعمال نامه ای مربوط او بیرون کرده می شود، که درآن «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» نوشته است، می گوید : یا رب این اعمال نامه چیست؟ و این دفاتر چی است؟ برایش گفته می شود: بر تو ظلم کرده نمی شود،حالا- این همه دفاتر را در یک کف و همان اعمال نامه را در کف دیگر بگذار! و آنگاه دفاتر با همان بزرگی اش پائین آمده و در مقابلش همان عمل نامه کوچك سنگینی میکند، و رسول الله ﷺ می فرماید: در مقابل اسم الله هیچ چیزی سنگین تر نیست.

اما مرجئه عصر میگویند: این دلیلی است برای صحت قول و مذهب ما، و فساد و بطلان مخالفین ما درین مورد...!

برایشان می گویم- این همه نصوص را که دلیل می آورید، بر علاوه اینکه حجت و دلیل برای قول تان نیست، بلکه این نصوص –طوری که بعداً برای خواننده آشکار می گردد- بر علیه خودتان حجت و دلیل می باشد.

لذا قبل از رد این شبهه و سایر شبهات که مرجئه عصر آنرا در میان عوام مردم با پوشش جهالت خویش نشر کرده اند، ضرور می دانیم، تا در نخست بعنوان پیشگفتار به نکات چند به بعضی از مسائل مهم و ضروری به شکل مقدمه برای ورد به این مبحث تذکر بدهیم، که بسیاری از معانی و مفاهیم اصطلاحات مرتبط به موضوع بحث- در آن حل گردیده و برای خواننده دانستن آن جهت درک واقعی از موضوع خیلی ضروری می باشد.

از الله ﷻ هدایت، توفیق و قبول اعمال خویش را امیدوار هستم، به راستی که او بـزرگ، شـنوا، قریب و اجابت کننده دعاء است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد، و علی آله و صحبه و سلم .

ابوبصیر الطرطوسی

۱۴۲۱/۰۲/۰۱ هجری

.مقدمات مهم و ضروری.

.مقدمه اول:

دقیقاً صاحب نود نه عملنامه گناه و خطاء های زشت، و همچنان سایر نصوص دیگر که دلالت بر دخول شخص به جنت در حالیکه قطعاً عمل نیکی انجام نداده باشد، دارد ....تنها لازم است که صاحب همه این عمالنامه های پر از خطاء و گناه های بزرگ، خالی از شرك و کفر اکبر باشد؛ زیرا شرك عملی است، که تمام اعمال نیك و خوب شخص را ولو به اندازه وسعت آسمان و زمین باشد، نابود می سازد، پس چگونه ممکن است اعمال صاحبان این گناهان زیاد نابود نگردد، مانند؛ صاحبان عملنامه های که در حدیث ذکر شده است، و اصلاً عمل خیری را انجام نداده اند، ... در حالیکه از باب اولی باید عمل او نابود شود، و مسیرش به سوی جاویدانی بودن به جهنم سوق گردد.

همان طوریکه الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾، النساء/۴۸. ترجمه: بیگمان الله (هرگز) شرك به خود را نمی بخشد، ولی گناهان جز آنرا از هر کسی خود بخواهد میبخشد.

و می فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّار﴾،المائدۀ/۷۲.

ترجمه: بیگمان هر کس شریك و انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش دوزخ است.

و می فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾،الزمر/۶۵.

ترجمه: اگر شرك ورزیدی کردارت (باطل و بی پاداش میگردد) و هیچ و نابود میشود، و از زیان کاران خواهی بود.

و می فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يعْمَلُونَ﴾،الأنعام/٨٨.

ترجمه: اگر شرک میورزیدند هر آنچه میکردند بهدر میرفت (و اعمال خیر شان ضائع و نـابود میشد، وهیچ منفعتی برایشان نمیرسانید).

و می فرماید: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾،الفرقان/٢٣.

ترجمه: ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده اند میـرویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا میسـازیم (و ایشـان را از اجـر و پـاداش آن محـروم مـی کنیم، چرا که نداشتن ایمان موجب محو و نابودی احسان، و بی اعتبـار شـدن اعمـال خـوب انسـان میگردد).

و غیره نصوص که در مورد نـابودی اعمـال صـالح و عـدم رسـانیدن منفعـت بـرای شـخص در آخرت، در صورت که ملوث و مقرون به شرک باشد دلالت دارد.

و همین طور صاحب توحید خالص را این کلمه نفع زیادی میرساند، ولو آنکـه اعمـال طـالح و زشت وی بیشتر از اعمال صالحش باشد، مشروط به اینکه مقرون به شرک نباشـد، و شـرک عملـی است که اعمال نیک و پسندیده شخص را نابود میسازد، هرچند صاحب خیر و نیکی زیـادی باشـد، واین قاعده از قواعد پیروی شده اسلام بوده که بر مبنی قرآن و سنت استوار می باشد، و در آن هیچ اخلافتی نیست.[۴]

---

[۴]. این تعبیر وتأویل پیروی شده صحیح میباشد، ولی این قول که : لا یضر مع التوحید او الایمان ذنب....» یعنی با توحید و ایمان گناه بر شخص ضرری نمی رساند ، قول باطل و غیر صحیحی میباشد، واز ساخته های اهل ارجاء و از مصطلاحات شان میباشد.

همچنان رسول الله ﷺ می فرماید: « **قال الله تعالى: يا ابن آدم ! مهما عبدتنى ورجوتنى ولم تُشرك بى شيئاً غفرتُ لك على ما كان منك ـ أى من عمل ـ وإن استقبلتنى بملء السماء والأرض خطايا وذنوباً استقبلتك بملئهنَّ من المغفرة، وأغفر لك ولا أبالي**»[٥] .

ترجمه: الله ﷻ می گوید: ای پسر آدم - هر گاه مرا عبادت کنی، و به سوی من رجوع کنی و به من چیزی را شریک نسازی، همه آنچه که بر تو –از گناه –است میبخشم، اگر چه گناهان و خطا هایت به اندازه وسعت آسمان ها و زمین باشد، باز هم آنها را می بخشم و به استقبال تو می آیم، و تو را میبخشم، و از کسی هم باک ندارم.

اما مهم اینست که انسان از اهل عبادت و توحید بوده، و هیچ چیزی را به الله ﷻ شریک نسازد.

همانطوریکه نبی ﷺ میفرماید: «**ثِنتان موجبتان. قال رجل: يا رسول الله ما الموجبتان ؟ قال: من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة، ومن مات يشرك بالله شيئاً دخل النار**»[٦].

ترجمه: دو چیز واجب است؛ مردی گفت: یا رسول الله چه است آن دو واجبی ؟ گفت: هر کسی بمیرد و به الله چیزی را شریک نگرداند، داخل جنت می گردد، و هر کسی بمیرد و به الله چیزی را شریک سازد، داخل آتش می شود.

و همچنان از اقوال اسلاف مرجئه عصر این است : لا یضر مع التصدیق القب کفر ظاهر ....» یعنی زمانی که قلب امر را تصدیق کرد، ولو در ظاهر کفر بورزی ، - توحید و ایمانت را – ضرر نمی رساند، و این قول به نظر مرجئۀ قدیم از جمله زشت ترین اقوال بود که مروج آنزمان شده بود.

[٥]. أخرجه الطبرانی، صحیح الجامع الصغیر:۴۳۴۱.

[٦]. اخرجه مسلم فی الصحیح.

و از عایشۀ رضی الله عنها روایت است که گفت: برای رسول الله گفتم: «**ابن جدعان کان فی الجاهلیة یصل الرحم، ویطعم المسکین، فهل ذلك نافعه ؟** قال: «**لا ینفعه، إنه لم یقل یوماً: ربِّ اغفر لی خطیئتی یوم الدین**»[٧].

ترجمه: ابن جدعان در جاهلیت کسی بود که صله رحم را بجا می آورد، و مساکین را طعام می داد، آیا این همه برایش- در آخرت- منفعت می رساند، گفت: خیر! برایش هیچ نفعی نمیرساند، چرا او یکباری هم نگفته است، رب اغفرلی خطئیتی یوم الدین- یا رب از گناهان من در روز آخرت در گذر.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید:کسی که بر توحید بمیرد، ولو هر قدر گناه هم انجام داده باشد، در آتش جاویدان نمی ماند، همینطور کسی که بر کفر بمیرد، ولو هر قدر اعمال نیك هم داشته باشد، داخل جنت نمیشود، و این خلاصه کلام مذهب اهل حق درین مسئله میباشد[٨].

.مقدمه دوم:

همانگونه ای که اجتماع ایمان و کفر در ظاهر و مواجه شدن شان در یك مسیر نا ممکن است، همانطور اجتماع آنها در باطن و در قلب امکان ندارد؛ هر گاه کفر در قلب داخل گردد، ایمان به صورت کلی از آن خارج می شود، و همین طور امکان ندارد ایمان در قلبی داخل گردد، که از

[٧]. اخرجه مسلم فی الصحیح .

[٨]. شرح صحیح مسلم ، ٢١٧/١

کفر و شرک به صورت مطلق منتفی نگردیده باشد، طوریکه نبی ﷺ می فرماید: «**لا يجتمعُ الإيمان والكفر في قلب امرئ**»[٩]. ترجمه: ایمان و کفر در قلب یک شخص جمع شده نمی تواند.

که با استفاده از این حدیث، میتوانیم دورغ کسانی را که ادعای ایمان در قلب خویش را می کنند، و خود را مؤمن می نامند، در حالیکه تمامی اعمال و رفتار شان پوشیده با شرک و کفر بواح و ظاهر است، درک کرده و بخوبی تفکیک کنیم....!

چرا که ظاهر آئینه باطن و دلالت کننده برآن است، و هریک بالای دیگر سلباً و ایجاباً تاثیر گذار می باشد، طوریکه در حدیث صحیح از نبی ﷺ روایت است که میگوید: «**ألا وإنَّ في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله، وإذا فسدت فسد الجسد كله، ألا وهي القلب**».[١٠].

ترجمه: آگاه باشید! که در جسم پارچه گوشتی است، هرگاه صالح گردید، تمام جسم صالح می گردد، و هرگاه فاسد شد، تمام جسم را باخود فاسد می سازد، بدانید! که آن قلب است.

بناً به اطمینان گفته می توانیم، که حتماً کسی که در ظاهرش کافر می باشد، در باطن نیز کافر است، و کسی که در باطن کافر است همانطور در ظاهر نیز کافر میباشد[١١].

---

٩. السلسلة الصحيحة: ١٠٥٠.

١٠. اخرجه البخاری، أحمد فی مسند و ابن ماجه فی سنن.

١١. حتی این امر شامل منافق نیز می گردد، که کفرش در اعمالش ظاهر می گردد، و اینکه این کفرش را از مردم می پوشاند ، مستلزم عدم کفرش در ظاهر نمی باشد، چرا نادانی و جهل از عملی دلیل عدم آن عمل نیست، ... بدلیل اینکه هر گاه منافق با خود و یا دوستانش و نزدیکانش خلوت گردند، کفر خویش را ظاهراً و باطناً اظهار می کند، و کافر اصلی کفر خود را و آنچه که در قلبش از بدون کدام تردید در ملاء عام اظهار می کند.

. مقدمه سوم:

باید دانست! هیچ فردی داخل جنت نمی گردد، مگر مؤمنین و مؤحدین...و گاهی در وصف بعضی از گناهنکاران گفته شده است؛ که داخل جنت می شوند، باید گفت: بلی!گناهان شان آنها را هرگز از مؤمن و مؤحد بودن بیرون نمی کند، تا زمانیکه به توحید وفا کنند و شروط آنرا لازم گیرد، ...و شخص تا زمانی مؤحد نمی گردد، تا آنکه به صورت مطلق شرك اكبر از او منتفی نگردد، و الله ﷻ را در عبادات خویش یگانه و تنها خالص نگرداند.

طوری که در حدیث متفق علیه می آید: «**لا يدخل الجنة إلا نفس مسلمة**». ترجمه: جز شخص مسلمان داخل جنت نمیگردد.

و رسول الله ﷺ می فرماید: « **يا ابن الخطاب ! اذهب فناد في الناس: إنه لا يدخل الجنة إلا المؤمنون مسلم . وفي رواية عند أبي داود. : يا ابن عوف ! اركب فرسك، ثم نادِ: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن "؛ أي إلا لمؤحد**».[[12]]

ترجمه: ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ کن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل جنت نمی گردد.

– اما باید بخاطر داشت، و الله اعلم .. شاید از نزد شیخ نصره الله فراموش شده باشد... این حکم و قاعده به دلیل نصوص قرآن و احادیث صحیح از حالت اکراه مستثناء می باشد، هر گاه بالای کسی اکراه و فشاری باشد، واو مجبور گردد، کفر و شرك ورزد ، و باطناً مؤمن باشد ، و در آن حالت بمیرد ، با ایمان از دنیا رفته است ،و الله اعلم.

[12] .مسلم.

و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف ! بالای اسپ ات سوار شو، باز بصدای بلند اعلان کن: که – ورد به – جنت بغیر از مؤمن –یعنی مؤحد– بالای –کسی دیگری– حلال نیست.

و رسول الله ﷺ می فرماید: «**أُعطيت الشفاعة وهى نائلة مـن لا يشرك بالله شيئاً**»[١٣]– ترجمه: برای من در آخرت اجازه شفاعت داده شده است، بشرط آنکه صاحب شفاعت به الله چیزی را شریک نگردانیده باشد.

و همین طوری احادیث زیادی دیگری نیز دلالت به این امر دارد که هر گاه در قلب شخص به اندازه (یک ذره) ایمان وجود داشته باشد، داخل جنت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری که این احادیث صحیح نزد بخاري و غیره ثابت می باشد، اما لازم است که این حکم را بالای هر آن که، درقلبش ذره از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش رابجز این چیزی نجات داده نمی تواند، و همین طوری کسانیکه قطعاً عمل خیری را انجام نداده اند اما کلمه توحید را با اخلاص گفته و به مقتضای آن عمل کرده اند، از اهل نجات خواهد بود.

و در روایت دیگری رسول الله ﷺ می گوید: « **يقول الله تعالى أخرجوا من كان فى قلبه مثقال حبةٍ من خردلٍ من إيمان....**». ترجمه: الله تعالی می فرماید، هر کسی که در قلبش به اندازه یک ذره (دانه از سپند) ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد ... ابن حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه سپند اینجا تمام اعمالی شخص است که مازاد بر اصل توحید انجام داده است.

---

[١٣]. اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة، و الآلبانی فی صحيحه:٨٠٣

قسمیکه در قول دیگر خویش رسول الله ﷺ می گوید: « **أخرجوا من قال لا إله إلا الله وعمل من الخیر ما یزن ذرة** »، ترجمه: کسی که لا إله إلا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد که وزن آن به اندازه یک ذره باشد (از آتش جهنم) خارج کرده میشود.[۱۴].

.مقدمه چهارم:

زمانیکه خواسته باشیم در مورد مسائل کلی چون توحید، وعد، وعید و یا مسائل متعلق به کفر و ایمان ...صحبت کنیم ، لازم است تا جمیع نصوص وارده مربوط به موضوع را مد نظر گیریم، و آنرا در جاهای اصلی شان، پهلو در پهلو بدون اهمال و یا فروگذاشت چیزی از آنها بکار بریم، چرا که هیچ نصی موجود نیست تا آنرا نص دیگری معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده وجود ندارد، مگر اینکه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینکه نص دیگری آنرا آشکار ساخته و توضح داده است، و هیچ نص و امری نیست که یک نص آنرا حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...اما برای دانستن این همه انصاف، فقه، و علم ضرورت بوده، و جهد و کوشش هدفمند شخص را میخواهد.

ولی گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط بهمان مسأله.....خوفاً ویا رغبتاً، یا با پیروی از هواء و خواهشات شخص یا اینکه بمنظور انتصار مذهب باطل و بدعی خویش که ناشی از خصلت دزدانه [دزدی علم و فقه] ایشان بوده و نشاندهنده آنها از جمله ای اهل هواء و تقلب میباشد، و خطر کفر شخص را دارد.

[۱۴] الفتح ، ۷۳/۱

پس این فقاهت نیست، و نه هم امانت داری علمی -که در مسأله ای چون این موضوع؛ تنها یک حدیثی از لا إله إلا الله ، مانند؛ قول رسول ﷺ: «**من قال لا إله إلا الله دخل الجنة**»، را حجت گرفته و بالای آن مسائل ایمان و کفر، وعد و وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر که در مورد لا إله إلا الله سخن می گوید، و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن، توضح بدهیم .... در حالیکه معنی و مفهوم اصلی آن کاملاً چیز دیگری میباشد!!

.مقدمه پنجم:

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل علم که نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حکم متشابه به محکم می باشد، که درینصورت محکمات عبارت از احکامی است که متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از یک جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند...که برعکس آن درست نیست!!

و لازم است که این قاعده در جمیع مسائل دین خصوصاً این مسأله مورد بحث ما بکار گرفته شود.

این موضوع که ما در صدد بحث و مناقشه آن هستیم، بسیاری از نصوص متشابه و مغلق در آن موجود میباشد،که از فهم بسیاری از افراد پوشیده بوده و مراد شارع از آن به آسانی درک نمی گردد، بناً لازم است برای فهم و درک بیشتر این موضوع و رهائی از ابهامات، به آیات و نصوص محکم در ذات مسأله جهت تفسیر و توضیح بیشتر و روشن سازی مراد شارع مراجعه کنیم.

اما برعکس نمودن این قاعده و بکار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبین محکمات، و اصل گردانیدن متشابه و حَکم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محکم و تفسیر آن

...جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی میباشد، آنانیکه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و میان مؤمنین درز ایجاد کنند.

طوریکه الله ﷻ می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ﴾ آل عمران/٧.

ترجمه: او است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است، بخشی از آن آیه های «مُحَكمَات» است (و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه های «مُتَشابهات» است، (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها میرود)، اما کسانی که در دلهای شان کژی است (و گریز از حق زوایای وجود شانرا فرا گرفته است) برای فتنه انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می افتند.

پس به الله پناه میبریم که از اهل زیغ و ضلالت باشیم، و یا از طریقه و منهجشان پیروی کنیم.

این چند مقدمه ای مختصر و ضروری بود، که خواننده لازماً باید آنرا قبل از ورد به بحث اصلی، یعنی بیان شروط لا إله إلا الله ، و مسائل و احکامات مربوط به آن میفهمید.

اما قبل از ورد به بحث شروط لاإله إلا الله ... میخواهیم، ابتداً به بیان معنی لا إله إلا الله و معنی شرط و تعریف آن نزد اهل اصول بپردازم.

.معنی لا إله إلا الله :

لا إله إلا الله یعنی: هیچ مألوه و معبود بر حق غیر از الله ﷻ موجود نیست، و بالای دو رکن اساسی استوار میباشد، رکن اول: متضمن جانب نفی مطلق هر موجودی که بعنوان إله مورد عبادت قرار گیرد، و مراد از جزء اول شهادت « لا إله ..» همین می باشد.

و رکن دوم: متضمن جانب اثبات وحدانیت الله ﷻ بعنوان معبود بر حق بوده، و مراد از جزء دوم شهادت «...إلا الله ..» میباشد.

و زمانیکه بعد از «لا» نافیه إلا [مگر] بیآید، نشاندهنده نهایت اثبات حصر و قصر الله ﷻ بعنوان معبود برحق و لا شریک می باشد.

- با در نظر داشت این تعریف به ملاحظات و تعلیقات ذیل می پردازیم :

۱- اینکه هر فردی به جانب نفی شهادت بدون جانب اثبات آن اقرار کند، مؤمن نمیگردد، و هر فردی بجانب اثبات آن بدون جانب نفی آن اقرار داشته باشد آنهم مؤمن نیست، و شخص تا زمانی مؤمن نمیشود، تا آنیکه به هر دو رکن شهادت –نفی و اثبات –اعتقاداً، قولاً، عملاً - ظاهراً و باطناً وارد نگردد.

طوریکه الله ﷻ در مورد اصحاب کهف می فرماید: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَّ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾ الکهف/۱۶.

ترجمه: (برخی به برخی گفتند) چون از این قوم می برید و از چیزهائی که بجز الله می پرستید کناره گیری میکنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغیشان جدا می سازید) پس به غار پناهنده شوید (و آئین خویشتن را نجات دهید.

پس ایشان بر هردو رکن پابند بودند، یعنی- کناره گیری از مشرکین، و عدم عبادت طواغیت، و إله های باطل و کاذب ایشان...و رجوع به سوی الله ﷻ و عدم کناره گیری از او، چون بجز از الله واحد و مستحق عبادت احدی وجود ندارد، تا از او اطاعت گردد، و مورد عبادت قرار گیرد.

همین طور الله ﷻ از نبی خویش ابراهیم علیه السلام یاد آوری می کند: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ الزخرف/۲۶-۲۷.

ترجمه: (ای پیغمبر!) برای تکذیب کننده گان معاصر بیان کن گوشه ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبود هائی که می پرستید بیزارم؛ بجز آن معبودی که مرا آفریده است (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد.

و می فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ الشعراء/ ۷۵-۷۷.

ترجمه: آیا (میدانید که چه کار میکنید و) می بینید که چه چیزی را می پرستید؟! هم شما و هم پدران پیشین شما؛ همه ای آنها دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

که ابراهیم علیه السلام دشمنی، عداوت و بیزاری و دوری خود را از جمیع خدایان آنها که مورد عبادت قرار میگرفت بجز از الله ﷻ اعلان نمود، زیرا برعکس آن شخص را داخل در عبادت و موالات ایشان میسازد.

بناً ازین آیات و غیره ...چنین نتیجه میگیریم، که مشرکین در زمان های گذشته، الله ﷻ را نیز عبادت می کردند، اما خدایان دیگر را درین عبادت با الله واحد شریک قرار می دانند، و اگر این برائت [ابراهیم علیه السلام] از جمیع خدایان مورد عبادت مشرکین بدون استثناء صورت میگرفت، بدوشک شامل برائت از الله ﷻ....برعلاوه سایر خدایان باطل آنها می گردید! زیرا گفته است: ﴿ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴾؛ ترجمه: همه ای آنها دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

۲- مراد از کلمه ای [برحق] که چندین بار استعمال کردیم، فقط ضابطه است جهت تفکیک الله ﷻ از خدایان باطل و دورغین که همه بغیر او ﷻ مورد عبادت قرار میگیرند، که با بکار بردن خالق و معبود برحق، این تمایز میان معبودان که مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد، ولی شایستگی عبادت را ندارد، و الله سبحانه که همه صفات، خصائص و شایستگی عبادت و به الوهیت خواندن را دارد، پیدا شود، از همین لحاظ است که عبادت این معبودان به تنهائی و یا همراه با الله ﷻ جواز ندارد.

و در ادامه اگر گفته شود: آیا خدایان باطل و طواغیت را دیده می توانیم که بجر از الله ﷻ عبادت گردند؟

برایشان می گویم:این چنین خدایانی یافت می شود، ولی خصائص و صفات الوهیت را دارا نمی باشند...پس اگر عبادت شوند، بغیر حق عبادت شده اند، و شهادت توحید به صورت مطلق وجود تمامی خدایان را نفی نمی کند، بلکه به صورت مطلق، صرف وجود آن خدایانی را نفی می کند، که دارای صفات الوهیت باشند، و بجز از الله ﷻ و یا همراه او تعالی مورد عبادت قرار گیرد.

پس جزء اول شهادت توحيد..لا إله در حقيقت- لا إله بحقٍ إلا الله- مى باشد، كه او إله بحق و صاحب خصائص و صفات الوهيت بوده و كسى است كه مستحق عبادت به تنهائى بدون هيچ شريكى مى باشد، و ذاتى است كه بايد جميع اعمال داخل در مفهوم شرعى عبادت براى او انجام گردد.

٣- با تعريف و تفسير از شهادت توحيد به فساد تعريف –كسانيكه اكثريت مردمان اين عصر را تشكيل ميدهند- پى ميبريم، كه توحيد را صرفاً بتوحيد ربوبيت تعريف و تفسير مى كنند، كه معنى قول ايشان اينست: هيچ خالقى، ضرر رساننده و نفع دهنده، روزى بخشنده، زنده كننده و ميراننده، و فرمانروائى نيست بجز از الله تعالى ..!

شكى درين نيست كه الله تعالى متصف به جميع صفات متذكره است، ولى بايد دانست كه مجرد اين صفات معنى و مراد شهادت توحيد لا إله إلا الله را برآوره نمى سازد...!

در حاليكه توحيد به اين معنى؛ چيزى است كه مشركين به آن اقرار داشتند، و انبياء عليهم السلام را درين قولشان انكار نمى كردند، بلكه با ايشان در چگونگى مستحق بودن خدايان در عبادت مخالفت داشتند، و اوقات خود را باوجود علم و اقرار به الوهيت الله به صفت خالق اين هستى، فرمانرواى جهان، و ضرر رساننده، و نفع دهنده واحد و لاشريك، صَرف عبادت خدايان ديگر و طواغيت و بت هاى خود بغير از الله ميكردند.

از همين سبب الله ايشانرا كفار و مشركين خوانده، و مستحق جهاد و قتال انبياء و مرسلين عليهم الصلاة و السلام و مؤمنين دانسته است.

طوريكه الله ﷻ مى فرمايد:﴿ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾،لقمان٢٥.

ترجمه: « هر گاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً میگویند: الله! (چرا که بتها و سایر انباز ها خالق چیزی نبوده و بلکه خود مخلوق اند ».

و میفرماید: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾، المؤمنون/۸۴-۸۵ ترجمه: بگو: زمین و کسانیکه در زمین هستند از آن کیست؟ اگر دانا و فرزانه اید! (بر اساس ندای فطرت، بداهت عقل) خواهند گفت: (همه ی کائنات، و از جمله زمین و ساکنان آن) از آن الله اند.

ولی با وجود این همه، مشرکین معبودانی به غیر از الله تعالی را عبادت میکردند.

بناً آنانکه فقط به این جانب و پهلوی شهادت توحید اقرار دارند، بدانند که شهادت شان کما آنکه مراد الله ﷻ و رسول او ﷺ است نبوده و او را در روز آخرت هیچ نفعی نمی رساند، ...و هیچ شکی نیست که از جمله مشرکین می باشد.

۴ – شهادت دادن به لا إله إلا الله متضمن سه نوع توحید است، ۱: توحید الوهیت ۲: توحید ربوبیت ۳: و توحید الاسماء و صفات.[۱۵].

[۱۵]. فتنه انگیزان اهل ارجاء به این زعم و گمان هستند، که داعیان حق و توحید درین زمان قسم چهارم را نیز اختراع کرده اند، که قبل از ایشان هیچ کسی چنین کاری نکرده است، و اسم آنرا گذاشته اند، توحید حاکمیت...!!
میگویم: این افتراء و تهمت و ظلم است که بر ما بسته اند.....که در چندین صورت این گفتار شان را رد می کنیم.
از جمله _ این نوع توحید مسمی به توحید حاکمیت امر حقی میباشد که دین و ایمان شخص بدون آن صحیح نمی گردد، و معنی آن تنها شمردن الله ﷻ در حکم و تشریع – حاکمیت ، قضاوت، قانون سازی...– است، و برای الله ﷻ این صفت قَدَری و شرعی بوده و احدی از مخلوقاتش در این امر با وی شریک نمی باشد، طوری که خلقت و تدبیر

آن همه مربوط الله ﷻ میباشد، همین طور حکومت و فرمان این همه متعلق به الله ﷻ می باشد، ..و این درست همان معنی است که بسیاری از نصوص شرعی به آن دلالت دارد، مثل فرموده الله ﷻ: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا للهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِياهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يعْلَمُونَ﴾ يوسف:۴۰.

– فرمانروائی از آن الله است و بس؛ (این اوست که بر کائنات حکومت میکند و از جمله عقاید و عبادات را وضع مینماید)، الله دستور داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی دانند.

– و همچنان میفرماید: ﴿وَاللهُ يحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ﴾الرعد : ۴۱ ؛ – الله فرمان میراند و فرمایش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد، (اصلاً چه کسی یا چه چیزی یارای جلوگیری از اجرای فرمان او را دارد؟!). و میفرماید: ﴿وَلَا يشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴾الکهف:۲۶، – و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را شریک نمیسازد.

و میفرماید: ﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيةِ يبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يوقِنُونَ﴾ المائده: ۵۰، – آیا جویای حکم جاهلیت (ناشی از هواء و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم میکند؟. و می فرماید ﴿إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ مَا يرِيدُ﴾،المائده: ۱، – الله آنچه بخواهد (و مصلحت داند) حکم میکند؛ و می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللهِ﴾: الشوری :۱۰، – در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به الله واگذار میگردد (و کتاب قرآن قانون محکمه یزدان است و در پرتو آن کشمکشها باید فیصله پیدا کند)، و می فرماید: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ الانعام:۱۲۱، – و اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود، و می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾، النساء: ۶۵، – اما نه! به پروردگارت سوگند که آنا مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت) تو باشند.

و همچنان در حدیث صحیحی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت است، که میفرماید: (إن الله هو الحكَمُ، وإليه الحكم)، – همانا الله خود حَکم است و خود حُکم (قضاوت) به او بر میگردد، و غیره نصوص شرعی که دلالت به این نوع توحید دارد،...که هر کسی آنرا رد کند تمام ایمان را رد کرده است، و رد آن متضمن رد جمیع نصوص متقدم الذکر و غیره نصوص مشابه نیز میباشد.

آنچه را که قبلاً ما بیان کردیم به این معنی نیست که توحید حاکمیت مستلزم قسم چهارم توحید به اضافه از اقسام سه گانه معروف آن باشد، و نه کسی این را گفته است،...بلکه همگی-اهل علم- اکثریت احکام آنرا شامل توحید الوهیت می دانند، و بعضی آنرا شامل توحید ربوبیت و یک قسمت اخیر آنرا شامل توحید اسماء وصفات میشمارند.

ولی اینکه اکثریت مردم بدلیل حکم بغیر ما انزل الله داخل شرک و کفر شده اند، و جهت قضاوت به سوی قوانین طاغوتی رجوع می کنند،...بناً لازم می نماید، تا تمام بنده گان الله را از اهمیت این نوع توحید با تخصیص آن آگاه ساخت.

و این بمانند قول کسی می ماند، که می گوید، بر شماست تا به توحید طلب و دعاء، و توحید محبت و طاعت، و توحید فروتنی و خشوع ...بر الله ﷻ ملتفت باشید، چرا که ما می بینیم اکثریت مردم به سبب عدم رعایت همین توحید در –شرک و تفریط در احکام آن- واقع شدند.

میگویم: این قول حق است، و اهل علم و توحید در زمینه کتابهای زیادی با چنین مفاهیم و تعابیر برشته ای تحریر در آورده اند،...ولی هیچکسی به این نوع چهارم توحید قائل نبوده اند، و توحید را بنوع چهارم ، پنجم و ششم تقسیم ننموده اند، و گفته هایشان از اقسام سه گانه ای معروف توحید خارج نمی باشد، و هرگاه به تأکید و توضیح بیشتر این نوع از توحید و تخصیص آن در کتابات خویش می پردازند، بدلیل اهمیت بیشتر این توحید و نیاز مردم به بفهمیدن آن می باشد، که این گونه توضحات به اصل مسئله إن شاء الله ضرری نمی رساند.

بسیاری از مردم درین زمان اگر برایشان گفته شود، ... برشماست تا به توحید الوهیت ملتفت باشید..نمی دانند که منظور و هدف ما چیست، و از شما تفصیل بیشتر می خواهند، که برایشان بگوید: بر شما تا به توحید دعاء طلب و نیت و قصد ...ملتفت باشید، برشماست تا بمقتضای توحید محبت...عمل کنید ، که محبت و دوست داشتن در ذات خود برای الله ﷻ لازم است نه غیر او...بر شماست تا به توحید طاعت عمل کنید، و همچنین توحید حاکمیت ، و قضاوت را خاص الله بگردانید، در حالیکه تعداد زیادی از مردم را میابی، که از حکم نمودن به شریعت الله ﷻ بسوی قوانین کفر و طاغوت رو گردانیده اند...!

و هرگاه با تفهیم فوق فهمیدی! که این توحید از فتنه انگیزی های مرجئه عصر نیز در امان نمانده است، و میخواهند که اهمیت این نوع توحید و ایمان را کاهش داده، تا آنکه مردم آنرا نادیده گیرند، و میخواهند برای مردم این را بگویند: اعمال این مجرمین بزرگ، طواغیت حکم بدلیل حکم بغیر ما انزل الله و تبدیل جایگاه شریعت الله ﷻ بقوانین کفری و طاغوتی ...مناقض توحید نمیباشد، و این اعمال شان هیچ ارتباطی با توحید ندارد، چرا که تحت هیچ یک از اقسام ثلاثه

معروف توحید نمی آید، طوریکه بنام توحید حاکمیت چیزی را مشاهده نمی کنیم، ..بناً اجازه نیست کسی آنها را تکفیر نماید و یا حکم خارج شدن شان را از دین بدهد!!

آنها با این کار های خود نه در صدد کدام مناقشه علمی...هستند و نه میخواهند ازین طریق به حق معرفت حاصل کنند، بلکه میخواهند راه مجادله با طواغیت را بسته کنند، و جرم های ایشان را کاهش بدهند، و حال و اعمال باطل شانرا در انظار مردم زینت بدهند، ...خاصتاً اکثر این اشخاص که با چنین فتنه انگیزی هایشان در مقابل مردم خود را – دلسوز به شریعت نشان میدهند- در حالیکه در خفاء همین اشخاص در جلو در این طواغت نشته و در طمع لقمه نانی و یا دانه استخوانی شب را روز کرده و احکام دین را تبدیل میکنند و آنرا به بهای ناچیز به فروش میرسانند.

و لازم به یاد آوری می دانیم، که من روزی با یکی ازین گونه اشخاص مقابل شدم ...و برایش این همه را بازگو نمودم –و از شرک قصر ها در دین او را برحذر داشتم، ...ولی او با بسیار لجاجت و اعتراض از جا برخاست و گفت: این نوع شرک –یعنی شرک قصر ها- را از کجا آورده ای..؟و دلیل ات برآن چیست..؟ما فقط شرک قبور را میشناسیم... و هرگز از مشایخ خویش نشنیده ایم که در مورد شرک قصور صحبت کرده باشد...!؟

برایش گفتم: دلیل تو بر شرک قبور از کجا است....؟!

گفت: هرگاه مردم قبور را از جهت دعاء-توسل- و تبرک و استغاثه – فریاد رسی- ...بخوانند ..این شرک است..و تنبه مردم از شرک قبور لازم است.=

= برایش گفتم: حرف ات درست است...ولی آنچه را بر قبور گفتی بر قصور (قصرها) نیز بگو...!

گفت: از کجا این قصر ها مورد عبادت قرار گرفته اند تا آنچه را که در مورد قبرها گفتم در آن نیز بگویم..؟

برایش گفتم: قصر ها بغیر از الله عبادت می شوند،از جهت اینکه احکام صادره از طرف صاحبان و طواغیت موجود در این قصرها ، و قوانین وضعی دست ساخته آنها بغیر دین الله ﷻ بوده و در مخالف با شریعت او ﷻ قرار دارد، و از طرف ساکنین این شهر ها پیروی می شود.

و همچنان این قصر ها از جهت اطاعت و پیروی ساکنین آن دیار از طواغیت موجود در میان آنها، و از همه آنچه اوامر و تعالیم که صادر میشود...بدون در نظر داشت موافقت و مخالفت این اوامر و تعالیم با شریعت الله مورد عبادت قرار میگیرد.

همینطور همه این قصرها از جهت موالات با آنها و موالات با اهل این قصرها و موالات با طواغیت حکم و پابندی به ایشان و پابندی با سیاست های ایشان و نظام های باطلی را که بوجود آورده اند تا انکه مرگ به سراغ شان می اید، مورد عبادت قرار میگیرند...!

۴- آنچه امروزه بیشتر جلب توجه نموده، اینست که اکثریت مردم –که بعضی از طواغیت نیز شامل آن میگردد- همان تعریف قدیم توحید را حفظ کرده اند، طوری که یکی از ایشان را از معنی کلمه توحید سؤال کردم، بسرعت و بدون کدام شک و تردید برایم جواب گفت: لا معبود بحق إلا الله..یعنی هیچ معبودی بحق بغیر از الله نیست...!!

این تعریف درست است اما بدون اینکه معنی و دلالت آنرا بدانند، و بدون آنکه لوازم و تبعات آنرا بشناسند...آنرا بیان میکنند!!

این را تعریف میکنند ... اما در عین زمان طواغیت را نیز عبادت می کنند و به سوی خدایان غیر الله ﷻ متمائل هستند.

این تعریف را بیان میکنند ... در حالیکه خود را خدای در پهلوی الله ﷻ ساخته اند.

این تعریف را فقط در قالب الفاظ بیان می کنند...تا آنکه از مؤاخذه دیگران در امان بمانند، و حتی آنها را به جهل و عدم علم توحید نیز وصف نمی کنند.

پس به این کلمات و عبارات تامل کن، که از ورای رسانه های تصویری و صوتی به گوش های ما می رسد، : مانند؛ نگهبانان قصر...سربازان قصر...خدمت گاران قصر...ادای احترام و ولاء برای قصر...سیاست قصر...این حکم از قصر صادر شده ...امنیت و سلامت قصر...برنامه قصر ..وغیره این چنین عبارات که اگر دقت شود در هر کلمه از کلمات آن شرک و کفر نهفته است بلکه در هر حرف آن شرک موجود است!

و همچنین این قصر ها از جهت خوف و ترس مورد عبادت قرار می گیرند، از خوف و ترس اشخاص و طواغیت موجود درآن....پس بسیاری از مردمان از این قصر ها بیشتر میترسند نسبت به آنکه از قبر ها بترسند، و بیشترین دیگر شان امید که ازین قصر ها دارند از قبر ها ندارند.!!

و همچنان از طرف بعضی قلب های مریض نیز مورد عبادت قرار میگرند، ...که آنها منتظر التفات و مهربانی،جوانمردی و طعمه دنیوی را از نزد این طواغیت دارند.!!!

و مثل اینان به مانند کسانی می ماند، که کلمه توحید را می خوانند بدون اینکه معنی آنرا بدانند ...و یا کسی که این کلمه را بگوید بدون اینکه به لوازم و مطالبات آن التزام داشته باشد.

و اینان کسانی هستند که کلمه توحید و حفظ آن هیچ منفعتی بریشان نمی رساند، و همچنان از مؤاخذه درین مسئاله در دنیا ونه در آخرت در امان خواهند بود....!

. معنی شرط:

اصولین در تعریف شرط میگویند: شرط امری است که وجود شی بر وجودش متوقف باشد، و در نبودش شیء موجود نگردد، ولی با موجودیت اش وجود شیء لازمی نیست[١٦].

مثلاً؛ شهادت توحید از خود شروطی دارد، مانند؛ نطق و اقرار به آن، که لا إله إلا الله بدون آن صحیح نمی گردد، ولی وجود نطق و اقرار به تنهائی مستلزم بقیه شروط و ارکان وجود تحقق لا إله إلا الله نمیباشد، ولیکن عدم وجود این شروط و غیابت آن مستلزم غیابت و انتفاء لا إله إلا الله بصورت کلی میباشد.

و همینطور بقیه شروط لا إله إلا الله ...که إن شاء الله بذکر همه آنها خواهیم پرداخت، شرط برای صحت توحید میباشد، و با انتفاء یکی از آنها مستقماً لا إله إلا الله منتفی میگردد، و انتفاع از آن نیز منتفی میگردد، ولی وجود هریك از شروط به تنهائی و منفرداً مستلزم نفی تحقق و وجود لا إله إلا الله نمی باشد، و برای تحقق آن و تحقق انتفاع از آن لازم است تا تمامی شروط و ارکان آن بدون نقض شیء از آن استیفاء گردد.

[١٦]. مانند وضوء، که برای نماز لازمی است، و نماز بدون آن درست نیست، اما اگر وضوء موجود گردد، لازم نیست تا نماز خوانده شود.

و حالا می پردازیم به بحث مفصل در مورد شروط لا إله إلا الله ... و شما را دعـوت بـرای فهـم این مهم می کنیم.

.شروط لا إله إلا الله .

لا إله إلا الله دارای شروط متعددی میباشد، که ایمان بدون التفات به آن صحیح نمیگردد:

.شرط اول: نطق و اقرار

شهادت توحید لفظاً برای یک شخص هنگام ورد بـه اسـلام ضـروری اسـت تـا آنکـه حکمـاً و وصفاً مسلمان دانسته شود و صیغه آن اینست: «**أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله**» .

و هر آنکه با وجود توانائی از گفتن آن انکار کنـد، هرگـز مسـلمانان و معصـوم الـدم در اسـلام نخواهد بود، همانطوریکه در حدیثی از طریق سعید بن مسیب و آن از پدرش روایت می کند آمـده است: هنگامیکه وفات ابو طالب نزدیک شده بود، رسول الله ﷺ آنجا آمد، در حالیکـه ابـی جهـل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره نیز حضور داشتند؛ گفت: ای کاکا ! لا اله الا الله بگو؛ کلمه کـه بواسـطه آن برایت نزد الله شاهد باشم، آنگاه ابی جهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابا طالـب آیـا از ملـت عبدالمطلب روگردان میشوی؟ و رسول الله ﷺ بـدون هـیچ التفـاتی حـرف هـای قبلـی اش را مـادام تکرار میکرد و کلمه شهادت را به او تلقین و پیش می کرد، تا آنکه ابو طالب آخرین کـلام فیصـله کننده خویش را درین مورد بیان کرد: و آن اعلان ثباتش بر ملت عبدالمطلب یا پدرش بود، بعـد از آن رسول الله ﷺ برایش گفت: به الله قسم که تا آنکه منع نشده ام برایت استغفار می کنم، امـا در آن هنگام الله ﷻ این آیه را نازل فرمودند: ﴿مَا كَـانَ لِلنَّبِى وَالَّـذِينَ آمَنُـوا أَنْ يسْـتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِـكِينَ وَلَـوْ كَانُوا أُولِى قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.التوبه/١١٣.

ترجمه: پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامیکه برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته اند و) مشرکان اهل دوزخند.

همانطوریکه در مورد ابی طالب برای رسول الله ﷺ این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.القصص/۵۶.

ترجمه:(ای پیغمبر!) تو نمی توانائی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها الله است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می نماید، و او بهتر میداند که چه افرادی (بر طبق حکمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راهیابند.

و همچنان در حدیث که ابی هریره آنرا وایت نموده است، میگوید، رسول الله ﷺ برای عم خویش گفت: لا اله الله بگو تا نزد الله در روز قیامت بران شاهد باشم، اما ابو طالب در جواب گفت:اگر قریش با گفتن این کلمه مرا توهین نمی کردند و نه میگفتند که ابی طالب از ترس این کلمه را گفته است حتماً با گفتن آن چشم هایت را خنک میکردم!! پس الله ﷻ این آیه را نازل کردند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾.[۱۷].

---

۱۷. أخرجه مسلم فی الصحیح؛ میگویم: عدم ایمان ابی طالب عم نبی ﷺ ... برای کسی که در آن تعقل و تدبر نماید نشانه ای از نشانه های بزرگ الله ﷻ است.... زیرا که رسول الله علیه وسلم خود مسر به دعوت ابی طالب به اسلام بود ...رغم آنکه برای نبی ﷺ علم و حکمت و خلق عظیمی اعطاء شده بود، و رغم اینکه علاقمندی شدیدی به قبول هدایت از جانب عم خویش داشت...اما تقدیر الهی برآن رفته بود که ابو طالب ایمان نیاورد و به کفر و ملت شرک بمیرد..!!! از همین جهت است که باید بدانیم جمیع امور – هدایت و گمراهی- همه بدست الله ﷻ میباشد، که هیچ شریک در ذات و صفات خود ندارد و هر که را خواهد هدایت می کند و هر که خواست گمراه می سازد، و این امر

ترجمه: (ای پغیمبر!) تو نمی توانائی هر آنکه دوست داشته باشی هدایت کنی، بلکه این الله است که هر کسی را بخواهد هدایت مینماید.

و رسول الله ﷺ میفرماید: «**أُمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءَهم وأموالهم إلا بحقِّ الإسلام وحسابهم على الله**»[١٨]. ترجمه: امر شده ام تا به مقاتله علیه مردم بپردازم تا آنکه گواهی بدهند، هیچ معبودی بجز از الله نیست و محمد فرستاده الله میباشد، و نماز را بپا دارند و زکات را اداء کنند، و هرگاه چنین کردند خون و اموال شان مصئون است مگر بحق که به اسلام تعلق دارد و حسابشان به الله واگذار میباشد.

نووی در شرح اش بر مسلم **٢١٢/١** میگوید: این قول رسول ﷺ دلالت به یکی از شروط ایمان دارد، و آن عبارت از اقرار شهادتین با وجود اعتقاد بر آن و اعتقاد بر جميع آنچه به رسول الله ﷺ داده شده است.

ابن تیمیه در فتاوی خود **٦٠٩/٧** میگوید: شهادتین امری است که اگر شخصی با وجود قدرت و توانائی به گفتنش آنرا نگوید به اتفاق مسلمین کافر میباشد، و او ظاهراً و باطناً نزد سلف امت و آئمه آنان و جمهور علماء ایشان کافر است.

جز بر ذات او تعالی بر کسی دیگری میسر و مقدور نیست،حتی نبی ما ﷺ – با وجود دادن فضل و علم از جانب الله ﷻ – توانائی هدایت هیچ فردی را ندارد مگر اینکه الله اراده به هدایت او داشته باشد، طوریکه میفرماید: ﴿لَيسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيءٌ أَوْ يتُوبَ عَلَيهِمْ أَوْ يعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾–آل عمران –١٢٨. پس نبی ما ﷺ جز برایشان بیان و ارشاد هدایت مأموریتی نبود، اما توفیق هدایت تنها از جانب الله باری تعالی میباشد.

[١٨]. متفق علیه.

اما قید«قدرت گفتن» بر صاحب عجز مانند؛ گنگ که قادر به کلام نیست صدق نمی کند بناً او ازین قید استثناً خارج می باشد...زیرا عجز که امکان دفع آن و رفع تکلیف از صاحب اش میسر نباشد به اتفاق جمیع اهل علم عذر شرعی محسوب می گردد.

پس از لوازم این شرط تکفیر بالقول استنتاج می گردد... بدلیل اینکه هرگاه ایمان به قول و غیر آن ثابت گردد پس باید کفر نیز با قول و غیر آن ثابت میشود.

اما با این شرط کسی بجز از جهم بن صفوان گمراه و پیروانش مخالفت نکرده است، زیرا آنان ایمان را مطلق به تصدیق قلب حصر می نمایند و نطق را برای صحت آن شرط لازمی نمی دانند، و برعکس کفر را بمعنی کاملاً متفاوت دیگری یعنی- کفر محصور به تکذیب قلبی میباشد- حمل می کنند، بناً از این امر امکان اینکه کفر قولی شدیدتر از کفر عملی میباشد استنتاج می گردد.

و این قول علی الرغم فساد و بطلانش و مخالفت آن با نصوص متواتر و ظاهر شرعی و عقیده اهل سنت و جماعت بالای بسیاری از طلاب علم معاصر تأثیر گذار بوده است خصوصاً کسانیکه خود را به ناحق و بهتان به عقیده سلفی و منهج سلفی منسوب می دانند- در حالیکه سلفیت ازیشان بیزار است- و غیره کسانیکه از مکاتب ارجاء متاثر هستند- که عقیده شان به ارجاء در ایمان و وعد و عید بر میگردد- همانطوریکه بسیاری از مدارس و پوهنتون های علمی معاصر و موجود در شهر های مسلمانان منعکس کننده چنین وضعیتی است[١٩].

و اگر در این مسأله کمی بررسی و تدقیق صورت گیرد هر شخص به خوبی حقیقت آنرا میآبد، که ایشان در اصل در مسائل کفر و ایمان جهمی نیستند، بلکه هر گاه برایشان مسائل کفر مطرح گردد...یعنی پرسیده شوند، چه زمانی شخص کافر و چه زمانی کافر نیست؟ میبینید که ایشان به

---

١٩. در مورد فساد و بطلان این قول مفصلاً با ادله شرعی در کتاب خویش تحت عنوان « الانتصار لاهل التوحید...» و همچنان « تهذیب شرح العقیده الطحاویه..» صحبت نموده ام که میتوانید به آن مراجعه کنید.

عقیده جهم در مسأله ایمان و مفاد آن تمایل نشان می دهند، و آن اینکه هر شخصی با تصدیق قلبی شهادتین را تلفظ کرد او مؤمن است بدون اینکه عملی مانند اعمال مسلمانان انجام بدهد و یا اینکه قول کفری از او صادر شود!!

و هنگامیکه برایشان گفته شود این شخص به دلیل صراحت کفرش کافر است، و او الله و رسول او ﷺ و دین را دشنام میدهد...میگویند: آیا میدانی که قلباً به این کفر رضایت دارد و آنرا حلال می داند؟ بناً مهم نزد ما سلامت اعتقاد و تصدیق قلبی آنست، پس این کفر در ظاهر بوده ولی در باطن کفر نمی باشد[٢٠].

و همچنان برای ما هیچ راهی دسترسی به دانستن باطن و اعتقاد او نیست..لذا جز اینکه به ایمان او حکم کنیم هیچ چاره ای نداریم، پس او مؤمن بوده و تکفیرش جواز ندارد، باوجود آنکه کلمات و الفاظ مکفره را نیز بر زبان آورده باشد...و این اطلاقات و عبارات را نباید صریح دلاله تعبیر کرد و کفر و تکذیب قلبی او را ازآن استنتاج نمود!!

و چونکه با ایشان در مسائل ایمان مناقشه نمائی، یعنی چه زمانی شخص مؤمن و چه زمانی مؤمن نیست..میبینید که ایشان به سوی عقیده مرجئه کرامیه و مفاد گفتار آنها تمایل نشان می دهند، و آن اینکه هر شخصی که لفظاً به شهادتین اقرار نمود، مؤمن است ولو آنکه در باطن منافق و کافر باشد، و به آن تصدیق و اعتقاد نداشته باشد![٢١]

---

[٢٠]. طوریکه حسین بن منصور حلاج زندیق را این چنین برائت دادند، در حالیکه او دعوی خدائی داشت و میگفت من الله هستم و قابل عبادت میباشم،اما همین اهل ارجاء گفتند او در ظاهر کافر است اما در باطن او امکان دارد مؤمن باشد.

[٢١]. این امر را از کتابات شان که درین اواخیر به کثرت نشر می شود یافته ایم – و همچنان از خلال مناقشاتشان ، و از نشست و برخاست که با بعضی از یشان داشته ایم یافته ام ،و بعضی این عقاید را از کتاب استاد محمد قطب – حفظه الله – که درین زمینه آورده شده است نیز برداشت نموده ام، طوریکه در کتاب « لا اله الا الله عقیدة و شریعة و منهاج الحیاة» ص ١٥٨میگوید: از گفته یکی ازیشان – باوجود آنکه او از خوب ترین و بهترین شان است و الله او را رحمت

و هرگاهی برایشان گفته شود این شخص کمونست و ملحد بوده ، کفر و الحاد اساس اعتقادش را تشکیل می دهد، و او حتی بر اساس اصول شیخ اول شما یعنی جهم بن صفوان گمراه .. نیز کـافر میباشد، برایت میگویند: او به لا الـه الا الله شـهادت میدهـد..و چگونـه شـخص را کـه لا الـه الـه الله میگوید تکفیر کنیم.

و چگونه حکم کفر و ارتداد را بر علیه او مرتب گردانیم، در حالیکه ظاهرش دلالـت بـر ایمـان دارد..و برای ما امر شده است که بر ظاهر حکم کنیم و تنها الله است که متولی اسرار نهان میباشد..و برای ما امر نشده است که قلب ها را شق نموده و بشگافیم تا آنکه حقیقت ایمـان و کفـر شـخص را بیابیم!

کند- تعجب می کنم که در یکی از روز های فرماندهی و قیادت عمل اسلامی میگفت: هیچ فردی را که لا اله الا الله را بر زبان بیاورد ولو که کمونست نیز باشد تکفیر نمی کنیم، الله گوینده آنرا رحمت نموده و او را ببخشد!

پس دقت کنید! هر گاه چنین شخص در قیادت اعمال اسلامی نیز باشد و چنین اقوال نیز از وی صادر شود که درست به تبلیغ و نشر مذهب مرجئه کرامیه است..پس چگونه از مردمی گلایه کنیم که در پیروی و اتباع و تقلید بدون بصیرت و دلیل ازیشان گرفتار هستند..؟!!

و اگر کسی را درین مقام سرزنش کنیم، پس او شیخ عفی الله عنه است، چرا که او مکررا برای این شخص اظهار ترحم نموده و از مفاد عملش و از خطاء آشکارش و جزم او برین عملش و دعوت بسوی آن ، باوجود آنکه شخص قیادی هم بوده است و کمونست ملحد را که کفرش صریح میباشد – با گفتن یکبار شهادتین در عمر آن شخص کمونست را برأت می دهد– تکفیر نمی کند؟!!

و برای شیخ شایسته این بود که به حکایت این مقوله شنیع آن شخص، بدون ذم و مدح و دعا و استغفار برای او یا کسی دیگر میپرداخت!!

ابن تیمیه در مورد مرجئه کرامیه طوریکه در فتاوی ۵۴۸/۷ آمده است می گوید: کرامیه ای اصحاب محمد بن کرام ،گمان داشتند که ایمان اقرار و تصدیق به لسان بدون قلب میباشد..و آنرا در شمار فرق مرجئه آورده است.

و اگر در مورد طاغوتی از طواغیت عصر صحبت شود که کفرش بواح و ظاهر است..آنگاه بر اساس عقیده جهم بالایتان اعتراض می کنند...و هرگاه در مورد طاغوت از طواغیت حکایت کنی و تکذیب و استحلال قلبی او را باز گو نمائی... بر مبنای عقیده مرجئه کرامیه بر علیه تو اعتراض می کنند!

پس ایشان باطنیان و جهمیان هستند-- زمانیکه شخصی با کفر ظاهر و بواح نزد شان آورده شود.....!

و ظاهری و کرامی هستند-- آنگاه که شخصی باطناً کافر و ملحد مانند؛ یک کمونیست که شهادتین را مادام اقرار دارد، نزد شان آورده شود!

و این بدترین و خبیث ترین حقیقتی است که که امت اسلامی و دعوت اسلامی در عصر حاضر به آن مبتلا گریده است...و هرکسی نظر به قدرت تلبیس و تضلیل که دارد در راستای تحقق آن میکوشد و عمل می نماید و به سوی آن دعوت می کند،و اکثریت ایشان احیاناً تحت اسم سلفی و اهل سنت و جماعت این کار های خویش را تعقیب می کنند، در حالیکه سلفیت و اهل سنت و الجماعت از اقوال و تهمت های شان به مانند، برأت گرگ از خون یوسف علیه السلام بریء میباشد.

مسأله: آیا بدیلی برای شهادت توحید وجود دارد؟

راجح اینست که هیچ چیزی نمی تواند جایگزین تلفظ شهادت توحید گردد مگر نماز، اگر شخصی دیده شود که نماز می خواند و این را ندانند که قبلاً شهادت توحید را اداء کرده است یا خیر! به اسلام آنشخص حکم می شود، و بالای او حقوق و واجبات و احکام وارده در نصوص شرعی مرتب می شود.

همانطوریکه رسول ﷺ می فرماید: «**من صلی صلاتنا،و استقبل قبلتنا،و اکل ذبیحتنا، فذلك المسلم له ذمة الله و ذمة رسوله**».**البخاری**.

ترجمه:کسی که به مانند ما نماز خواند، و به سوی قبله ما روی آورد، و ذبیحه ما را خورد، پس او مسلمان بوده در پناه الله و رسولش قرار دارد.

قرطبی در کتاب الجامع **۲۰۷/۸** میگوید: ایمان بدون لا اله الا الله گفتن بجز از خواندن نماز به سایر اقوال و افعال تحقق نمی یابد، اسحاق بن راهویه می گوید: در نماز آن احکامی مرتب می گردد که در سایر اعمال شرعی موجود نمی باشد، به همین دلیل اجماع و اتفاق است که میگویند: هر گاه شخص معروف به کفر(اصلی) را در حین نماز خواندن در اوقات معین آن دیدید و یا آنکه نماز های زیادی میخواند بدون اینکه به اقرار باللسان او واقف باشید حکم بر ایمان او درست است، در حالیکه این امر در احکامی چون روزه و زکات مرتب نمیگردد.

پس هر گاه گفته شود: که رسول ﷺ خالد بن ولید را در ارتباط به قتل آن مردمانیکه «صبأنا[۲۲]» میگفتند- یعنی اراده خویش را مبنی بر اسلام آوردن بیان می کردند- ولی اشتباهاً بعوض «اسلمنا[۲۳]» صبأنا گفتند، سرزنش کرد...! و آنها را معصوم دم-یعنی مسلمانان- دانست،پس چگونه بین این حالت و دو حالت قبلی یعنی اینکه شخص بجز از شهادت توحید و ادای نماز به اسلام داخل نمی گردد، توافق بمیان آوریم؟

باید گفت: بین صیغه و امری که شخص به سبب آن داخل اسلام می گردد فرق قائل شد،و همچنان بین صیغه و امری که باعث رفع شمشیر از بالای او در هنگام قتال و جهاد و هنگام ورود شبهات میشود.

---

[۲۲]. یعنی از دین خود برگشتیم.
[۲۳]. یعنی اسلام آوردیم.

آن مواردی که به سبب آن شخص داخل اسلام می گردد قبلاً تـذکر داده شـد، امـا کسـیکه در هنگام قتال شمشیر از بالایش به سبب ورد شبه برداشته می شود، همان قـرائن اسـت کـه از آن اراده صاحبش مبنی بر دخول به اسلام تعبیر می گردد،یا آنکه شخص مسلمان بوده ولی تمثیل درسـت از اظهار اسلامش کرده نمی تواند، و شخص مقابل نمی تواند تعبیر درست از آن بنماید، بمانند اقـوالی چون؛ السلام علیکم و رحمۀ الله ، بدلیل فرموده الله ﷻ: ﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا﴾.النساء/۹۴.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید هنگامیکه (برای جهاد) در راه الله به مسافرت رفتید، واضح سازید (که با چه کسانی میجنگید) و کسانیکه برای شما سلام کرد، نگوید که تـو مـؤمن نیسـتی و جویای مال دنیای (او) باشید.

یعنی: با کشتن او بخواهید آنچه از او باقی می ماند به غنیمت بگیرید، بنـاً نبایـد ایـن امـر شـما را وادار سازد، تا قبل ازینکه (اسلام و عدم اسلام) آن شخص را تبین نموده و ثابت سازید و یا اینکـه رغبت و عدم رغبت او را به اسلام دانسته باشید بـه قتـل آنهـا اقـدام نمایـد،﴿ فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيكُمْ فَتَبَينُوا﴾.النساء/۹۴.

ترجمه:که در نزد الله غنائم فراوانی است (و آن را برای شما تهیه دیده است و بسی بهتر از ثـروت و غنیمت دنیا فانی است) شما پیش ازین، چنین بوده اید (و کفر را گردن نهـاده بودیـد و جنگهـای شما تنها انگیزه ی غارتگری داشت) ولی الله بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پـس (به شکرانه ای این نعمت بزرگ) تحقیق کنید.

یعنی: ثابت بسازید ... و این کلمه «فتبینوا» برای بار دوم در یک آیـه تاکیـداً تکـرار میشـود، کـه دلالت بر اهمیت و دقت موضوع دارد.

همانطوریکه این گونه اقوال هرگاه از طرف شخصی معینی در دیار کفر بر مسلمانان عرضه گردد، دلالت بر حسن ظن بروی دارد و حکم کفر را از بالایش ساقط میگرداند، چونکه تکفیر به مانند قتل است، همان قسمیکه در حدیث آمده است: «**إذا قال الرجل لأخيه: يا كافر فهو كقتله**» یعنی: زمانیکه شخصی برای برادر خویش بگوید ای کافر، این بمانند قتل وی میباشد؛ **و قتل مؤمن نزد الله بزرگ تر از نابودی دنیا است.**[۲۴].

بناً عجله نمودن در اطلاق حکم کفر علیه شخصی قبل از تثبیت حالت و صدقش، به مانند عجله نمودن در قتل و ریختاندن خون وی قبل از تبین و تثبیت حالت اش است، از همین جهت تکفیر یک امر خطیر بوده و دارای آثار خطیر میباشد که عواقب آن خارج از وصف است، و خطر آن کمتر از ریختاندن خون شخص بناحق نمیباشد.

مسأله :آنکه کفرش از جهت غیر از امتناع به زبان آوردن شهادت توحید باشد، آیا به زبان آوردن شهادت توحید او را نفع میرساند؟

جواب: هرگاه کفر شخص غیر از جهت امتناع از نطق به شهادت توحید باشد، مانند؛ انکار از یک امر معلوم ضروری دین ... درین حالت شهادت توحید و نطق به آن، برایش هیچ نفعی نمی رساند، مگر بعداز آنکه سبب و علت کفرش که باعث خروج وی از اسلام گردیده است ازبین برود.

مثلاً؛ هرگاه گفته باشد که روزه ماه رمضان واجب نیست و یا یک امر غیر شرعی است ... درین حالت به دلیل این سخن وی کافر است، و نطق به شهادت توحید برایش هیچ نفع نمیرساند، تا

---

[۲۴]. اخرجه النسائی و غیره، صحیح الجامع:۴۳۶۱.

زمانیکه از انکار یا عدم فرضیت روزه رمضان رجوع نکند؛ پس دیده می شود که کفرش از جهت امتناع از نطق شهادت توحید نبوده ،بلکه قبل از جحود و انکارش و بعد از آن به شهادت توحید مُقِر بوده و آنرا اداء نموده است.

به همین شکل طاغوت که شریعت الله ﻷ را تبدیل نموده است، و یا اینکه محارب بـا اولیـاء الله و دینش میباشد ... به همین دلیل کافر است، ولو اینکه از روی عادت –هر ساعت-کلمـه توحیـد را به زبان بیآورد، اما هیچ نفعی برایش نمی رساند، چون این اشخاص همواره مرتکب اعمـال منـاقض کلمه توحید میشوند، که هرکدام به تنهائی سبب خروج وی از اسلام میگردد، و توبه اینهـا و امثـال این اشخاص زمانی قبول می گردد، که از نو داخل اسلام گردیده و شهادت توحید را نطق نمایند و همچنان از اعمال و اقوال گذشته خویش رجوع نمایند، و از آنها اعلان براءت و بیزاری کنـد، زیـرا که به سبب همین اعمال و اقوال از دائره اسلام خارج گردیده بودند.

و این حالت قیاساً بر جمیع امور مماثل و متبائین دیگر که سبب خروج صاحبش از دائره اسـلام می گردد نیز صدق می کند.

طوریکه ابوبکر و سایر اصحاب ش مانعین و منکرین زکات را مرتد دانسته به جهاد و مقاتله آنها پرداختند، با وجود آنکه ایشان لا اله الا الله می گفتند و به رسالت محمد ص شهادت می دادند.

شیخ الکشمیری در کتابش إکفار المحلدین... می گوید: هر که کفرش از جهت انکار یک امـر ضروری در دین مانند؛ استحلال خمر باشد، ضرور است برای بازگشت به اسلام از این قول خویش رجوع نماید، چون باوجود آنکه کلمه شهادتین را اقرار داشت، به عدم حرمت خمر قائل گردید، بناً باید برای دوباره مسلمان شدن همراه با نطق به شهادتین براءۀ خویش را از قول سـابقش یعنـی عـدم حرمت خمر نیز اظهار کند، همان طوریکه اقوال شافعیه به این موضوع صراحت دارد، و در کتابات شان چون «رد المختار علی در المختار» و «جامع الفصولین» در موضوع ارتداد ظاهر است؛ بـاز اگـر

باوجود انکارش کلمه شهادت را از روی عادت تلفظ نماید هیچ نفعی برایش نمیرساند، تا آنکه از آنچه گفته است رجوع نکند، و حکم کفر نیز از وی تا آنزمان برداشته نمی شود.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: اگر شخص شب و روز الله را عبادت نماید، بعداً به نزد قبر نبی ﷺ و یا ولی ای برود و آنرا برای رفع حوائج و غیره ... بخواند، دقیقاً و حقیقتاً دو معبود و إله را به عبادت گرفته، و به لا إله الا الله شهادت نداده است، زیرا آن قبری را که میخواند، نیز إله قرار داده ...و همچنان هرگاه شخصی را به رتبه نبی ﷺ بالا ببرد، کافر بوده و خونش حلال میباشد، و شهادتین به او نفع رسانیده نمی تواند و نمازش نیز قبول نیست[٢٥].

و منظورش ازین قول اینست، که شهادتین به صاحبش نفع نمی رساند، و کفر و ارتداد را از وی بسبب آنچه از دائره اسلام خارج گردیده است دور نمی کند.

.شرط دوم: کفر بالطاغوت.

یکی دیگر از شروط صحت توحید کفر به طاغوت است، و ایمان شخص درست نمیباشد مگر بعد از آنکه ظاهراً و باطناً کافر به طاغوت گردد، و اکنون دلایکه برای این شرط اقامه شده است:

الله تعالی میفرماید: ﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ .البقرة/٢٥٦.

ترجمه: هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است،(و او را از سقوط و هلاکت می رهاند و) اصلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

[٢٥] .الرسائل الشخصية : ص ١٦٦، و مجموعة التوحيد: ص ٨٢

و عروۀ الوثقی اینجا طوریکه اهل علم و تفسیر میگویند به معنی: شهادت دادن به لا اله الا الله میباشد، یعنی: در ابتداء کفر به طاغوت بعداً اعلان ایمان به الله ﷻ.

به این مفهوم که چنگ زدن به گره محکم همانا گفتن لا اله الا الله به صدق و اخلاص است.

اما هرگاه کفر به طاغوت اعلان نگردد، مجرد ایمان به الله ﷻ هرگز استمساک و یا چنگ زدن به عروۀ الوثقی [گره محکم] نبوده، و شرط و حق کلمه توحید تحقق نمیآبد.

ابن کثیر در تفسیرش میگوید: تنها با دور انداختن همه شرکاء و بت های که شیطان انسان را به عبادت آنها غیر از الله تعالی میخواند، و تنها گردانیدن الله ﷻ برای عبادت و شهادت دادن به اینکه هیچ إله بجز او نیست، مأمول ﴿ **فقد استمسك بالعروة الوثقى** ﴾ بدست می آید، و آن تنها وسیله ای استمساک به عروۀ الوثقی می باشد، یعنی: درین امر ثابت و با استقامت میشود، و به منهج و راه مستقیم قرار میگیرد...و دقیقاً با قوی ترین چیزی به دین چنگ میزند، که خصوصیت بارز آن اینست که هرگز به سادگی از هم نه گسسته و در نفس خود قوی و مستحکم می باشد، و ارتباطی را که قائم میگرداند، در اعلی ترین و قوی ترین حد آن می باشد.

مجاهد می گوید: عروۀ الوثقی یعنی ایمان.

سعید بن جبیر و ضحاک میگوید: عروۀ الوثقی یعنی لا اله الا الله ... و میان این اقوال الله ﷻ هیچ گونه منافاتی موجود نیست، و لله الحمد.

قرطبی در تفسیرش می گوید: فرموده الله ﷻ: ﴿ **فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله** ﴾، عبارت از جزم در شرط...میباشد، و فرموده او ﷻ: ﴿ **فقد استمسك بالعروة الوثقى** ﴾، جواب این شرط...است.

و الله ﷻ میفرماید: ﴿**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**﴾.النحل/۳۶.

ترجمه: ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

و این مهم از جمله اساسی ترین علل بعثت انبیاء و رسل در طول زمان های گذشته بوده است، و همچنان هدف و مرام تمامی کسانی میباشد که به سوی همین منهج و راه به سوی الله ﷻ دعوت می کنند.

در حدیث صحیح که از نبی ﷺ روایت شده است، میفرماید: «**من قال لا اله الا الله و کفر بما یعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابه علی الله**».[۲۶]. ترجمه: هر که لا اله الا الله بگوید، و به آنچه که غیر الله عبادت میشود کفر ورزد، خون و مالش بر همه مسلمانان حرام بوده و حسابش به الله واگذار میباشد.

مفهوم قول رسول الله ﷺ: «**و کفر بما یعبد من دون الله**» عبارت از کفر به طاغوت است...

پس هرگاه گفته شود که شهادت لا اله الا الله متضمن شرط اول است، یعنی خود (لا اله..) متضمن نفی طاغوت یا جانب کفر به طاغوت است، و آنچه که قبلاً در حدیث فوق تذکر دادیم تکرار همین مسأله میباشد!؟

در جواب باید بگویم: این تکرار بدلیل تاکید و بیان اهمیت این امر میباشد، همانطوریکه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله می گوید: «*کفر به آنچه که غیر الله عبادت می شود تاکید بر نفی*

---

[۲۶]. مسلم.

است، و شخص بدون آن معصوم الدم و مال بوده نمی تواند، و اگر شک و تردید برای خویش در این امر راه بدهد خون و مالش در امان نیست»...و باید دانست که انسان مؤمن نمیشود مگر بعد از آنکه به طاغوت کافر شود، و دلیل آن نیز قول الله ﷻ است که می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾.[٢٧].

و شخص تا زمانیکه به طاغوت کافر نگردد، به صراحت همین آیه غیر معصوم المال و دم میباشد، ولو اینکه لا اله الا الله بگوید، و هر ساعت این کلمه بر زبانش جاری باشد، و مثال این شخص به کسی میماند که یک حرف و ضد آنرا در آن واحد بگوید، مثلاً؛ لا اله الا الله بگوید، و در عین زمان إله دیگری را بغیر از الله ﷻ به عبادت بگیرد.

و همانطوریکه بیان کردیم ایمان و کفر، توحید و شرک امکان ندارد در یک قلب جمع شود، به دلیل حدیث رسول ﷺ که میفرمایند: «**لا يجتمع الايمان و الكفر فى قلب امرى**». ترجمه: ایمان و کفر در قلب یک شخص جمع نمیگردد.

و اگر گفته شود که دلیل تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و غیره نصوص که به منظور تفسیر شهادت توحید وارده گردیده اند چه می باشد، و حکم آن چه است؟

در جواب میگویم: دلیل تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و غیره نصوص که تفسیر شهادت توحید از آنها استنباط میگردد، فوائد و احکام عدیده و مهمی را در خود دارد،که شرعاً از ذات آن مراد میباشد:

از جمله: اینکه هر شخصی چنین تقدم را در نفس و دینش مراعات نکند، چنین است که شرک و توحید را یکجا انجام میدهد، طوریکه به عبادت طاغوت و الله ﷻ در آن واحد پراخته

---

[٢٧]. مجموعة التوحيد: ١٠-٣٥.

باشد....که واضحاً دین اهل شرک چنین میباشد،که بین عبادت الله ﷻ و عبادت طاغوت جمع مـی کنند، از همین لحاظ باجودیکه به الله ایمان دارند و او را خالق هستی و معبـود برحـق میشناسـند امـا مشـــرک هســـتند، همانطوریکـــه الله ﷻ میفرمایـــد: ﴿وَمَـا يُؤْمِنُ أَكْثَـرُهُمْ بِـاللَّهِ إِلَّا وَهُـمْ مُشْرِكُونَ﴾.یوسف/۱۰۶. ترجمه: و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می باشند.

و از جمله: عدم رعایت این تقدم از لوازم-ضروری- حبوط یا نابودی عبادت و جمیع طاعات است که شخص قبلاً مخلصانه برای الله ﷻ انجام داده است، بناً شخص بـه مجـرد داخـل شـدن در عبادت الله ﷻ، داخل عبادت و طاعت او ﷻ میگردد، اما باید قبلاً از تمـامی شـرکای الله و عبـادت طواغیت بیزاری و براءت خود را اعلان نموده باشد، وقسمیکه قبلاً گذشت شرک جمیع اعمال خیر انسان را باطل می گرداند، و صاحب آنرا از انتفاع آن اعمال محروم می سازد، یعنی- سد مانع است که بین عمل و قبول آن حائل شده و نمیگذارد اعمال به سوی آسمان بالا رود!

همچنان برای تمامی افرادی کـه داخـل عباداتـات چـون نمـاز، روزه، زکـات و حـج و غیـره... میگردند، قبل از آن لازم اسـت بـه تمـامی طواغیـت کـافر شـده، و بـراءت خـویش را از عبـادت و حزبش اعلان نماید...و بدون آن هیچ عبادتی برای او نفع رسانیده نمی تواند، و از او قبول نمیگردد، و برعکس خسران و زیان این اعمالش بروی میرسد، و ندامت آنگـاه هـیچ سـودی بـرای صـاحبش ندارد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: هرگاه شخص شب و روز الله را عبادت کند، امـا بعـداً نـزد قبر ولی و یا نبی ﷺ رفته و او را به کمک و یاری بخواند، محققاً دو إله را به عبادت گرفته اسـت، و هرگز به لا إله الا الله شهادت نداده است؛ زیرا که إله همانا یاری دهنده و آنکه از او یـاری خواسـته می شود است، همانطوریکه مشرکین این کار را نزد قبر زبیر و عبدالقادر و غیره انجام می دانند...!

همچنان اگر شخصی هزار قربانی را برای الله ذبح کند، بعداً یک ذبح بنام نبی ﷺ و غیره انجام بدهد، برای خویش دو إله قرار داده است[۲۸]، به دلیل این آیه: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَاي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾.الانعام/۱۶۲.

ترجمه: بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من خاص از آن الله پرودگار جهانیان است، او را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه ی انسانها برای الله) هستم.

.معنی طاغوت:

بعداز آنکه دلایل صحت شرط کفر به طاغوت را بعنوان یکی از شروط صحت ایمان دانستیم، بناً لازم است تا معنی کلمه طاغوت را بدانیم ، تا آنکه دخول و عدم دخول خویش را در آن تفکیک نموده بتوانیم، و همچنان صفت کفر به طاغوت را بشناسیم، تا آنکه صفت کافر به طاغوت را بدانیم و غیره امور مرتبط به آن.

- در مورد معنی طاغوت باید گفت: طاغوت به هر آنچیزی گفته میشود،که به جهت از جهات بغیر از الله به عبادت گرفته شود، و او به این راضی باشد[۲۹].

---

۲۸. الرسائل الشخصية: ۱۶۶.

۲۹. قید راضی بودن برای اینست که انبیاء ، ملائک و صالحین – که بغیر الله عبادت میشوند– از وصف و حکم طاغوت بیرون آیند، برای اینکه ایشان شدیداً ازین عمل کراهیت داشته و منع نموده اند، و عدم رضایت شان به اینکه بغیر الله کسی یا چیزی به عبادت گرفته شود از طرف الله ﷻ ثابت گردیده است.... که درین حالات کافی است، براءت و کفر خویش را بر عبادت کننده گان ایشان، و عبادت سایر طواغیت اظهار نموده تا حق ایشان را بدون افراط و تفریط اداء

بناً هر چیز و یـا شخصـی غیـر الله از جهـت رکـوع و سـجده و قربـانی عبـادت شـود، طـاغوت است.....

و هر چیز و یا شخصی بغیر الله از جهت دعاء و طلب عبادت گردد....طاغوت است.

و هر آنچه بغیر الله از جهت خوف و رجاء – ترس و امید– عبادت گردد...طاغوت است.

و هر آنشخص و یا چیزی بغیر الله از جهت طاعت و تحاکم عبادت گردد...طاغوت است.

و هر آنچه که بغیر الله از جهت محبت و ولاء و براء عبادت شود...طاغوت است.

به همین قیاس هر آنچه که خاص الله ﷻ میباشد– تخصیص آن به غیـر الله –و رضـایت جانـب مقابل، آنشخص و یا شیء را در حکم و وصف طاغوت داخل میگرداند، که درین وصـف، حکـام کافر و ظالم عصر نیز داخل می شوند، و همچنان بزرگان و روحانیون، شـیوخ و رؤسـاء، احـزاب و جمیعت ها و غیره همچین چیز ها ...و اشخاص مطیع ازینها و از اهـداف آنهـا، همـه عبـادت کننـده طاغوت بوده اعم ازینکه به آن علم داشته باشند یا خیر!

و هر محبوبی [غیر از الله ﷻ] طاغوت میباشد..و محبوب به این مفهومش به آن معنی است،که برایش ولاء و براء متحقق گردد؛ یعنی آنچه او دوست میداشته باشد دوست داشته باشی و از آنچـه نفرت می کند نفرت کنی– یعنی محبت طاغوت آنست: که خاص بخاطر الله نبوده و بـدون در نظـر داشت مخالفت و موافقت آن با حق یا باطل از خواست محبوب پیروی شود!

کرده، وموالات و احترام ایشان بخاطر الله بجا آورده باشیم –اما اشیای که نمیتوان رضایت و یا عدم رضایت آنرا دانست –مانند؛ سنگ و چوب، پول و دارائی.....همه در حکم طاغوت داخل هستند–

بسیاری به این گمان هستند که کاملاً اختیار نفس خویش را داشته و آزادند- و خـود را در دنیـا آزادی مطلق قـرار میدهنـد! امـا در حقیقـت امـر ایشـان بنـده گـان طواغیـت و نفـس هـای خـویش هستند..بنده ئی بنده های هستند که حتی قدر و منزلتشان از خود آنها نیز پائین تر و پست تر است!

ابن تیمیه رحمه الله در فتـاوی خـویش **۲۰۰/۲۸** میگویـد: معبـود هـای بغیـر الله اگـر از عبـادت خویش توسط دیگران کراهیت نداشته باشند، طاغوت هستند، از همین جهت نبی ﷺ تمامی بت هـا را طـاغوت نامیـده انـد، طوریکـه در حـدیث صـحیح آمـده اسـت: «**و یتبـع مـن یعبـد الطواغیـت الطواغیـت**». ترجمه: عبادت کننده گان طواغیـت بـه دنبـال طواغیـت حشـر میشـوند؛ و اطاعـت در معصیت الله، و اطاعت در اتباع غیر هدایت و دین حق، که در مخالفت با احکام کتـاب الله باشـد، و یا اینکه اطاعت در جهت مخالفت به امری از اموری الله، اطاعت از طاغوت میباشد، از همین جهت کسانیکه بغیر از الله نزدشان به تحاکم رفته میشود طاغوت نامیده شده اسـت، و الله ﷻ نیـز فرعـون و عاد را طغاة نامیده است.

ابن قیم رحمه الله میگوید: طاغوت هر آنچیزی است که از حد عابد بـودن، مطیـع بـودن و پیـرو بودن خود تجاوز کند، پس طاغوت هر قوم همان کسی است که جهت تحاکم بغیر از الله و رسـول اش به نزد او مراجعه میگردد، و یا اینکه بغیر الله او را عبـادت[۳۰] میکننـد، و یـا بغیـر از بصـیرت از او پیروی می کنند، و یا اینکه از او در مخالفت امر الله اطاعت میکنند؛ پس اینست طواغیت جهان! اگر تأملی به حال مردم ایـن زمـان گـردد، اکثریـت ایشـان از عبـادت الله ﷻ خـارج شـده و در عبـادت طواغیت داخل گردیده اند، و از تحاکم به الله و رسول اش به سوی تحـاکم بـه طواغیـت رو آورده اند، و از اطاعت و پیروی از رسول الله ﷺ به جهت اطاعت و متابعت طواغیت رو گردانیده اند.

[۳۰] .برای دانستن مفهوم درست عبادت مراجعه گردد به « اصلاحات چهار گانه » تألیف ابو الأعلی مودودی رحمه الله.

پس اگر حال مردم در زمان ابن قیم رحمه الله آنطور بوده است، حالت ما در زمان کنونی چگونه بوده میتواند، در حالیکه طواغیت به حد اکثر خویش افزایش یافته اند، و متنوع گردیده و نزد مردم شرف یافته اند...و حدیث نبی ﷺ نیز به این دلالت دارد، که هیچ سال نوی نیست مگر اینکه از سال قبلی خویش بدتر میباشد، از الله ﷻ سلامت و حسن اختتام امر خویش را میخواهیم!!

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید: *طاغوت در مفهوم عام اش هر آنچیزی است که بغیر الله ﷻ عبادت میشود و یا در غیر اطاعت الله و رسولش، اطاعت و پیروی میگردد (و به آن رضایت دارد).*

و سید قطب رحمه الله در فی ظلال در تفسیر این قول الله ﷻ: ﴿**و جعل منهم القردة و الخنازير و عبد الطاغوت**﴾. ترجمه: ازیشان شادی ها و خوك ها گردانیدیم، به سبب آنکه ایشان طاغوت را عبادت میکردند؛ میگوید: طاغوت هر سلطانی است که مبنی بر سلطنت الله حکم نمیکند، و هر حکمی است که بر اساس شریعت بناء نشده باشد، و هر سرکشی است که از حدود حق تجاوز می کند، و سرکشی از سلطه الله و الوهیت و حاکمیت او شنیع ترین و شدید ترین سرکشی و طغیان محسوب می گردد، و آنرا داخل مفهوم طاغوت لفظاً و معنیاً میگرداند.

اهل کتاب بزرگان و روحانیون خویش را عبادت نمی کردند، بلکه از قوانین ایشان پیروی کرده، و شریعت و قانونگذاری الله را ترک میکردند، اما الله ﷻ ایشان را بنده گان آنها خطاب کرده و مشرك خوانده است، چرا که ایشان طاغوت را عبادت کرده و به سلطه و قدرت متجاوز از حدود و حقش تسلیم بودند، و ایشان هرگز آن طواغیت را از جهت رکوع و سجده عبادت نمیکردند، بلکه بمعنی اطاعت و اتباع عبادت میکردند، و این از جمله عباداتی است که صاحب اش را از عبادت الله و دین او خارج میسازد.

پس ای بنده الله بر حذر باش از عبادت طاغوت، و از انصارش واز لشکریانش [ازینکه میدانی یا نمی دانی] این کار تمامی اعمال ات را باطل میسازد، و در گناهانت افزایش میآورد، و دنیا و آخرتت را با خسران مواجه میگرداند!

صفت کفر به طاغوت:

بعد از آنکه طاغوت را شناختیم، و همچنان حالات و اوصاف دخول در حکم و معنی طاغوت را دانستیم، لازم است تا صفت کفر به طاغوت را بدانیم، و اینکه چگونه کفر به طاغوت اظهار گردد...و همچنان این را نیز بدانیم که حقیقتاً آنچه انجام داده ایم کفر به طاغوت است یا خیر؟! و یا اینکه صرفاً و گماناً به زبان این کفر را اظهار کرده ایم.

باید بگویم که کفر به طاغوت صرفاً با تمنا و یا زعم و یا اظهار به زبان بدون دلیل و عمل درست نبوده بلکه صفت کفر به طاغوت اینست که باید اعتقاداً، باطناً، قولاً و عملاً انجام شود.

۱) صفت اعتقادی بودن کفر به طاغوت: اینکه دشمنی و بغض و کراهیت با آن در قلب نهان باشد، و به این اعتقاد داشته باشد که او کافر بوده و عبادت اش بغیر الله نیز کفر میباشد.

درینصورت هیچ حدی برای معذور بودن شخص نسبت به کفر ورزیدن به طاغوت موجود نمیگردد، زیرا این امر برای هر فرد در حالت عادی مقدور بوده و هر شخصی در ادنی ترین حد توانائی و قدرت، توانائی انجام آنرا دارد، و هیچ قدرت بشری توانائی حائل شدن بین او و این عقیده را ندارد، و به همین ترتیب کسی نمتواند او را در آنچه که در ضمیرش نهان کرده است

تحت فشار و اکراه قرار دهد، و یا اعتقـاد قلبـی و ضـمیرش را در رابطـه بـه کفـر و یـا رضـایتش از طاغوت بداند، زیرا اکراه تنها بر جوارح ظاهری آثار و نتائج دارد، نه بر امور و جوارح باطنی.

و این یک امر ضروری در کفر به طاغوت بوده و خلاف آن بـه مفهـوم رضـایت از طـاغوت و عـدم عقیـده بـر کفـرش را دارد و بـدون هـیچ اختلافـی ***رضـایت نشـان دادن بـه کفر، کفـر است.***[٣١].

٢) صفت قولی بودن کفر به طاغوت: این صفت متضمن اظهار کفـر و تکفیـر طـاغوت بـه زبان میباشد، و همچنان اظهار براءت از او و از دینش و از پیروانش و از بنده گانش، و بیان اعمال و اعتقادات باطل و کفری که در آن قرار دارند.

زیرا الله ﷻ میفرماید: ﴿ **قُل یا ایها الکـافرون** ﴾،– پس همانطوریکه مأمور هستیم، لازم اسـت در صورت مواجه شدن با ایشان به همین صراحت و قاطعیت و دلالت و معنـی روشـن، بـدون تـرس و هراسی و یا ضعف و ناراحتی، حقیقت حال و آنچه که برآن قرار دارند گفته شود: ای کافرین ...ای مشرکین و ای مجرمین...!

و الله ﷻ میفرماید: ﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ﴾.الممتحنة/۴.

٣١. الرضی بالکفر کفر.

ترجمه: (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی بدو گرویـده بودنـد، الگـوی خـوبی بـرای شـما اسـت، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیز هائی که بغیر از الله می پرستید، بیـزار و گریـزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنی و کینه تـوزی همیشـگی میـان مـا و شـما پدید آمده است، تا زمانیکه به الله یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.

پس ابراهیم علیه السلام و کسانیکه با او ایمان آورده بودند برای ما الگو های نیکی معرفی شـده اند، اما در چه امری؟ در گفتار شان در برابر مشـرکین و طواغیـت کـه بغیـر از الله عبـادت میشـدند، همانطوریکه میگویند:« ما از شما و از دین تان و از جمیع طواغیت بغیر از الله عبـادت میشـوند بیـزار بوده و اظهار براءت می کنیم...و به شما و به آنچه که بغیر از الله عبادت می کنید کافر هستیم!

و این قولشان که: میان ما و شما دشمنی و کینه برپا بـوده و تـا ابـد ادامـه دارد ... یگانـه تعبیـری است که میتواند همان هدف و غایت مطلوب جهت اظهار و اعلان کفر و بـراءت از طواغیـت را بـه وضاحت و آشکارا برساند، و آن همانا دشمنی و عداوت مستمر و دائمی-ظاهراً و باطنـاً- بـا ایشـان بوده تا آنکه به الله واحد ایمان بیآورند- و تنها وسیله که میتواند این آتش دورنـی آنهـا را خـاموش گرداند، و کنیه آنها را از قلب هایشان دور سازد، اینسـت:کـه از عبـادت و محبـت جمیـع طواغیـت دست کشیده و کاملاً داخل اسلام گردند.

و الله ﷻ میفرماید: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴾.الزخرف/۲۶-۲۷.

ترجمه: (ای پیغمبر!) برای تکذیب کننده گان معاصر بیـان کـن گوشـه ای از داسـتان ابـراهیم را ، وقی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبود های که می پرستید بیزارم؛ بجـز آن معبـوی کـه مرا آفریده است و اوست که مرا رهنمود خواهد کرد.

همين است..... ملت ابراهيم عليه السلام! و بر آنكسى كه به اين ملت حنيف راضى بوده لازم است تا اين چنين اعلان و اظهار براءت نمايد...و كسى جز انسان نادان و بيخرد از اين ملت رويگردان نيست، همان طوريكه الله ﷻ ميفرمايد: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾.البقرة/١٣٠.

ترجمه: و چه كسى از آئين و ملت ابراهيم رويگردان خواهد شد مگر آن (نادانى) كه خود را خوار و كوچك داشته و (انسانيت و عقل خويش را به بازيچه گيرد و ناچيز دارد؟).

و در حديثى كه از طريق معاويه بن حيده روايت است ميگويد: « **قلت يا نبى الله، بما بعثك ربك إلينا ؟ قال:" بالإسلام " قال: قلت وما آيات الإسلام ؟ قال:" أن تقول: أسلمت وجهى إلى الله عز وجل وتخلّيت، وتُقيم الصلاة وتؤتى الزكاة، كل مسلم على مسلم محرم، أخوان نصيران، لا يقبل الله عز وجل من مشرك بعدما أسلم عملاً، أو يفارق المشركين إلى المسلمين** ». ترجمه: گفتم اى نبى الله! براى چه رب تو، ترا بسوى ما مبعوث گردانيده است؟ گفت: براى اسلام، گفتم: نشانه هاى اسلام چه است؟ گفت: اينكه بگوئى- خاص براى الله اسلام آورده ام، و دل را غير از او از همه- معبودان- خالى گردانى، و نماز را بگزارى، و زكات را بدهى، و خون و حق هر مسلمانى بر مسلمان ديگر حرام است، و برادران يارى دهنده يكديگر خويش هستند، و الله ﷻ از هيچ مسلمانى بعد از شرك عملى را قبول نمى كند، تا آنكه از مشركين بسوى مسلمين جدا نشود[٣٢].

و مراد نبى ﷺ از «**و تخليت**»، اينست كه خود و قلب خود را از شرك و طواغيت كه بغير از الله ﷻ [يا همراه او] عبادت ميشوند خالى گردانى.

[٣٢]. صحيح سن النسائى: ٢۴٠٨.

همچنان از امارات و علامات صدق اسلام شخص اینست کـه (بتمـام وضـوح و ثبـات و بـدون هیچ تردد و ناراحتی) برای تمام طواغیت زمین بگوید: من خویش را از قید و عبادت شـما رهانیـده ام و به همه ای شما کافر هستم!

ابن تیمیه رحمه الله میگوید: شخص هرگز مؤحد نمیگردد تا آنکه شرك را از خود نفـی نکنـد، و براءت خویش را از طاغوت اعلان نموده و او را به آنچه انجام میدهد تکفیر نکند.

۳) صفت عملی بودن کفر به طاغوت: این صفت با اعتزال و اجتناب و جهاد بـا طـاغوت و لشکریان و پیروانش، و عدم گرفتن آنها به دوستی و معاونت استیفاء میگردد، و جهاد با آنها زمـانی صورت میگیرد، که غیـر آن بـه هـیچ امـری تـن ندهنـد- همانطوریکـه الله ﷻ میفرمایـد: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾.الزمر/١٧.

ترجمه:کسانیکه از عبادت طـاغوت دوری مـی گزیننـد، و (بـا توبـه و اسـتغفار) بـه سـوی الله بـاز میگردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم رحمانی) و مژده بده بنده گانم را.

و میفرماید: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيَانَ لَهُمْ﴾.التوبة/١٢.

ترجمه: (و) با سر دستگان کفر و ضلالت بجنگیـد (تـا آنکـه از کفـر و عـداوت بـا اسـلام دسـت بکشند)، چرا که عهد و پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد.

و آئمه کفر همانا طواغیت هستند.

و میفرماید: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾.التوبة/١٢٣.

ترجمه: تا آنکه (در جنگ) از شما شدت وحدت (و جرأت و شهامت) ببینند.

و میفرماید: ﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِياءَ﴾.النساء/١۴۴.

ترجمه ای کسانیکه ایمان آورده اید!کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرد.

و میفرماید: ﴿وَمَنْ يتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾.المائدة/۵١.

ترجمه: و هر کسی از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را بـه سرپرسـتی بپـذیرد) بیگمـان او از زمره ای ایشان به شمار میرود.

و میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾.الممتحنة/١.

ترجمه: ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید، شما نسبت بدیشان محبـت میکند و مودّت میورزید، در حالیکه آنان به حق و حقیقی ایمان ندارند، که برای شما آمده است.

و غیره نصوص زیادی که در توضح نشانه ها و صفات چگونگی کفر به طـاغوت قـولاً و عمـلاً بیان گردیده است.

این همه صفات کفر به طاغوت بود که بیان کردیم، هر فردی که کاملاً و بدون کوتاهی بـه آن وارد گردد، دقیقاً کفر به طاغوت ورزیده، و این شرط را در حال خویش متحقق گردانیده است، اما هر آنکه چنین صفات را تکمیل نکرده باشد، هرگز کافر به طاغوت نبوده ولـو آنکـه بـه زبـان آنـرا هزار مرتبه تکرار کند و بگوید: او به طاغوت کافر است!

و جائی تعجب اینست! که بسیاری گمان دارند، با زبان توانسته اند این شرط کفر بـه طـاغوت را در حق خویش متحقق سازند، در حالیکه منهجاً همه ای شان بنده های طواغیـت هسـتند...چـون در عین زمانیکه به زبان قال به طواغیت کفر خویش را اعلان میکنند به زبان حال و عمـل- و گـاهی بـه زبان قال همچنان- به سوی طواغیت متمائل بوده، و با ایشان داد و گرفت داردند و بیشتر از همـه بـا

همین مردمان سروکار داردند و به نفع آنها سخن میگویند، و در خدمت و نصرت شان قرار دارنـد، و داخل لشکر شان میشوند، و آنها را به تحاکم میخوانند...و از برای آنها با مؤحـدین در عـداوت و دشمنی قرار میگیرند!

پس ایشان شرط کفر به طاغوت را باوجود قائـل بـودن بـه آن، نتوانسـته انـد بـا عملکـرد هـای خویش به اثبات رسانیده و متحقق گردانند، در حالیکه همین عملکرد ها و زبان حال شـان گـواه بـر تکذیب زبان قال شان بوده و این زعم و گمان و ادعاء هایشان را رد میکند.

مسأله: آیا اطلاق کلمه طاغوت بر مسلمان صحیح است؟ یا اینکه اطلاق این کلمـه به جز بالای کافر که صفات متقدم الذکر را داشته باشد جواز ندارد؟!

باید گفت: طاغوت به صیغه فعلوت؛ عبارت از بغاوت و سرکشی و تجاوز از حـد...میباشـد، امـا هر آنکه بغاوت، سرکشی و ظلمش غیر از حدود کفر باشد، تنها بالای او وصف طاغوت بـه اعتبـار معنی و دلالت لغوی آن که همانا بغاوت، سرکشی و تجاوز از حد متعارف غیر کفر میباشـد مرتـب میگردد، همانطوریکه بعضی سلف بـالای حجـاج بـن یوسـف و غیـره.. آنـرا اطـلاق میکردنـد،و او وصف طاغوت و طغیانگر میدادند، و از اطلاق آن همان معنی لغوی را کـه قـبلاً تـذکر دادیـم اراده داشتند، و مراد شان از استعمال کلمه طاغوت به معنی آن کافری که بغیر از الله عبادت گـردد نبـوده است.

اما اگر این بغاوت و ظلم و سرکشی ... صاحبش به حد کفـر برسـد، آنزمـان صـفت طـاغوت را بمعنی اصطلاحی آن کسب نموده، و از جملـه طـواغیتی میگـردد، کـه بغیـر الله عبـادت میشـوند، و معنای لغوی آن همانطوریکه تذکر دادیم، سرکشی و تجاوز محدود از حد میباشد.

بناً جهت تمیز و تفکیک میان این دو اصطلاح [طاغوت به معنی لغوی] و [طاغوت بمعنی اصطلاحی] آن لازم است مفهوم واقعی آنرا در کتب اهل علم و یا بیانات شان، از سیاق مجموع کلام آنها، و قرائن وارده در آن مورد که تعین کننده نوع طاغوت بوده و مراد مؤلف و سخنران از آن میباشد درک نمائیم.

اما از آنجائیکه ما در مورد کلمه طاغوت در قرآن و سنت بررسی کرده ایم، به این نتیحه رسیده ایم که در تمام مواردیکه کلمه طاغوت در قرآن و سنت وارد شده است، همه بمعنی کافر بوده که بغیر از الله مورد عبادت قرار میگیرد، و الله تعالی اعلم.

.شرط سوم: علم

علم به توحید شرط صحت آن میباشد، زیرا که جاهل به توحید بمانند فاقد آنست و فاقد توحید صاحب عقیده به توحید نبوده، و کسیکه به توحید معتقد نباشد، مؤمن و مسلمان نیست، و بدون هیچ اختلافی کافر میباشد.

و دلیل برای صحت این شرط قول الله ﷻ میباشد که میفرماید: ﴿ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾.محمد/١٩. ترجمه: بدان که قطعاً هیچ معبودی بر حق جز الله وجود ندارد.

و در حدیث صحیح که از نبی ﷺ روایت شده میفرماید: «**من مات و هو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة**».**مسلم.**

ترجمه: هر کسی که بمیرد و این را بداند که هیچ إله جز الله نیست داخل جنت میگردد.

مفهوم این حدیث طوری است که هر کسی بمیرد و به توحید علم نداشته باشد، داخل جنت نمی گردد، و کسی که داخل جنت نگردد، مسلمان گفته نمی شود، زیرا مسلمانان داخل جنت می

گردد، همانطوری که حدیث متفق علیه به این امر دلالت دارد: «**لا یدخل الجنة إلا نفس مسلمة**».
ترجمه: هیچ فردی داخل جنت نمیگردد مگر مسلمان.

و همچنان اهمیت این شرط را از جهت عمل به توحید دریافته می توانیم، که علم به آن لازم میباشد، زیرا بدون علم به توحید عمل نمودن امکان ندارد...بناً علم به هر امری مقدم بر انجام آن است، که عکس آن درست نمیباشد.

یعنی برعکس آن- تقدم عمل بر علم باعث عبادت الله در جهالت و بشکل کور کورانه و غیر بصیرت است...و چنین امری (لازماً) شخص را به انحراف و بی راهه کشانیده، و العیاذ بالله نو آوری در دین خواهد بود.

بناً آنکه محروم از علم توحید باشد، تبعاً عمل به آن نیز بروی حرام میباشد، و لازماً باید چنین باشد، از همین لحاظ اصحاب ﷺ کوشش به تعلیم توحید داشتند، و آموزش توحید را نسبت به آموختن هر علم دیگری اهمیت و اولویت می دادند.

طوریکه در حدیثی از جندب بن عبدالله روایت است که میگوید: «**کنا مع النبی ﷺ و نحن فتیان، فتعلمنا الایمان – ای التوحید- قبل أن نتعلم القرآن، ثم تعلمنا القرآن فازددنا به إیماناً**»[٣٣].

ترجمه: در حالیکه ما همه نوجوان بودیم همراه با نبی ﷺ درس میخواندیم، پس ما را ایمان [علم توحید] تعلیم می دادند، قبل ازینکه قرآن را بیآموزیم، بعداً قرآن را برای ما تعلیم دادند، و آنگاه با آموختن قرآن در ایمان های ما زیادی و فزونی میآمد.

و نبی ﷺ هنگامیکه شخصی از اصحابش را به سوی شهری از شهر ها میفرستاد، برایش امر میفرمودند، که اهل آنجا را نسبت به هر چیز دیگر اولاً بسوی توحید دعوت کنند، همانطوریکه

---

٣٣. صحیح ابن ماجه:٥٢.

حديث متفق عليه در مورد فرستادن معاذ بن جبل به سوی یمن به همین امر دلالت دارد، طوری که میفرماید: «**انك تقدم على قوم اهل كتاب، فليكن اول ما تدعوهم اليه عبادة الله – و فی رواية لا إله الا الله– فاذا عرفوا الله، فاخبرهم ان الله فرض عليهم خمس صلوات فی يومهم وليلتهم**...»[۳۴].

ترجمه: تو بسوی قومی روانه هستی که ایشان اهل کتاب هستند، پس اولین چیزیکه ایشان را بسوی آن دعوت میکنی، عبادت الله است– و در روایتی لا إله الا الله است– و هنگامی که الله را شناختند، برایشان خبر بده که الله بالای آنها نماز های پنجگانه را در یک شبانه روز فرض گردانیده است.

و معنی ﴿ **فاذا عرفوا الله** ﴾ یعنی: زمانیکه الله را شناختند به این معنی است که الله را با تمام اسماء و صفات و خصائص اش بشناسند، و حق الله ﷻ را در توحید و یگانگی اش در عبادت بدانند، و از او پیروی کنند...بعداً ایشان را آگاهی بده، اینکه الله ﷻ بالای شان نماز های پنجگانه را در در یک شبانه روز فرض گردانیده است...تا آخر حدیث.

و این در حقیقت درست بر خلاف آنچیزی است که دعوت کننده گان متاخر به آن پرداخته اند، یعنی اولین کار که در دعوت خویش انجام می دهند، دعوت مردم به سوی نماز، روزه و زکات است، قبل ازینکه ایشان را به سوی توحید خالص دعوت نمایند، و معنای آنرا برایشان بشناسانند ... بلکه بدون دعوت به سوی توحید و اهتمام به آن به کار دعوت خویش میپردازند!

از همین سبب اکثریت این چنین دعوت گران را میبینیم که در شرک آشکار واقع شده و به آن دعوت میکنند، اعم ازینکه میدانند، و یا اینکه نمی دانند...و شرک چیزی است که اکثراً به آن التفات صورت نمی گیرد، و اکثراً شخص نمی تواند، چگونگی تاثیر اعمال شرکی را در خود درک کند و خود را از آن محافظت کند، همانطوریکه عمل به توحید نظر به فضیلت و قیمت که دارد مستلزم اهتمال و تعلیم زیادی جهت رفع جهل از شخص میباشد، همانطور بسا امور شرکی

---

[۳۴]. بخاری، سنن دارقطنی.

است که امت امروزه از آن عبور کرده اند، و در نزد بسیاری از افراد شناخته شده و بزرگ جامعه این امور شرکی مور تأیید قرار گرفته و مبارك دانسته می شود، مانند؛ شرکیات که از دیموکراسی جدید ناشی میشود مثال إله گردانیدن مخلوق[٣٥]، و عبادت بنده توسط بنده،که بسیاری از ممالك مسلمین و غیره به آن پرداخته اند[٣٦].

و شرکیات که از جهت طغیان طوغیت حاکم (بر کشور ها) و از جهت قصور (قصر های شان) و حکم شان به قوانین وضعی پدید آمده است!

و شرکیات که از جهت فرقه های گمراه محسوب در اسلام مانند؛ شیعه روافض و غیره فرقه های غلات باطنی بوجود آمده است!

و چه تعداد از مشایخ که برای این شیعه های روافض و انقلاب شیعه ای کف میزنند، و ایشان را در کنار و آغوش خود گرفته و هر گونه مدد و کمك لازم را برایشان انجام میدهند، در حالیکه همه این کار های مناقض توحید و ایمان میباشد.

همینطور نزد بعضی دیگر شرکیات و کفریات وجود دارد، که آنرا تقصیر و کوتاهی در حال خویش میدانند...در حالیکه همه شرك و کفر بوده و باعث آن نیز جهل شان از توحید می باشد!

و همینطور شرکیات که از جهت فرقه های صوفیه گمراه [حامیان طواغیت]در شهر های مسلمانان منتشر گردیده است!!!

---

[٣٥]. چون تشریع و تحلیل و تحریم در پارلمانات....وغیره.

[٣٦].اگر میخواهید، شرکیات که مصدر آن دیموکراسی جدید است بشناسید، و مشایخ که آنرا گرامی میدارند، و دعوت آنرا یاری میکنند و در کتابات خویش از آن حمایت می نمایند، به کتاب ما « حکم الاسلام فی الدیمراطیة و التعددیة الحزبة» مراجعه کنید.

اما این اعمال شرکی از جمله آن اعمالی است که اکثراً بـه آن از روی فضـلیت و برتـری بینـی آنها برایش التفات نمیگردد، و کوشش به تغیر و انکار آن صورت نمیگرید، و بازهم همه این موارد باز میگردد به جهل ایشان از حقیقت توحید! و جهل شان به شروط و مطالبات شهادت توحید لا إله الا الله ...و فهم آن و تفسیر آن بغیر از مراد الله و رسولش ﷺ...و اشتغال شـان بـه مسـائل فروعـات و مباحات، و یا مسائل دیگر که نسبت به علم توحید اهمیتی ندارند!

شیخ محمد بـن عبـدالوهاب رحمـه الله میگویـد: دیـن نبـی ﷺ توحیـد میباشـد، و آن عبـارت از معرفت لا إله الا الله محمد رسول الله، و عمل به مقتضای آن است، و اگر گفته شود: تمام مردم آنرا میگویند: میگویم آنچه میگویند و معنی که از آن اراده دارند، اینست که هیچ خالقی جز الله نبوده و هیچ روزی دهنده ای جز الله نیست و امثال این چنین پندار ها، و بعضی دیگر مطلقاً نمـی داننـد کـه چه میگویند و معنی آن چیست! و بعضی دیگر میدانند اما به مقتضای آن عمل نمی کننـد، و بعضـی دیگر حقیقت آنرا درك نمی کنند، و ما ازینگونه شناخت آنان از توحید تعجب میکنـیم، و تعجـب بیشتر از عادات و صاحبان چنین عقاید میباشد! و عجیب تـر از آن اینکـه چنـین عقایـدی را دوسـت داشته و خود را به اهل چنین عقاید نسبت میدهند، و میان دوستان و دشمنان چنین عقاید فرقی قائـل نیستند...!

یا سبحان الله العظیم...! آیا دو طائفه ای مختلف در عقیده و دین و همه شان بر حق باشند امکـان دارد؟ خیر! هرگز چنین امکان ندارد، و به الله قسم...که بعداز حق جز گمراهی نیست.

میگویم در عصر حاضر چه تعداد افرادی هستند که ادعای اصـل توحیـد را میکننـد، و بیشـترین حرف های شانرا از عقیده صحیح میزنند...اما در عین حال به سوی دشمنان توحید تمایل نشـان مـی دهند، و با ایشان در داد و گرفت قرار دارند، و برایشان ساحه تأویل و عـذر را وسـعت میدهنـد...در

حالیکه در مقابل با اهل توحید دشمنی اختیار کرده اند، و بر ایشان گمان و ظن بد میکننـد، و ایشـان را به زشت ترین القاب و عبارات مسمی میسازند، و ساحه عذر و تأویل را بالایشان ضیق میگردانند!

ازینجاست که ما اهمیت بیان و مراد از داشتن علم به توحید را بعنوان شرط صحت آن میدانیم...و این را نیز میدانیم که آیا علم به توحید تنها علم معرفت نظری بدون بر انگیختن حرارت قلب ها است، و یا اینکه علمی است که باعث التزام و عمل به مقتضیات آن توسط صاحب اش میگردد؟

بدون شك مراد از علم به توحید همان علمی است که باعث زیادت ایمان و یقین صاحبش گردد، و او را بجهت عمل به آن واداشته و بسوی اعلاء کلمة الله متحرك میگرداند!

علمی که صاحب آنرا وا میدارد، تا بخاطر الله دوستی و بخاطر الله دشمنی نماید، و بخاطر الله دوست داشته باشد و بخاطر الله نفرت کند و خشم بگیرد!

علمی که باعث گردد، صاحب آن با دشمنان اهل توحید دشمنی نماید، و با توحید و اهل آن و لشکریانش موالات و دوستی نماید!

آن علمی که صاحبش را بسوی فهم حقیقی و دلالات توحید و مقتضیات آن بکشاند!

علمی که در بردارنده عمل و التزام و پابندی به آن باشد!

علمی که گرفته شده از کتاب و سنت بوده و از اسلوب های اهل کلام و مسائل شان و عقاید کلامی شان بدور باشد!

اما معرفت نظری مجرد و سرد، باعث بر انگیختن و لمس حرارت و گرمی قلب و یقین نمیگردد...و صاحب آنرا به عمل و التزام به آن وادار نمی گرداند، بناً این گونه علم و معرفت بر علاوه اینکه برایش فائده نمیرساند سبب افزایش خطاء و گناهان صاحب آن نیز میگردد!

و این معرفتی است که ابلیس علیه لعنهٔ الله و احبار و رهبان های اهل کتاب در حالیکه هیچ نفعی به آنها نمی رساند متصف به آن میباشند، همانطوریکه الله ﷻ در موردشان میفرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.البقرة/۱۴۶.

ترجمه: آنانیکه به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم، او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می شناسد، بدان گونه که پسران خود را می شناسند، و برخی از آنان بیگمان حق را (از جمله پیغمبری محمد و قبلگی کعبه را) پنهان می دارند، در حالیکه میدانند.

و میفرماید: ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾.الانعام/۱۱۴.

ترجمه:کسانیکه کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستادیم می دانند، که این (قرآن) حقیقتاً از سوی الله آمده است و مشتمل بر حق است.

بناً هرگاه علم با متابعت و انقیاد از تعالیم و هدایت شریعت اسلامی موازی نباشد، این معرفت هرگز برای صاحبانش منفعت نمیرساند.

ابن کثیر در تفسیرش میگوید: الله ﷻ به این خبر میدهد، که اهل کتاب صحت آنچه به رسول الله ﷺ نازل گردیده بود میدانستند، همانطوریکه یکی ازیشان طفل خویش از میان سایر اطفال میشناخت، ولی با وجود آنکه ایشان در مورد تحقیق نموده، و از حقیقت رسالت و صفات نبی ﷺ واقف بودند این امر را از کتاب های خویش کتمان میکردند (در حالیکه میدانستند).

و ابن تیمیه در کتاب اش«درء تعارض العقل و نقل» **۲۴۲/۱** میگوید:کفر بمجرد تکذیب رسول الله ﷺ همانطوریکه خبر داده شده است متحقق میگردد، و در صورت که صحت علم اش در مورد

سنت رسول الله ﷺ به اثبات برسد، امتناع از پیروی آن نیز کفر است، مانند؛ کفر فرعون و یهود و امثالشان.

بناً معرفت مجرد از توحید چیز دیگر، و علم به توحید که باعث التزام عمل صاحبش و فهم صحیح از آن میگردد چیزی دیگری است، و این آخر همان مطلوبی است که در حدیث آمده و شرط تحقق علم به لا إله الا الله میباشد.

و هرگاه گفته شود– و گفته هم شده است– ای ابو بصیر امور همه بسته شده است، مردم را به ایمان عوام و عقیده پیر زنان دعوت کن....!

و در این زمینه اقوال مانند؛ الجوینی هم بالای آنها تاثیر کرده است، که میگوید: آنان (یعنی مردم) تصمیم گرفته اند و با خود عهد بسته اند که به ایمان و عقیده پیر زنان(عجائز) نیشاپور و عقیده عوام بمیرند!

پس چگونه میتوان بین این قوال و بین ضرورت تفقه در توحید همانطوریکه گذشت توافق بمیآن آوریم؟!

آنچه شایسته و لازم است به جواب این سوال میپردازیم:

اولاً: شرط علم به لا إله الا الله و به مطالبات و حقوق آن...ثابت به نصوص کتاب و سنت بوده و قبلاً همه را متذکر گردیدیم، و این قول بشر نیست که امکان رد و عدم التفات به آن میسر باشد.

ثانیاً: این مقوله که از جوینی و امثال آن از اهل علم نقل شده است، مراد ایشان از گفتن این قول تبین زشتی اشتغال به علم کلام و فلسفه است –که از هدایت کتاب و سنت دور میباشد —نه عدم آموختن علم توحید، در غیر آن چنین اقوالی را ازیشان نمیشنیدیم.

و استدلال به چنین اقوال نشاندهنده ای شک و حیرت و خاطر پریشان صاحب آن نسبت به دین میباشد، که آرزو میکنند، ای کاش به عقیده پیر زنان (عجائز) نیشاپور یا عقیده عوام مسلمانان بمیرند- آنانکه ایمانشان به شبهات هوای نفس اهل کلام ملوث نگردیده است- و آنانکه با این گونه علم باطل اشتغال ندارند..و باید دانست که ایمان پیرزنان- عجائز- و ایمان عوام هدف و غایه طلب ما از علم توحید نیست و نه بهتر از ایمان علمای توحید بوده و نه از آنانیکه علم شانرا از کتاب و سنت اخذ نموده اند، و نه از ایمان کسانیکه در کتاب و سنت به تفقه علم توحید پرداخته اند...پس این مراد ایشان نبوده است، و حالا چند نمونه ای از اقوال ایشان را جهت درك بهتر از فهم و استدارك شان از چنین مقوله های صادره ازیشان بیان میکنیم، که اشخاص ضعیف و دارای قلوب مریض از آن سوء استفاده میکنند، و آنرا در مکان غلط اش میگذارند!

ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده الطحاویهٔ میگوید:کار غزالی –رحمه الله- با درگیری به مسائل کلامیه و وقوف به آن و شگفتی از آن به انتها رسید،بعداً این مسیر را ترك گفته و از آن دور شد، و دوباره به سوی احادیث رسول الله ﷺ رجوع کرد، و درحالی وفات کرد که صحیح بخاری در سینه اش بود[٣٧].

و همینطور ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین الرازی، در کتاب خود که در اقسام لذات تصنیف شده است میگوید:

ارواحنا فی وحشة من جسومنا	**و حاصل دنيانا أذى ووبال**
و لم نستفيد من بحثنا طول عمرنا	**سوى أن جمعنا فيه قيل و قال**

[روح ما در خوف و هراس بدن ما بوده وحاصل دنیا ما نیز جز رنج و عذاب چیزی دیگری نیست]

---

[٣٧]. یعنی صحیح الجامع بخاری را حفظ کرده بود.

[در طول عمر ازتحقیق و بررسی ومباحثه هیچ فائده حاصل نکردیم جز جمع آوری واندوختن قیل وقال]

و هرگاه به امور فلاسفه و کلامیه متوجه شویم، میبینیم که هرگز از علت یابی هر امری قلب های شان شفاء نمیآبد، در حالیکه نزدیک ترین طریقه برای رسیدن حقایق و هدایت قرآن و سنت میباشد، پس میگویم: برای اثبات این را بخوان: ﴿الرحمن علی العرش استوی﴾.طه/۵. ترجمه: الله رحمان (که قرآن را فرو فرستاده است) که بر تخت سلطنت (مجموعه جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کائنات را احاطه کرده است). ﴿الیه یصعد الکلم الطیب﴾.فاطر/۱۰. ترجمه: گفتار پاکیزه به سوی الله بلند میرود (و گوینده ای خود را پرواز میدهد). و برای نفی: ﴿لیس کمثله شیء﴾.الشوری/۱۱. ترجمه هیچ چیزی به مانند الله نیست (و نه در ذات و صفات به چیزی از چیز های آسمان و زمین می ماند، و نه چیزی از چیز های آسمان و زمین در ذات و صفات بدو میماند). و ﴿ولا یحیطون به علماً﴾.طه/۱۱۰. ترجمه: و آنان از (اعمال و افعال و حکمت) آفریده گار آگاهی ندارند.

بعداً مگویند: چه کسی به مانند تجربه ما با تجربه تر و چه داننده ای از من دانا تر است!

و همینطور شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی میگوید: در نزد فلاسفه و متکلمین جز حیرت و پشیمانی چیزی دیگری نمی یابید، آنجا که یکی ازیشان میگوید: من قسم میخورم که در تمام این مراحل حضور داشته و در دریای این جهان همیشه شناور بوده ام، اما هیچ یک از ایشان را ندیده ام مگر اینکه از اعمال و عقاید خویش حیرت زده بوده اند و یا این که در سن پشیمانی بوده-یعنی در زمان مرگ- و یا همیشه در زد و خورد و جار و جنجال های کلامی خویش در گیر بوده اند!

ابو المعالی الجوینی میگوید: ای دوستان من به کلام هرگز اشتغال نورزید، چرا اگر شما بدانید که من از کلام چه حاصل کرده ام هرگز به کلام رو نمی آورید، و هنگام مرگ اش گفت: دریا های بزرگ و عمیق را غوته ور شدم ، اهل اسلام و علوم آنرا ترک نمودم، و از آن مردم از رفتن بسوی آن مرا منع میکرد رفتم، و اگر حالا رحمت الله من را در نیابد، پس وای بر حال ابن جوینی! و الآن من به عقیده مادرم خواهم مُرد، یا اینکه گفت: من به عقیده پیر زن نیشاپور خواهم مرد!

همینطور شمس الدین خسروشاهی برای یکی از فضلاء زمان خود گفت: به چه چیزی معتقد هستی؟ گفت: آنچه که سایر مسلمانان به آن معتقد هستند، گفت: آیا به آنچه که میگوئی شرح صدر شده ای یعنی متقین و مطئمین میباشی؟ گفت: بلی، گفت: الله را بسبب این نعمت شکر گذار باش، اما من به الله سوگند که نمی دانم که به چه چیزی عقیده دارم ، و به الله سوگند که نمیدانم به چه معتقدم، سپس گریه کرد تا آنکه ریشش کاملاً تر شد!

ابن ابی العز در تعلیق آنچه قبلاً بیان کردیم میگوید: یکی ازین گروه مردمان (اهل کلام) را هنگام که مرگ اش فرا رسیده بود دریافتم، که به همان مذهب پیرزنان (عجائز) رجوع نموده بود، پس ایشان در نهایت –اگر از عذاب آخرت در امان بمانند– به منزله پیروان اهل علم در جایگاه اطفال و زنان و مردان بادیه نشین قرار خواهند داشت[٣٨].

پس ای خواننده! شاید از خلال آنچه قبلاً متذکر گردیدیم ،دانسته باشی، این مقوله ای را که از بعض اهل علم نقل کرده اند، به شکل غیر صحیح و نادرست آن برای ما رسیده است، و از آن سوء تعبیر کرده اند، در حالیکه حقیقت اظهار این قول از طرف علماء متقدم بیان خطر طلب علم – خاصتاً مسائل عقاید و توحید– بطریق اهل کلام و فلاسفه میباشد و همچنان تشویق مردم به پایبندی و انحصار کسب علم توحید از طریق قرآن و سنت است!

---

٣٨. تهذیب شرح عقیدة الطحاویة: ١٢٨.

و این را نیز باید دانسته باشید، که استناد به ایـن مقولـه و اسـتدلال بـه مفهـوم غیـر واقعـی آن از طرف بعضی دعوت گران جاهل بسوی توحید صحیح نبوده و امری است باطل....همانطوریکه هیچ دلیلی شرعی نزد شان برای عدم تفقه مردم در علوم توحید و مضامین شرعی وجود ندارد.

مسأله: حال و حکم جاهل توحید

باید بدانیم که این موضوع از مهم ترین مسائل است که بیشترین رقم مردم در آن خطاء میکنند، طوریکه تعدادی ازیشان مرتکب خطاء شده و بسوی افراط گرایش پیدا کرده اند، و تعـدادی دیگـر مرتکب خطاء شده و بسوی تفریط گرایش پیدا کرده اند!

درین مسأله حمل قول واحدی چون- معذور و غیر معذور ،کافر و غیر کـافر- بـدون تفصـیل و عدم وضاحت جهات حق در آن درست نیست، و منهج میانه (وسطی) که نصوص شـرعی بـه حـق بودن آنها دلالت دارد و عقیده اهل سنت و جماعت، نیز بر آن دلالت دارد.

جاهل به توحید دو نوع است، ۱-کافر اصلی. ۲- مسلمان از اهل قبله.

کافر اصلی جاهل به توحید نیز به دو نوع است، ۱- معذور به جهل. ۲- غیر معذور به جهل.

.کافر معذور به جهل: آنست که به جهت از جهات بشارت رُسل بـرایش نرسـیده باشـد، ویـا نظر به ظروف قاهره و مجبره ای که بـین او و حصـول علـم و آگـاهی اش از فرسـتادن انبیـاء و شریعت و توحید واقع شده است نتواند به آن نائل آید.

بناً قول راجح در مورد چنین افراد اینست که ایشان نه مستحق جنت و نه عذاب هستند، و ایشـان در حکم اهل إعذار یا صاحبان عذر شرعی بوده که الله ﷻ آنها را در روز قیامت معذور مـی دانـد، مانند؛ ناشنوای که چیزی را نمی شنود، و شخص احمق و نادانی که چیزی را نمی دانـد، و صـاحب فترۀ که در فترۀ- فاصله میان بعثت دو نبـی- مـرده باشـند، و بشـارت رسـل برایشـان نرسـیده باشـد، همانطوریکه در حدیث مشهور که احمد وغیره از ابی هریره و دیگـر اصـحاب آنـرا روایـت نمـوده اند، آمده است.

اما عدم تحقق وعید و عذاب در آخرت باعث این نمیگردد که حکم کفر و اسم کافر و وصف آن در دنیا از بالای آنشخص برداشته شود[۳۹].

.کافر غیر معذور به جهل: آنست که حکم و وصف کفر در دنیا و آخرت در حالش صدق نموده، عذاب و وعید نیز در صورتیکه به کفر و شرک بمیرد بالایش متحقق میگـردد، و صـفت آن اینست که دعوت برایش رسانیده شده باشد اما او سر تسلیم بـه آن فـرود نیـآورد، و سـکون خویش را بخاطر آن نشکند، پس ایشان درینصورت به اختیار خویش همان حالت ثبـات ذهنـی قبلی یعنی جهل و عدم علم و تعلیم را ترجح داده اند!

و همینطور کافر که در جهل واقع شده و همچنان قادر به دفع آن نیز میباشد، ولی به سبب دنیا و مصروفیت به آن و یا سایر مسائل اراده دفع جهل را از خود ننموده و درین راستا هیچ عملـی انجـام نمیدهد!

[۳۹]. اما باید در نظر داشت که کافر به سبب عدم بلوغ نذاره رسل را نمیتوان قبل از دعوت و ابلاغ برایش به قتل رسانید، و یا با آنها به مقاتله و جهاد پرداخت، بر خلاف آن کفار که دعوت اسلام برایشان رسیده باشد و آنها با رد و اعراض از آن پرداخته باشند، که درین حالت قتال با ایشان بدون هیچ گونه انذار جواز دارد.

بناً درصورتیکه شخص جاهل به حقیقت توحید باشد،در آخرت هیچ چیزی مانع تحقق وعید در حالش نمیگردد، و حکم کفر در دنیا و آخرت بالایش حمل میگردد.

بناً هر جهل برای صاحب اش عذر نمیگردد- مگر اینکه جهل اش بسبب عدم ابلاغ بشارت باشد-.

اما مسلمان جاهل به انواع ذیل تقسیم بندی شده است:

١) آنکه داخل اسلام گردیده ولی نسبت به بعضی از اصول توحید و یا معانی عبادت که دفع آن برایش ممکن نیست جاهل میباشد، مانند؛ شخصی که جدیداً به اسلام داخل شده باشد، و یا اینکه در منطقه دور دستی زندگی کند که امکان رسیدن علم و اصول توحید برایش میسر نباشد، و یا رسیدن خودش به حصول علم ممکن نباشد...اما در هر صورت باید در جهت مخالفت با کفر واقع باشد، در غیر آن حکم کفر به عین در دنیا بالایش مرتب گردیده، اما احکام و تبعات آن بالایش جاری نمیگردد، و همین طور حکم وعید عذاب در آخرت نیز در حالش متحقق نیست، مگر بعد از آنکه قیام حجت رسل برایش صورت گیرد، و موانع که بین او و حصول علم توحید وجود دارد ازبین برود.

٢) اینکه به بعض اصول توحید و شروط ضروری آن- که ایمان بدون آن صحیح نمیباشد- جاهل باشد، اما در هر صورت نباید معذور به عجز یا ناتوانی باشد، یا اینکه عجزش از سببی نباشد که امکان دفع آن برایش در صورتیکه بخواهد میسر باشد، و یا به سبب بدست آوردن دنیا و لذات آن کسب علم ننماید....پس این و امثال این چنین افراد که کفر شان از جهت جهل ضروریات دین و توحید باشد، معذور به جهل نمیباشند، و حکم کفر به عین در دنیا و در صورت که به کفر بمیرد در آخرت نیز بر بالایش مرتب میگردد، و برای تکفیرش قیام حجت نیز شرط نمیباشد؛ چرا که قبلاً حجت بالای او قائم

گردیده، و او برای دفع آن امروز و صبح میکند، اما هرگز اراده حصول و طلب آنرا ندارد!

۳) اینکه به بعضی از مسائل فروع عقیده و توحید جاهل باشد، و در مخالفت با آنها قرار گیرد، مانند؛ کلام در بعضی مسائل اسماء صفات، مانند؛ اشاعره ...وغیره، که پس ایشان از جمله گناهکاران بوده و وصف و حکم ضلالت و بدعت در دین بدون وصف و حکم کفر بالایشان مرتب میباشد.

اما حکم شان در آخرت...مانند، گناه کاران و عصیان گران از اهل قبله بوده و بالای شان – بالعین – عذاب و جنت را شهادت داده نمی توانیم،و امر شان به الله ﷻ مفوض بوده، اگر خواست عذاب و اگر خواست مغفرت شان مینماید...اما بصورت عموم همان حکم قبلی در مورد شان رعایت میگردد یعنی ایشان از اصحاب مستحق وعید و عذاب در روز قیامت میباشد، و دلیل آن نیز نصوص عدیده ای بوده که در قرآن و سنت وارد گردیده است.

۴) اما نوع آخر کسانی هستند که در مخالفت و تضاد با تأویل –تفسیر – و یا اجتهاد معتبر دین قرار میگیرند،و یا معذور به جهل میباشند، که وصف و حکم بدعت و ضلالت در دین را بخود نگرفته، ولو آنکه فعل اش در ذات خود از ضلالت و احداث در دین باشد...مگر آنکه بالای وی قیام حجت شرعی صورت گرفته، و ناتوانی اش برای فهم مراد شارع در نصوص که با آن در مخالفت قرار گرفته است دفع گردد.

این تقسیمات و تفصیلات خیلی ضروری بوده، که دانستن آن برای هر مسلمان به همین اندازه حتمی میباشد، اما کسانیکه میخواهند در چنین مسائل تحقیق نمایند، و یا اینکه جداً بخواهد این

مسائل را درک نمایند، و با دلایل که در بالا ارایه نمودیم قناعت نداشته باشند، و برای فهم درست آن با ادله کافی از قرآن و سنت تفصیل بخواهند، میتواند به کتاب ما «**العذر بالجهل و قیام الحجه**» و «**قواعد فی التکفیر**» مراجعه نماید، شاید آنجا چیزی را که میخواهد بیآبد.

.ضوابط قیام حجت بالای جاهل :

برای قیام حجت بالای جاهل که در مخالفت دین قرار گرفته باشد ضوابطی است که قرار ذیل میباشد:

۱) جاهل مخالف باید از جمله کسانی باشد که معذور به جهل شناخته میشوند، و صفت آن هم اینست که دفع مخالفت اش با شریعت بسبب عجزی که دارد برایش ممکن نباشد!

اما اگر جهل اش ناشی از اسبابی باشد که دفع آن در حدود توانش است، اما به اختیار خودش آنرا انجام ندهد...درینصورت معذور به جهل شناخته نشده، و برای تکفیرش – هنگامیکه در کفر ظاهر واقع شود– قیام حجت لازم نیست، زیرا از قبل حجت شرعی بالای او اقامه گردیده است، اما او خود نخواسته است که آنرا بپذیرد، و سکون خویش را بشکند!

۲) حجت شرعی بالای آن جاهل مخالف با دین وضروریات دین و توحید اقامه میگردد، که مخالفت اش بسبب عدم معلومات صحیح شرعی باشد. مثلاً؛ اگر کفرش از جهت استحلال خمر باشد، در حالیکه ابلاغ خطاب شرعی برای او تنها در مسائل حرمت زنا، ربا وغیره...شده باشد،پس درین حالت حجت شرعی تا آنکه برایش از حرمت خمر در اسلام

گفته نشود اقامه نگردیده است، و خطاب شرعی در مورد حرمت زنا و وغیره....محرمات دلیل برای دفع عجز و جهالت وی از استحلال خمر شده نمیتواند.

۳) قیام حجت بالای جاهل باید طوری باشد که موضوع و مراد بیان کننده را بداند، اما شرط نیست که به آن قناعت کند، بلکه تفهیم درست شیء لازم است، که از قناعت طرف مقابل کاملاً امر متفاوت میباشد[۴۰].

۴) همچنان در قیام حجت همانطوریکه متذکر گردیدیم مهم است تا جاهل مراد گوینده را بداند، بدون در نظرداشت اینکه توسط چه وسیله ای برایش این فهم شرعی نقل داده میشود، و بسبب آن جهلش دفع میگردد.

پس وسیله- حامل حجت شرعی- میتواند کتاب باشد، یا مجله ای و یا از طریق ایمیل و یا سایت های انترنتی ....و یا از طریق دعوت کننده گان و مبلغین.

مهم اینست که استفاده از هریک از وسائل انتقال حجت شرعی هنگامی صحیح دانسته میشود، که حامل معلومات صحیح شرعی بوده و به شکل درست آن برای افراد معروض به جهل رسانیده شود، و همچنان باید گفت: که بر خلاف مرجئه عصر- و پیروان هوای نفس و عقل آنها- برای این گونه قیام حجت ضرور نیست که قیام کننده حجت شرعی عالم، مجتهد یا اصولی باشد، بلکه هر شخص آگاه به یک مسئله صحیح و ثابت دین

[۴۰]. مثلاً هر گاه با دلایل کافی از قرآن و سنت برای یک شخص حرمت خمر بیان گردد و یا اینکه برایش گفته شود موالات با کفار کفر است و یا ادای نماز فرض بوده و تارک آن مشرك و غیره.....چنین مسائل قیام حجت به شکل درست آن انجام شده است، و لازم نیست که طرف مقابل به این قناعت داده شود که شراب چرا حرام است؟ و یا موالات با کفار چرا کفر است....؟!!

میتواند همان مسئله را به دیگران انتقال بدهد، و دلیل آن نیز حدیث نبی ﷺ است که میفرماید: «..**بلغوا عنی ولو آیة...**»[٤١].

اما شرط است که انتقال دهنده به همان مسأله عالم بوده و این را بداند که بر خلاف آن هیچ دلیلی نیست، آنگاه میتواند بالای جاهل مخالف قیام حجت نماید...و این درست ترین قول درین مسأله است، چرا که جاهل شیء به مانند، فاقد آن است، و فاقد شیء ممکن نیست چیزی را که نزد خودش نیست برای دیگران بدهد.

٥) برای قیام حجت شرعی بالای کافر اصلی -که قبلاً بشارت رسولی برایش داده نشده باشد- کفایت میکند، عبارت ذیل را بشنود: محمد ﷺ فرستاده الله برای همه عالمیان بوده، و به سوی شهادت لا إله الا الله...دعوت میکند.

پس هرگاه چنین عبارتی برایش گفته شود و مراد آنرا بداند حجت شرعی بالایش قائم گردیده است، و احکام و صفات مربوط به معذور به جهل بالایش مرتب نمیگردد، ولو آنکه این دعوت را رد نموده باشد، یا از آن اعراض و اهمال کند، بلکه در دنیا و آخرت کافر بوده، و وعید و عذاب در مورد اش در صورت که به همان کفر بمیرد متحقق میگردد، و نیز میتوان به کفر و عذاب اش در آخرت شهادت نیز داد.

و دلیل بر آن قول رسول الله ﷺ است،که میفرماید: «**والذی نفس محمد بیده لا یسمع بی أحد من هذه الأمة، یهودی، و لا نصرانی، ثم یموت و لم یؤمن بالذی أرسلت إلا کان من أصحاب النار**».مسلم.

---

[٤١]. أنظر صحیح الجامع، للألبانی:٢١٧٩.

ترجمه: قسم بذات که نفس محمد ﷺ بدست اوست، که فردی نیست که خبر بعثت مـرا از یکی از افراد امت من شنیده باشد، یهود باشد و یا نصرانی ...بعداً بمیرد،و به آنچه که بـرای من نازل شده است ایمان نیآورده باشد، جز از اصحاب جهنم نخواهد بود.

۶) اما صیغه قیام حجت نظر با نوع مخالفتی کـه جاهـل در آن واقع شـده اسـت و بـر حسـب ظروف و شرایط و شبهات محیط آن مختلف میباشد، مثلا؛ قیام حجت امکان دارد بعبارت واحدی چون بیان یک حدیث و یا آیتی انجام شـود، و همچنـان مـواردی اسـت کـه قیـام حجت به تفصیل و شرح بیشتر نیاز میداشته باشد، و ایجاب مناظره و مناقشه را نظر بـه نـوع شبهات و حجم آنها مینماید.

زیـرا بعضـی مخالفـت هـای وجـود دارد، کـه کفـر در آن غیـر صـریح و غیـر آشـکار میباشد...که درین حالات قصد و نیت صاحب آنرا باید مراعات کرد، و دیده شود که آیـا شخص واقعاً از چنین امری قصد و نیـت کفـر آمیـزی دارد و یـا خیـر! خصوصـاً در مـورد کسانیکه اهل علم و اجتهاد بوده و دارنده ای سابقه جهاد و ابتلاء فی سبیل الله هستند...کـه در چنین حـالات لازماً دائره تأویـل و عـذر بـرای شـان توسـعه میآبـد...و قبـل از آنکـه بـه مخالفت ایشان پراخته شود و در حق شان احکام عجولانه صادر گردد رعایت موارد فـوق لازمی است!!

اما در رعایت چنین حالات قصد و نیت شخص لازم نیست در کفر آشکار شخص توقـف صورت گیرد[٤٢].... پس آگاه باشید!

[٤٢] .شاید مراد مؤلف از بیان این موضوع این باشد که کفر این اشخاص چون بر علاوه خودش بر دیگران نیز خطر کفر را دارد بناً باید به هر وسیله ممکن و سریعاً جلو آن گرفته شود، مثلاً؛ شخص که اهل علم و اجتهاد باشد، و سابقه جهاد

.شرط چهارم: صدق و اخلاص:

یکی دیگر از شروط صحت توحید صدق و اخلاص است، بدلیل قول نبی ﷺ: «**ما من أحد يشهد أن لا إله الا الله، و أن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار**»[۴۳].

ترجمه: هیچ فردی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله به صدق از قلب خویش شهادت بدهد، مگر اینکه الله او را بر آتش جهنم حرام قرار میدهد.

و میفرماید: «**أبشروا و بشروا من وراءكم أنه من يشهد أن لا إله الا الله صادقاً بها دخل الجنة**»[۴۴].
ترجمه: مژده بگیرد و برای کسانیکه بعداز شما هستند مژده بدهید، که هر کسی به لا إله الا الله شهادت بدهد و به آن صادق باشد داخل جنت میگردد.

اما برعکس آن یعنی- شهادت دادن به لا إله الا الله و غیر صادق بودن به آن به این معنی است که آنشخص از اهل جنت نبوده و داخل جهنم خواهد شد.

و الله تعالی میفرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.الکهف/۱۱۰.

ترجمه: پس هر کسی که خواهان دیدار رب خویش است، باید کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

فی سبیل الله نیز داشته باشد، اما به یکبارگی دیموکراسی را تأئید کند، و خود را در ریاست جمهوری و پارلمان کاندید کند و این امور را مخالف شریعت نداند و یا در صف لشکر کفار بودن و قتال علیه مسلمانان را جواد دارد....مترجم!.

۴۳. صحیح البخاری.

۴۴. صحیح البخاری.

بناً شرط صحت عبادت اخلاص در آن میباشد، و آن عبارت از مراد الله ﷻ درین قولش است: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾، و اخلاص در عبادت یکی از مفاهیم خاص توحید عبادت شمرده میشود،زیرا هرآنکه غیر از اخلاص به عبادت الله داخل گردد، منافق بوده و از وی پذیرفته نمیشود.

و زمانیکه الله ﷻ میفرماید: ﴿ليبلوكم أيكم أحسن عملاً﴾.الملك/۲، ترجمه: تا شما بیآزماید کدامتان کارتان بهتر و نیکو تر خواهد بود.

اهل علم و تفسیر می گویند: این قول الله ﷻ به این معنی است که او از بنده گان عبادت خالصانه و صادقانه ایشان را میخواهد.

و میفرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾.البينة/۵.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است، که مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند.

پس الله ﷻ همه بنده گانش را به عبادت خالصانه و بی ریاء خود امر نموده است، بناً هر آنکه او را عبادت کرد، و درین عبادت او را تنها شمرد....اما غیر از روی اخلاص- از او قبول نمیگردد، و هرگز داخل توحید خالص نگردیده است!

همچنان از ادله که برای صحت این شرط اقامه شده است، و از لوازم نفی تحقق نفاق اکبر، و نجات صاحب آن از پائین ترین نقطه جهنم میباشد، این فرموده الله ﷻ است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾.النساء/۱۴۵.

ترجمه: بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

و میفرماید: ﴿وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِىَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾.التوبۀ/٦٨.

ترجمه: الله به مردان و زنان منافق، و به همه ای کافران وعده ای آتش جهنم داده که جاویدانه در آن می مانند، و جهنم برای (عقاب و عذاب) ایشان کافی است، (علاوه از آن) الله آنان را نفرین و از رحمت خود به دور داشته و دارای غذاب همیشگی خواهند بود.

و همچنان به اساس همین شرط مذهب باطل مرجئه کرامیه نیز به بطلان مواجه میگردد، برای اینکه میگوید: « *من أقر بلا إله الا الله لفظاً هو مؤمن و إن لم يأت بالتصدق أو الاعتقاد القلبی....* ».

ترجمه: هر که به لا إله الا الله لفظاً اقرار کند، مؤمن بوده اگر چه اعتقاد قلبی به آن نداشته و در ادای آن صادق نباشد...

و قبلاً در مورد خصوصیات این فرقه صحبت نموده بودیم، و کسانیکه این اقوال را میگویند، بنام مرجئه عصر نیز مشهور هستند، که نمیخواهند خود را به مرجئه کرامیه منسوب کنند.

و این یک مذهب و عقیده باطل و کفری میباشد، که از درون آن یک شخص کاملاً منافق و زندیق بیرون میآید که صرف لفظاً به شهادت توحید اکتفاء کرده...در حالیکه در قلب خویش تکذیب و دشمنی آنرا را پنهان میکند- ولی باوجود این همه او را از جمله مؤمنین محسوب کرده و از اهل جنت میدانند- که این عقیده و عمل شان تکذیب صریح نصوص شرعی بوده و واضحاً دلالت به کفر و دخول آنها به پائین ترین نقطه جهنم دارد.

همچین از این شرط چنین بر میآید، آنانیکه لا إله الا الله را از جهت مزاج و بازی و یا تمثیل میگویند، و در ادای آن جدی نیستند، ایشان هرگز مسلمانان و مؤمن شده نمی توانند، چرا که در ادای آن اخلاص و صداقت ندارد.

همینطور هر گاه این کلمه توحید از زبان طواغیت، جهت سیاست و گمراه سازی ملت و مـردم بکار برود، تا حقیقت کفر و طغیان و عدم ایمان خویش را پنهان کرده باشند، و خـویش را مسـلمان جلوه داده، اطاعت و موالات مردم را برای خویش بخواهند... و درین راستا مشایخ اهل ارجاء را نیز تکیه گاه خویش قرار دهند، تا آنکه به نیابت ازین حکام طاغوت برخیزند و مـردم را بـه اطاعـت از آنها قناعت دهند، و این را بگویند: *تا زمانیکه حکام مسلمانان شهادت توحید را اداء نمایند، اطاعت ازیشان واجب بوده و خروج علیه شان حرام میباشد*؛ و به همین سادگی احکام شریعت را که رسول الله ﷺ و اصحاب شان با خون خویش آبیاری کرده و از تطبیق آن حفاظت کردند، زیر پا بگذارنـد، هرگز مؤمن بوده نمیتوانند! و شـهادت توحیـد را کـه (از روی سیاسـت و تکتیـک) نطـق میکننـد، ایشان را هیچ نفعی (در دنیا و اخرت) نمیرساند، زیرا هرگز آنرا از صدق و اخلاص نمیگویند[۴۵].

همانند؛ اصحاب دعوت سیکولاریسم وغیره ... زنادقه عصر که به لا إله إلا الله ...نطق میکنند،اما در ادای آن صادق نیستند، بدلیل اینکه نفاق و کفر ایشان ظاهر بوده و توانائی پنهان کردن آنـرا نیـز ندارند.

.شرط پنجم: انتفاء شک و حصول یقین:

از شرایط صحت شهادت توحید: انتفاء شک، و حصول یقین به آن و بمطالبات آن و شروط آن میباشد.

همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ، قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ .ابراهیم/۹-۱۰.

---

[۴۵]. بدلیل اینکه بمقتضای آن عمل نمیکند.

ترجمه: و گفتند ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شدیه اید (و دلایل و معجزات شما را قبول نمی کنیم، و رسالتتان را تصدیق نمی نمائیم) و در باره ای چیزی که ما را بدان می خوانید سخت در شک و گمانیم (و به یکتا پرستی و قانون آسمانی یقین و باور نداریم)؛ پیغمبران شان بدیشان گفتند: مگر در باره ای وجود خدا، آفریننده آسمان ها و زمین بدون مُدِل و نمونه ای پیشین شک و تردیدی در میان است؟!.

پس ایشان بسبب شک در دعوت پیامبران کافر شدند، آنانیکه دعوت شان به امر الله و بسوی شهادت لا إله الا الله....بود،طوری که الله ﷻ میفرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾.الانبياء/٢٥.

ترجمه: و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این که به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.

و هیچ رسولی نبوده است مگر اینکه به قوم خود گفته است: ﴿يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.الاعراف/٥٩.

ترجمه: ای قوم من! برای شما جز الله هیچ معبودی نیست، پس تنها الله را بپرستید.

و الله تعالی در مورد رسولان خویش میفرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.النحل/٣۶.

ترجمه: ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده ایم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) که الله را عبادت کنند، و از عبادت طاغوت دوری کنند.

از همین لحاظ شک نمودن در توحید بمثابه شک نمودن بذات الله ﷻ میباشد، آنکه ایشان را خلق کرد و به بهترین صورت و خلقت در آورد، همانطوریکه میفرماید: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.ابراهیم/۱۰. ترجمه: آیا بر وجـود الله شـك داريد؟آنكـه آسـمانها و زمـين را آفريده است.

كه ديده ميشود قوم ابراهيم عليه السلام در موجوديت الله ﷻ شـك نكـرده، بلكـه در توحيـد و عبادت او شك نموده بودند، اما الله متعال آنرا شك در ذات خود خوانده است.

بناً شك نمودن در توحيد و يا امر معلومى از دين و يا ضروريات دين در حقيقت شـك نمـودن به ذات الله ﷻ ميباشد، و همينطور شك نمودن بالاى انبياء و رسل كه بر اسـاس وحـى از طـرف الله ﷻ براى تبليغ دين فرستاده شده اند، نيز شك به ذات الله ﷻ ميباشد!

در حديث صحيح از رسول الله ﷺ روايت است كه ميگويد: «**اشهد أن لا إله الا الله و أني رسول الله، لا يلقى الله بهما عبد غير شاك فيهما إلا دخل الجنة**».مسلم.

ترجمه: شهادت بدهيد اينكه بجز الله هيچ معبودى برحق نيست و من فرستاده او هستم، زيـرا الله ﷻ با هيچ بنده كه اين كلمه را گفته باشد و در آن شك نداشته باشد، ملاقات نميكنـد، مگـر اينكـه او را داخل جنت ميسازد.

ازين حديث ميتوانيم استنتاج كنيم، هر گاه كسى شهادت توحيد را اداء نمايـد، و در آن شـك داشته باشد، و يا در شيء از لوازمى آن و يـا مقتضـيات آن شـك داشـته باشـد، داخـل جنـت نمـى گردد، و از اهل آن نخواهد بود.

و نبى ﷺ ميفرمايد: «**من يشهد أن لا إله الا الله مسـتيقناً بهـا قلبـه فبشرـه بالجنة**». مسـلم. ترجمـه: آنكه به لا إله الا الله شهادت بدهد، و قلباً به آن يقين داشته باشد، او را به جنت بشارت بدهيد.

بناً عكس آن یعنی: شهادت دادن به توحید و غیر متیقن بودن قلب به آن و بمقتضاء و مطالبات آن، باعث عدم بشارت صاحب اش به جنت میگردد ... و آنکه جنت برایش حرام باشد، هیچ مسکنی جز آتش جهنم نخواهد داشت، اعاذنا الله منها!

و یقین به توحید: عبارت از علم جازم به آن است -که کوچک ترین شک و تردید را نفی نماید- برای اینکه الله ﷻ تنها و یگانه در خصائص، الوهیت و ربوبیت، اسماء و صفات خویش بوده، و هیچ شریکی درین امر برایش نیست، و او یگانه ذات مستحق عبادت میباشد.

.شرط ششم: عمل به آن:

یکی دیگر از شروط صحت شهادت به توحید عمل نمودن به مطالبات آن ظاهراً و باطناً میباشد، و آن عبارت از هدف و غایه اصلی است که برای انبیاء و رسل نازل شده است، طوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾.البينة/۵.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زکات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

و میفرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.الذاریات/۵۶. ترجمه: و جنیات و انسانان را جز عبادت خود نیآفریده ایم. یعنی:جز واحد دانستن او در عبادت...

بناً با ازبین رفتن توحید از دین به عنوان شرط صحت دین، دین و روح آن نیز ازبین میرود، و حق الله از بالای بنده گان و هدف و غایه خلقت موجودات نیز ازبین میرود،کتاب های که نازل

شده است و پیامبران که برانگیخته شده اند همه باطل شده و ازبین میروند، همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾.الانبياء/٢٥.

ترجمه: و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این که به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید

و میفرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.النحل/٣٦.

ترجمه: ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

از این آیات و غیره نصوص معلوم میگردد،که یگانه هدف بعثت انبیاء و رسولان جهت تبیلغ و تحقق توحید بوده است،که اساساً بغیر از تحقق این هدف هیچ مرام دیگری در نظر نیست، همانطوریکه ربعی بن عامر ﷺ برای طاغوت فارس هنگام جواب به این سوالش که شما کی هستید؟ چرا بر انگیخته شده اید؟ و برای چه میجنگید؟ گفت: «*لقد ابتعثنا الله لنخرج العباد من عبادة العباد إلى عبادة رب العباد، و من جور الأديان إلى عدل الإسلام، و من سجن الدنيا إلى سعة الدنيا و الآخرة!*». ترجمه: ما را الله بر انگیخته است تا بنده گان را از بنده گی، بنده گان بسوی بنده گی رب بنده گان و از جور و ظلم ادیان بسوی عدل اسلام و از تنگی دنیا بسوی فراخی دنیا و آخرت بیرون نمایم.

و در حدیث صحیح که بخاری وغیره آنرا از طریق معاذ بن جبل روایت نموده اند، میگوید:«من در عقب رسول الله ﷺ بالای قاطری سوار بودم، بر من فرمود: ای معاذ آیا میدانی حق الله بر بنده گان و حق بنده گان بر بالای الله چیست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر میداند، گفت: حق الله بر بنده گان اینست که او را عبادت کرده و به او هیچ چیزی را شریک نیاورند، و حق بنده گان بر الله

اینست که هیچ یک از بنده گان را که به او شریکی قائل نگردیـده اسـت، عـذاب نکنـد، گفـتم:ای رسول الله آیا مردم را بر این بشارت ندهم؟ گفت خیر، ایشان را خبر نده! زیرا به آن اکتفاء میکننـد» متفق علیه.

بناً حق الله بر بالای بنده گان اینست که او را ظاهراً و باطناً عبادت نموده و برای او ظاهراً و باطناً شریکی قائل نشوند، و همین امر نیز مراد و هدف شهادت به لا إله الا الله نیز میباشد.

که درین رابطه از انس بن مالک ﷺ و معاذ که همسوار شتر اش بود روایت است، که گفت: « **قال يا معاذ:ما من أحدٍ يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار، قال: يا رسول الله، أفلا أخبر الناس فيستبشروا؟ قال: إذاً يتكلوا**». ترجمه: ای معاذ: هیچ کسی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله از صدق قلب شهادت بدهد، مگر اینکه الله آتش جهنم را بروی حرام میگرداند، گفتم: یا رسول الله : آیـا مـردم را بـه آن خبـر نـدهم، کـه مـژده ای خـوبی است؟ گفت:(اگر این کار را کنی) حتماً به آن اکتفاء خواهند کرد.[۴۶].

این حدیث، حدیث قبلی خویش را تفسیر کـرده و هـدف از شـهادت دادن بـه توحیـد را بیـان میکند، آنجا که رسول ﷺ میفرماید: هیچ احدی نیسـت کـه بـه لا إلـه الا الله و محمـداً رسـول الله از صدق قلب شهادت بدهد،مگر اینکه الله آتش جهـنم را بـروی حـرام میگردانـد، تفسیر قـول دیگـر رسول الله ﷺ است، یعنی:حق الله بر بنده گان اینست که او را عبادت نموده و برای او هیچ چیـزی را شریک نسازید.

و دلیل عدم اجازه نبی ﷺ انس و معاذ از بشارت دادن مردم نیز واضح است، تا مبادا مردم ازیـن امر خبر شوند به توحید اکتفاء کرده و اعمال زاید توحید را ترک کنند.

[۴۶]. متفق علیه.

همچنان این حدیث آخر به مفهوم دیگری نیز دلالت دارد، و آن اینکه هدف از شهادت به لا إله الا الله، مجرد تلفظ به شهادت بدون تحقق توحید حق الله بر بنده گان عملاً، ظاهراً و باطناً مراد نمیباشد ... بناً نتیجه میگیریم، که بعضی احادیث بعضی دیگر خویش را تفسیر میکنند، و انصاف نیز تقاضا میکند، تا احادیث کنار در کنار هم بدون اهمال و ترک شیء از آنها مورد استناد قرار گیرد.

و اگر این امر تنها با نطق به شهادت توحید بدون عمل به آن خلاصه میشد، پس چرا کفار قریش از پذیرفتن دعوت نبی ﷺ امتناع ورزیدند؟ و هرگز لا إله الا الله را لفظاً باوجود باقی ماندن شان در شرک و عادات بت پرستانه شان بزبان نیآوردند، و نه خود راحت شدند، و نه گذاشتند دیگران راحت باشند، بلکه به تمام قوت و قدرت خویش کوشیدن تا در مقابل و دفع کلمه توحید ایستاده گی کنند، و هرگز آنرا نپذیرند!

اما باید بدانیم که از لوازم اقرار به شهادت توحید عمل به آن و به مضامین آن میباشد!

و شکستاندن بتها و اوثان و اعتزال از عبادت آنها و خالی گردانیدن همه ای وجود از هر گونه شرک و عبادات هر شریک به الله از آن مراد است.

و از لوازم دیگر آن تغییر عادات وثنی جاهلی که منافی روح و تعالیم لا إله الا الله است!

همچنان از لوازم آن دوری از عبادت معبودان ساختگی که خود و ملک و پادشاهی خود را با عبادت الله ﷻ یکسان میدانند..!

و محو کردن هر گونه تمایز وفرق میان مردم.....که هیچ فرق میان شخص بلند رتبه و پائین رتبه نیست، و هیچ فرقی بین غلام و سید نمیباشد، مگر بر اساس و مبنای تقوی و التزام به اخلاق و تعالیم عالی این دین حنیف..!

همینطور از لوازم توحید دوری از جمیع هواء و هوس وشهوات...و هر گونـه مکاسـبه ایکـه در عقب آن بنده گی بنده را برای بنده میخواهد...واعلان براءت از تمامی اینها صـرف بخـاطر ذات الله رب العلمین میباشد!

اما گاهی اقرار همراه با تمامی لوازم متقدم الذکر تحقـق میبابـد- ولـی الله ﷻ بـه کمتـرین اینهـا راضی نمیگردد- بدلیل اینکه او در یک جنگ، عناد و اعراضی قرار گرفته است که تاریخ مثل اش در خود ندیده است....!

از همین جهت نبی ﷺ از همه ملك و دارای قیمت و ارزان، ریاست و پادشاهی،و هر آنچه کـه نفس ها به آرامش میآبد و خواست هر انسان عادی میباشد پیش کـرده شـد، تـا آنهـا را از گفـتن و گردن نهادن به توحید لا إله الا الله...معاف گرداند، اما نبی ﷺ ازین امر إبا ورزیـده، و اولـین کـاری که انجام داد دعوت همگی بدون استثناء به لا إله الا الله بود، یعنی بسوی توحید خـالص و دوری از شریکان و بتان.... و بعداً همه کوشش های خویش را بخرچ داد، تا به هر وسیله ممکن ایشانرا بسوی یکتا پرستی ترغیب نماید.[[٤٧]]!

---

[٤٧] . این موضوع همچنان تنبیه است برای آنانکه در اطراف طواغیت میچرخند، و در طعم لقمه نان و یا استخوانی که نه گوشت دارد و نه چربی شب را در نزدشان روز میکنند، و اسم آنرا میگذارند اصل دین!!! و یا آنرا مصلحت دعوت خوانده بلکه ازین پیشتر میروند و آنرا مصلحت تحقق توحید میخوانند!!

همچنان تنبیه ای است برای آنانیکه از لا اله الا الله برای فریب مردم و برنامه های حزبی و دعوتی خویش سوء استفاده میکنند، و آنرا برای مردم- از جهت رهبت و رغبت- پیش میکنند،تا ایشان را به مندوبات و مباحات، قیل و قال مشغول بسازند،...بعداً گمان کنند که چه کار شایسته ای انجام داده اند- یحسبون انهم یحسنون صنعاء- و یا اینکه کاملاً در شیوه و نهج نبی ﷺ گام بر میدارند، و به همان شیوه دعوت میکنند.!!

و تنبیه است برای آنانیکه برای طواغیت هر چیز ممکن را میگویند، مگر هرگز کلمه توحید از زبانشان برای این طواغیت خارج نمیگردد، وایشانرا به توحید امر نمیکنند، و تذکری برایشان نمیدهند، بدلیل طلب مادی و دنیوی که از آنها دارند، مقهور حاکمیت و اطاعت از ایشان میباشند!!

و به تکرار ایشان را به سوی ایمان و توحید با تمام معنی و مقتضای لا إله إلا الله: اعتقـاداً، قـولا، عملاً، ظاهراً و باطناً دعوت نمودند!

.مسأله: ترک نماز یکی از نواقض لا إله إلا الله است.

از اعمال که شامل شروط صحت توحید و ایمان میگردد، یکی هم نماز است، که ایمان شخص بدون آن درست نمیباشد، هرآنکـه نمـاز را تـرک کـرد، توحیـد را نقـض کـرده و از ملـت خـارج گردیده است، و در کفر و شرک واقع گردیده است، همانطوریکه در حدیث صحیح آمـده اسـت: «**بین الرجل و بین الشرك و الكفر ترك الصلاة...فإذا تركها فقد كفر**»[۴۸]. ترجمه: بین شخص و کفر و شرک فاصله که وجود دارد ترک نماز است، هر آنکه آنرا ترک گفت محققاً کافر شده است.

و در روایت دیگر آمده است، هر که آنرا ترک کرد، شرک ورزیده است، و غیره نصوص کـه در مورد کفر تارک الصلاة و خروجش از ملت وارد گردیده است، و همچنان نصوصی وجود دارد که باعث نفی نصوص و قرائن شرعی دیگر که حاوی حکم کفر ظاهری –کفر اصغر- یا کفـر دون کفر تارک الصلاة میباشد[۴۹].

---

۴۸ .أنظر الصحیح ترغیب و ترهیب، للآلبانی.

۴۹ . جهت تفصیل بیشتر درین مورد به کتاب ما« حکم تارک الصلاة» مراجعه شود، و رد شبهات و ادله وارده از طرف مخالفین با دلایل کافی و دلیل در مقابل دلیل و رد شبه در مقابل ورد شبه ملاحظه گردد.

.مسأله دوم:

باید بدانیم که انسان در معرض کفر [از جهت ترک اعمال] در دو حالت قرار میگیرد:

.حالت اول: هر گاه جنس عمل و اطاعت ترک گفته شود، یعنی؛ نماز نخواند، روزه نگیرد، حج را اداء نکند، و یا زکات مال خویش را نپردازد، و یا هیچ عمل به مثل اینها را که از جمله طاعات میباشد انجام ندهد....این شخص کافر بوده و خارج از اسلام میباشد، با آنکه زعم به اسلام و ایمان خویش داشته باشد و آنرا به زبان همیشه تکرار نماید.

ابن تیمیه در فتاوی خود **۲۰۹/۷** میگوید: احمد بن حنبل از حمیدی روایت میکند که برای اش گفت: «**قال الناس:من أقر بالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و لم يفعل من ذلك شيئاً حتى يموت، ويصلى مستدبر القبلة حتى يموت، فهو مؤمن ما لم يكن جاحداً، اذا علم ان تركه ذلك فيه ايمانه اذا كان مقراً بالفرائض و استقبال القبلة، فقلت: هذا الكفر الصراح، و خلاف كتاب الله و سنة رسوله و علماء المسلمين، قال تعالى: ﴿ وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين ﴾**». ترجمه: مردم میگویند: هر آنکسی که به نماز و زکات و حج اقرار داشته باشد، ولی آنها را تا هنگام مرگ انجام ندهد، یا پشت به قبله نماز بخوانند تا هنگامیکه بمیرند، او مؤمن میباشد، زیرا منکر این همه موارد نیست، و با وجود ترک آنها بقا ایمان خود را میبیند و به فرائض اقرار و استقبال به قبله را نیز میپذیرد، گفت: این کفر آشکار است، و خلاف کتاب الله و سنت رسولش و علماء مسلمین، الله ﷻ میفرماید: ﴿ **و امر کرده نشده اند جز اینکه الله را خالصانه در دین عبادت کنند** ﴾.

و همچنان ابو عبدالله احمد بن حنبل میگوید: هر آنکسی چنین سخنی را بگوید، به الله و تمام آنچیز های که به رسول او ﷺ نازل شده است کافر میباشد.[۵۰].

امام آجری رحمه الله در کتاب أخلاق العلماء میگوید: *اعمال به جوارح تصدیق ایمان به قلب و لسان میبیاشد، پس هر کسیکه ایمان خویش را با عمل ثابت نسازد، مانند؛ طهارت، نماز، زکات، روزه و حج و جهاد و سایر مسائل مشابه این...و به علم و سخن مجرد بدون عمل به مفاد آنها راضی باشد- مؤمن نیست، و شناخت و معرفت که از دین و توحید دارد برایش منفعتی نمیرساند، و ترک عمل به آن نشاندهنده تکذیب ایمانش، و عمل به آنها نشادهنده دلیل بر تصدیق ایمان اش میباشد، پس باید این را دانست!!*

وهمین مذهب علماء مسلمین در قدیم و حال میباشد، پس هر فردی که غیر این و خلاف اش را بگوید، او مرجئی خبیث بوده که از دین و دلایلش نظر به این قول الله ﷻ باید بر حذر بود[۵۱]، ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَّ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾البينه/۵.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زکات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

---

[۵۰]. اگر کسی که این سخنان را بگوید کفر بوده و رد بر الله و رسولش پنداشته شود، پس حکم کسانکه این همه را هیچ انجام نمی دهند، جنس و عمل و طاعت را همزمان از خویش منتفی میسازند، چگونه خواهد بود، یقینناً که ایشان اولی به کفر و خروج از دین میباشند.

[۵۱]. از کتاب «ظاهرة الارجاء» تألیف شیخ سفر الحوالی:۶۴۷/۲.

بناً ارکان دین عبارت از عقیده، عمل و اخلاص میباشد، و بر خلاف در صورت که یک رکن آن موجود نگردد دین و ایمان شخص درست نمیباشد[٥٢].

ابن تیمیه در فتاوی خود **۲۸۷/۷** میگوید: هرگاه قومی این توانائی را پیدا کنند که به نبی ﷺ بگویند: آنچه که بر تو نازل گردیده است ایمان میآوریم، بدون اینکه شک تردید در قلب های خویش نسبت به آن داشته باشیم و آنرا به لفظ شهادتین به نزدت اقرار میکنیم، اما به آنچیز های که امر میکنی و آن مواردیکه نهی میکنی، پابندی نشان نمیدهیم – یا کلاً آنها را انجام نمیدهیم– و نماز نمیگذاریم، روزه نمی گیریم، حج را اداء نمیکنیم، و زمانی که سخن گفتیم راست نمی گویم، و امانت را بصاحبش باز نمیگردانیم، و به وعده و پیمان خویش وفاء نمی کنیم، و صله رحم را بجا نمی آوریم، و هیچ کار خوبی را که به آن امر کرده ای انجام نمی دهیم، و خمر مینوشیم، و با محارم خویش نکاح میکنیم، و در مقابل دید همه زنا میکنیم، و هر قدر که بخواهیم دوستان و افراد امت ات را میکشیم، اموال شانرا غصب و بزور اخذ میکنیم، بلکه با دشمنانت یکجا ایشان را به قتل میرسانیم، و در مقابل تو و اصحابت میجنگیم.....!! آیا نبی ﷺ برایشان میگوید: با وجود این همه شما مؤمنین بوده و ایمان تان کامل میباشد، و شما از اهل شفاعت من در روز قیامت خواهید بود، و برای شما نزد الله رفته و میخواهم که یکی از شما را هم داخل آتش جهنم نسازد...زیرا شما به توحید شهادت داده اید و به آن صادق هستید!!! بلکه هر مسلمان این را میداند و آناً پاسخ میدهد، که نبی ﷺ خواهد گفت: شما کافر ترین مردمانی هستید که نزد من تا به حال آمده اند، و گردن های شانرا در صورت که توبه نکنند خواهد زد.

---

[٥٢]. و فقها رکن را چنین تعریف میکنند: رکن عبارت از جزء از اجزای شی است که با موجودیت اش شیء موجود میگردد، و با عدم موجودیت اش شیء نیز موجود نمیگردد– مترجم.

پس ای مرجئه عصر از آتش که با آن بازی میکنید بـر حـذر باشـید!!! و بـه آن باطـل هـای کـه گرفتار شده اید، و ازین قول که میگوید: خروج از جنس عمل نزد مـا بعنـوان شـرط صـحت ایمـان نمیباشد بازگشت نماید...!

الله ادریس شافعی را رحمت کند، که میگوید: هرگاه در علم سخن گویم، بـرایم گفتـه میشـود خطاء ات نزدم محبوب تر از کلام ات در آن علمی میباشد که برایم بگوئی ای فلان ایـن عمـل ات کفر است!

و بترسید ازینکه این قول نبی ﷺ در مورد آنها صدق کند، طوریکه میفرماید: «**صنفان مـن أمتـي لا يردان على الحوض: القدرية و المرجئة**».[٥٣]. ترجمه: دو گروه از امت من از نزد حوض من رانـده میشوند: قدریه و مرجئه؛ أعاذنا الله من الكفر و الخسران!!

حالت دوم: اینکه مطلقاً جنس عمل را ترک نگوید و گـاهی اوقـات بعضـی از آنهـا را انجـام بدهد، اما عمل به توحید را ترک نماید....که درین حالت نیز شخص کافر و خارج از اسلام میباشد، و هر گونه اعمال و طاعات را که قبلاً انجام داده باشد برایش نفعی نمیرساند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: درین هیچ اختلافی نیست که توحید با قلب، لسان، و عمـل جاری میگردد، هر گاه شخص شيء از موارد متذکره را انجام ندهد و خلاف ورزی کند، مسـلمان نیست، چون او توحید را می داند اما آنرا انجام نمی دهد، بناً او چـون ابلـیس و فرعـون کـافر معانـد میباشد.

---

[٥٣]. أخرجه الطبرانى فى التهذيب، و ابن ابى عاصم فى السنة و غيرهما، السلسة الصحيحة: ٢٧٤٨.

.شرط هفتم: محبت منافی کراهیت و بغض:

شرط دیگر صحت شهادت توحید محبت به آن و اهل آن، و بغض با دشمنان آن و هر آنچه از شرک و انکار در تضاد با آن قرار دارد، میباشد.

و صفت این محبت اینست که الله و رسولش ﷺ نزدش محبوب تر و دوست داشتنی تر از همه چیز غیر از آنها باشد، و الله ﷻ در ذات و صفات یگانه ذات محبوب برایش بوده، و دیگران برایش به همان اندازه محبوب باشد که آن موجود نزد الله محبوب است، پس باید الله را از برای ذات اش دوست داشته باشد، نه بخاطر چیزی دیگری...و کسی را نباید دوست داشته باشد، که نزد الله زشت و منفور است،و همینطور نباید شخص و یا چیزی را بد ببیند و از آن کراهیت داشته باشد، در حالیکه او نزد الله محبوب میباشد.

پس توحید اولی تر از همه این مسائل بوده و حق الله بر بالای بنده گان اش است،بناً موالات با توحید و اهل آن و معادات با دشمنان آن و طواغیت بر علاوه اینکه از لوازم توحید بوده مکلفیت هر مسلمان و مؤمن نیز میباشد.

زیرا هرگاه شخص در محبت شریکان الله و بتها واقع شود، و از آنچه که بر انبیاء و رسل از توحید و دین نازل شده است کراهیت نشان دهد...دقیقاً در شرک و کفر گرفتار شده و از دائره اسلام و ایمان خارج گردیده است، و هرگونه اعمال و طاعات که قبل از آن انجام داده باشد، برایش هیچ نفعی نمیرساند.

و دلیل بر این قول فرموده الله ﷻ است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾.البقرة/١٦٥.

ترجمه: برخی از مردم هستند که غیر از الله را شریکان الله بر میگزینند و آنان را همچون الله دوست میدارند،و کسانیکه ایمان آورده اند الله را سخت دوست میدارند (و بالاتر از هر چیزی بدو محبت می ورزند).

پس اگر شخص ذات مخلوق را در جایگاهی قرار دهد،که بخاطر او دوست داشته باشد و بخاطر او دشمنی کند، و همینطور هر کسیکه آن مخلوق را دوست دارد دوست داشته باشد، و هرکسیکه با آن مخلوق دشمنی و بغض دارد، با او دشمنی کرده و بغض گیرد- بدون در نظر داشت موافقت و مخالفت آن با حق – محققاً این مخلوق را با الله تعالی شریک گرفته و داخل عبادت او بغیر از الله ﷻ گردیده است، زیرا تنها محبوب در ذات خویش الله تعالی بوده و محبت و بغض با غیر از الله نیز بخاطر الله باید باشد!

ابن تیمیۀ رحمه الله در فتاوی خویش **٢٦٧/١٠** میگوید: جایز نیست هیچ موجودی بجز الله سبحانه بخاطر ذاتش دوست داشته شود، اما دوست داشتن هر چیز بغیر ذات اش جایز میباشد، و تنها برای رب العلمین شایسته و واجب است که برای نفس و ذات اش دوست داشته شود، زیرا همین امر یکی از معانی الهیت است، ﴿ولو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا﴾. ترجمه: اگر بغیر از الله ، معبود دیگری میبود، باعث فساد و تصادم...میگردید.

بناً محبت شیء برای ذات اش شرک بوده، و تنها این نوع محبت اختصاص به الله دارد، زیرا همانطوری که بیان کردیم، این نوع محبت از خصائص الهیت بوده، و تخصیص آن بغیر از الله جواز ندارد، و کسی دیگر مستحق آن نیست، پس هر محبتی که بخاطر الله نباشد، محبت فاسد است.

و ابن قیم رحمه الله در مدارج السالکین **٩٩/١** میگوید: الله ﷻ مخلوقات را برای عبادت جامع اش با کمال محبت همراه با خضوع و انقیاد به امرش خلق کرده است.

پس به این ملحوظ اصل عبادت: محبت با الله، بلکه تنها دانستن اش در محبت بوده، و اینکه همه محبت برای الله باشد، و هیچ چیزی را نباید بمثل الله دوست داشت، و هر چیزی را برای الله و بخاطر الله دوست داشت، و از هر چیز بخاطر الله و برای الله نفرت کرد، مانند؛ محبت با انبیاء و رسولان اش و ملائک و اولیاء اش...پس محبت مؤمن به الله با تمام محبت بوده، و مانند محبت آنانی نیست، که برای خویش خدایانی به غیر الله گرفته اند و آنها را چون الله دوست میدارند.

و الله ﷻ میفرماید: ﴿ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ، تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ،إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.الشعراء/٩٦-٩٨.

ترجمه: آنان (که معبود های دروغین را پرستیده اند) در آنجا به کشمکش (با معبود های خود) می پردازند و میگویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده ایم، آن زمانیکه ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر میدانستیم.

پس زمانیکه ایشان خدایان و طواغیتی را در برابری با الله قرار دادند، و آنها را متصرف امور خویش دانستند، خلقت موجودات را به آنها نسبت دادند، خیر و شر، ضرر و منفعت خویش را از طرف آنها دانستند، در حالیکه این موجودات متصف به کوچکترین این صفات نبودند، اما آنها با چنین عقیده شان به الله شریک قرار داده اند.

همینطور هرگاه از جهت اطاعت و محبت به الله مانندی قرار بدهند، و آنرا نسبت به الله بیشتر دوست بدارند، و امر و اطاعت او را بر امر و اطاعت الله ﷻ مقدم دارند، پس درینصورت به مساواتی قائل گردیده اند که کاملاً شرک میباشد.

ابن قیم رحمه الله میفرماید: از جمله امور معلوم در دین اینست که با الله سبحانه در خلقت و رزق، میراندن و زنده کردن، پادشاهی و قدرت، و محبت و تمائل، خضوع و ذلت، کسی را مساوی دانستن نهایت جهل و ظلم را نشان میدهد...!! چگونه میتوانیم خاک را با رب الارباب مساوی بدانیم؟! و چگونه بنده را با صاحب آزاده گان برابر شمرده میتوانیم؟!

و میگوید: این تساوی از جهت افعال و صفات نیست، که آنها اعتقاد به تساوی الله سبحانه و تعالی در افعال و صفات اش با آن مخلوقات و طواغیت داشته باشند، بلکه این تساوی از جهت محبت و عبودیت و تعظیم میباشد.

همچنان این تساوی ایشان از جهت خلقت آسمانها و زمین و یا خلقت خود و پدرانشان نبوده، بلکه آنها را با رب العلمین در محبت او مساوی میدانند، قسمیکه الله را دوست میدارند همانند الله آن إله های خویش را نیز دوست دارند، و حقیقت عبادت همانا نهایت دوست داشتن محبوب و خواری در مقابل او است!

و در حدیث صحیح که از نبی ﷺ روایت است، میفرماید: «**من أحب لله، و أبغض لله، أعطى لله، و منع لله فقد استكمل الإيمان**».[[54]]. ترجمه: هر که برای الله دوست داشته باشد، و برای الله کینه ورزد، و بخاطر الله امر کند، و خود انجام بدهد، و بخاطر الله منع کند و خود انجام ندهد، حقیقتاً ایمان اش مکمل گردیده است.

به مفهوم دیگر: هرگاه دین و امورات آن در جمیع احوال، تعاملات شخص با دیگران معیار باشد، آنگاه ایمان وتوحید اش مکمل میگردد...و مردم از یکدیگر شان در ایمان و توحید نظر به

[54].أخرجه أبو داود وغيره، السلسة الصحيحة: ۳۸۰.

مراعات اصل -حب فی الله و بغض فی الله- متفاوت میباشند، و به همین قیاس در سایر امور توحید و طاعات...!

اما هرگاه این حُب و بغض برای الله مطلقاً از شخص منتفی گردد....به مانند اینست که توحید و عبودیت الله تعالی از او مطلقاً منتفی گردیده است.

زیرا نبی ﷺ درین مورد میفرماید: « **أوثق عری الإيمان: الموالاة فی الله، و المعاداة فی الله، و حب فی الله، و البغض فی الله تعالی**».[55]. یعنی: محکم ترین گره ایمان: موالات[56] برای الله، و معادات برای الله، دوستی برای الله و دشمنی برای الله تعالی است.

پس هرگاه محکم ترین گره ایمان و توحید، موالات و معادات،حب و بغض برای الله باشد... درینصورت بر عکس آن باید محکم ترین گره شرک و کفر باشد...یعنی موالات برای مخلوق و معادات برای مخلوق، حب برای مخلوق و بغض برای مخلوق ... و فرق نمی کند که این شیء مخلوق باشد و یا صفت مخلوق را داشته باشد.

و میفرماید: «**لا يؤمن عبد حتى أكون أحب إليه من أهله و ماله و الناس أجمعين**» و في رواية «**لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب اليه من ولده ووالده و الناس أجمعين**».مسلم.

---

[55]. أخرجه احمد وغیره، صحیح الجامع الصغیر:۲۵۳۹.

[56].موالات و معادات، مفهوم وسیع دارد، و طوریکه بعضی ها این را در دوستی و دشمنی خلاصه کرده اند نیست، حتی درین مورد کتاب های مستقل نوشته شده است و که حالات و موالات و معادات را در آن گنجانیده اند، طوریکه استعمال تاریخ میلادی و اشتیاق استعمال صنایع ایشان را را نیز از جمله موالات به کفار می نامند.

ترجمه: هیچ بنده الله ایمان ندارد تا آنکه من برایش دوست داشتی تر از اهل و خانواده اش و مال و دارائی اش و جمیع مردمان نباشم، و در روایت دیگر آمده است- هیچ یک از شما ایمان ندارید، تا آنکه نزد او دوست داشتنی تر از پدر و مادر و جمیع مردمان نباشم.

و ایمان بجز از حالات شرک و انجام عبادت به غیر الله منتفی نمیگردد، و حالات شرک درینجا امکان دارد، تقدیم محبت و طاعت دیگران در مقابل محبت رسول الله ﷺ و اطاعت از او باشد.

در حالیکه الله ﷻ به اطاعت از نبی خویش امر نموده، و محبت خود را مشروط به اطاعت او گردانیده است، و منبع این اطاعت نیز خود الله ﷻ میباشد؛ همانطوریکه که میفرماید: ﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴾.آل عمران/٣٢،٣١.

ترجمه: بگو: اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و الله آمرزنده و مهربان است، بگو: از الله و پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند (ایشان به الله و پیغمبر ایمان ندارد و کافر اند) و الله کافران را دوست نمی دارد.

و میفرماید: ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴾.النجم/٣،۴.

ترجمه: و از روی هوا و هوس سخن نمیگوید، آن جز وحی و پیامی نیست که برایش (از سوی الله) وحی و پیام میگردد

و این امر بعد از نبی ﷺ برای هیچ احدی ثابت نیست.

و نبی ﷺ میفرماید: «**من أطاعنی فقد أطاع الله، و من عصانی فقد عصی الله**».مسلم**.** ترجمه: هر که از من اطاعت کرد، از الله اطاعت کرده است، و هر کسی از من نافرمانی و عصیان کند از الله نافرمانی کرده است.

و نبی ﷺ هیچگاهی امری نکرده است که در آن اطاعت الله نباشد، و از هیچ امری نهی نکرده است که در آن معصیت الله تعالی باشد.

أبو سلیمان الخطابی در شرح حدیث: «**لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب اليه من ولده ووالده و الناس أجمعين**» میگوید: معنای آن اینست که هیچ مصداقی برای محبت من وجود ندارد تا آنکه وفات کنی و در اطاعت از من نباشی، و رضایت من را بالای هوای نفس خویش غالب نگردانی،اگر چه درین راستا به هلاکت برسی.

و انتفاء محبت مستلزم بغض و کراهیت آن شيء در قلب میباشد، و بغض و کراهیت با توحید کفر اکبر و خارج کننده صاحب آن از ملت است، همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴾.محمد/۸،۹.

ترجمه: کافران، مرگ بر آنان باد، و الله اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی سود گرداند! بدان خاطر که چیز که الله فرو فرستاده ات دوست نمی دارند، و لذا الله کار های (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود میگرداند.

که علت کفر و نابودی اعمال این افراد کراهیت شان از آنچه به انبیاء و رسل نازل گردیده بود میباشد- و عمل بجز شرک و کفر نابود نمیگردد- و بزرگترین چیزی که الله تعالی بالای انبیاء خویش نازل فرموده است شهادت توحید: لا إله الا الله میباشد.

همچنان الله ﷻ در مورد کفار که در جهنم فریاد میطلبند، اما هیچ فریـاد رسـی برایشـان نیسـت، میگوید: ﴿وَنَادَوْا يا مَالِكُ لِيقْضِ عَلَينَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ،لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾.الزخرف/۷۷،۷۸.

ترجمه: آنان فریاد می زنند: ای مالك! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تـا بـیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناك آسوده شوم ، او بدیشان) میگوید: شما (اینجا) مـی مانیـد (و مرگ و میر و نیستی و نابودی در کار نیست)؛ (الله برایشان پیـام میدهـد کـه) مـا حـق را بـرای شـما آورده ایم (و توسط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید.

و علت مانده گاری ایشان در جهنم، کراهیت آنها از امور حقی بوده که از جانـب الله ﷻ نـازل شده بود، و همانطوریکه گفتیم بزرگترین حق که از جانب الله آمده است، همانا شهادت توحیـد لا إله الا الله میباشد...که ایشان به آن کراهیت داشتند، بناً بسبب همین کار شان مستحق عذاب و خلـود به آتش جهنم گردیدند.

و میفرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ،ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾.محمد/۲۵،۲۶.

ترجمه: کسانیکه بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، بـه کفـر و ضـلالت پیشـین خـود بـر گردند، بدان خاطر است که شیطان کار هایشان را در نظرشان مـی آرایـد و ایشـان را بـا آرزو هـای طولانی فریفته می دارد، و این بدان خاطر است که به کسـانیکه دشـمن چیـزی هسـتند کـه الله فـرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می کنیم!

بناً آنانکه ایمان را از خویش ظاهر ساختند، و داخل آن گردیدند، اما بعـداً دوبـاره بسـوی کفـر بازگشتند و از اسلام و ایمان خارج گردیدند؛ بدلیل اینکه بـرای کسـانیکه بـه مـا انـزل الله کراهیـت

داشتند، گفتند:ما در بعضی امور از شما اطاعت میکنیم، در حالیکه آن امورد در مخالفت و تکذیب شریعت الله ﷻ و توحید قرار داشت...!

پس حکم آنانی چگونه خواهد بود، که میگویند: ما از شما در تمام امور خویش اطاعت میکنیم؟! بمانند؛ طواغیت عصر که برای یهود و نصاری میگویند-.

و همین طور آنانکه در اطاعت طواغیت و موالات شان داخل گردیده اند- مانند؛ کاسه لیس های که دین نزد شان بی ارزش و سبک بوده- و میگویند: ما از شما در همه امور خویش اطاعت میکنیم، و در همه آنچه که از تعلیمات و اوامر و قوانین شما است، هر چند در مخالفت شریعت الله نیز قرار داشته باشد؟!

پس چگونه حکمی بر بالای آنان مرتب میگردد، درحالیکه در ذات آنچه که الله نازل کرده است از خود کراهیت نشان میدهند؟!

بدون شک ایشان أولی و مقدم بکفر و ارتداد بوده و نسبت به کسانیکه از کارهین ما انزل الله در بعضی امور اطاعت میکنند- نه در تمام امور -کفر و ارتداد شان غلیظ تر میباشد!

همچنان کسی که شهادت توحید را اداء میکند، اما در عین حال با توحید و اهل آن دشمنی و کراهیت دارد نیز کافر و زندیق میباشد، و همراه با منافقین در پائین ترین نقطه آتش جهنم عذاب میشوند...و هیچ عمل و طاعت که قبلاً انجام داده اند برایشان فائده نمیرساند.

علامات محبت صادقه :

این آسان است که هر کسی بر بالای تختی نشسته و بر بالش های نرم تکیه زده باشد، و حب الله تعالی و رسولش ﷺ و حب توحید و اهل و انصار آنرا ادعا کند...اما آیا برای اثبات صدق و کذب این شخص برهان و دلیلی وجود دارد یا خیر؟

بلی! برای هر ادعائی علامات و دلایلی تصدیق و تکذیب موجود است، و همینطور برای صداقت محبت الله تعالی و رسول او ﷺ علاماتی وجود دارد، که مهمترین آن عبارت از:

۱) **حصول متابعت از نبی:** ﷺ: هر گاه محبت رسول الله ﷺ و پیروی از سنت اش در وجود یک شخص مصداق پیدا کرد، طوریکه کاملاً تابع شده و محبت اش با الله ﷻ در قویترین مراحل آن برسد، و همه آن مواردی که باعث ضعف ایمان،محبت و عدم متابعت از نبی ﷺ و شریعت نازل شده بر او میگردد، از وجودش دور شود آنگاه میتوان گفت: این شخص یکی از علامات حب الله و رسول او ﷺ را تکمیل کرده است- زیرا به اندازه اتباع از نبی ﷺ محبت نیز ارتفاع و کاهش مییابد، و هر آنکه محبت نبی ﷺ را بدون اتباع از او ادعاء کند، دروغ گوئی است که بدترین دروغ را بزبان خود میاورد.

همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.آل عمران/۳۱

ترجمه: بگو! اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

ابن کثیر در تفسیر این آیت میگوید: این آیت حاکم بر بالای همه کسانی است که ادعـای محبت الله را میکنند، ولی هرگز در راه و سنت محمدی قرار نداشته اند، پس ایشان در این دعوی خویش و در نفس امر دروغگو بوده، تا آنکه از شریعت محمـدی و دیـن نبـوی در جمیع اقوال و افعال خویش پیروی کنند.

ابن تیمیه در فتاوی خویش ۳۶۰/۸ میگوید: پس هر کسیکه ادعای دوست داشتن الله ﷻ را دارد، و از رسول او ﷺ پیروی نمیکند، دروغ میگوید، و محبت اش خاص برای الله نیست، و اگر الله را دوست هم داشته باشد این محبت اش آلوده به شرك است، چرا که در اصول از هوای نفس خویش پیروی میکنـد، همانطوریکـه یهـود و نصـاری ادعـای محبـت الله را کرده بودند، پس هرگاه ایشان این محبت خود را خالص بگردانند، بدون شک کـه آنچـه را الله دوست دارد دوست خواهد داشت که از آنجمله اتباع و پیروی از رسول ﷺ میباشد، و هر گاه آنچه را الله بد میبیند دوست داشته باشد، و با وجود آن دعوی محبـت الله را هـم کند، محبت او از نوع محبت مشرکین خواهد بود.

و شاگردش ابن القیم در مدارج السالکین ۹۹/۱ میگوید: حقیقت عبودیت و سِر آن خالص گردانیدن محبت او تعالی در قلب مؤمن میباشد، که با اتباع امـرش و اجتنـاب از نهـی اش متحقق میگردد، زیرا که پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی نشاندهنده حقیقت عبودیـت و محبت است، و اتباع از رسول الله تنها با علم از سنت او صورت گرفته میتوانـد،در غیـر آن ما شاهد محبت الله ﷻ در خود نخواهیم بود، همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴾، که در اینجا الله ﷻ محبت خویش را مشروط به اتبـاع از رسولش نموده است، و همانطوریکه میدانیم وجود مشروط تا زمانیکـه شـرط بجـا نیآمـده باشد ممتنع است، بناً با انتفاء اتباع ، محبت نیز منتفی میگردد، یعنی- انتفاء اتباع ملزوم برای

انتفاء محبت الله تعالی میباشد، بناً اثبات محبت الله به ایشان، و محبت آنان با الله بدون متابعت از رسول الله صل الله علیه وسلم مستحیل است.

همچنان از معانی این آیه کریمه اینست، که هرگاه متابعت ظاهری نبی ﷺ از شخص منتفی گردد، او مؤمن نبوده و با الله محبت ندارد...!که همچنان دلیل برای کفر کسانی است که جنس عمل شرعی از آنها ترک میگردد، ولو آنکه به توحید اقرار داشته و آنرا با قلب تصدیق نیز نموده باشد!

٢) **إیثار برای الله و رسول اش در حالت اختیار:** همچنان از علامات محبت صادقه با الله تعالی و رسول اش ایثار و فدا کاری برایشان در حالت اختیار بین اطاعت الله و رسول اش و عدم اطاعت از آنها یا اطاعت از مخلوقات وغیره فتنه های دنیا که او را بطرف خود میکشاند، است.

پس هر گاه جانب محبت الله و رسول اش بالای همه آنچه از حب دنیا و زینت و فتنه های آن غالب آید و تاثیر گذار باشد، درین حالت دعوی محبت شخص مصداق پیدا میکند، و اگر طرف دیگر آن یعنی- حب دنیا و شهوات و فتنه های آن با کل زینت هایش نسبت به محبت الله و رسولش و اطاعت از آنها مقدم گردد، پس این شخص در دعوی خود دروغگو بوده و محبت اش به مانند؛ محبت مشرکین با الله است.

زیرا الله تعالی میفرماید: ﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾.التوبة/٢۴.

ترجمه: بگو! اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده اید، و تجارت که از بی بازاری و بی رونقی آن میترسید، و منازلی که مورد علاقه ای شما است، اینها در نظر تان از الله و پیغمبرش و جهاد در راه او مجبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را میکند (و عذاب خویش را فرو میفرستد) الله کسان نافرمانبردار را (راه سعادت) هدایت نمی نماید.

پس این اشیاء از زینت حیات دنیا است، که هر گاه همه اینها در یک جانب و اطاعت از الله و رسول اش و حب آنها در جانب دیگر باشد، و مورد اول نسبت دوستی الله و رسول ﷺ و اطاعت از آنها مقدم گردد، حالت فرد به مانند؛ مشرکین و فاسقین که دنیا و آخرت خویش را به خسران مواجه کرده اند میباشد.

۳) **ابتلاء و صبر بر آن:** همچنان از علامات ایمان و صدق محبت، صبر در ابتلاءات و آزمایش ها از جانب الله میباشد، همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يتْرَكُوا أَنْ يقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يفْتَنُونَ﴾.العنکبوت/۲. ترجمه: آیا مردم گمان برده اند همین که بگویند ایمان آورده ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیغمبر اقرار کنند) به حال خود گذاشته میشوند، و ایشان به هیچ ابتلاء و آزمایش مواجه نمیگردند؟! ... تا آنکه مجاهد صابر و صادق معلوم گردد، که او از جمله مؤمنین و طایفه منصوره است، و هر آنکه متغیر گردید، و به عقب باز گشت، و در اولین امتحان متزلزل شد بناً در همانجا میماند!

همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾.محمد/۳۱.

ترجمه: ما همه ای شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً مورد آزمایش قرار میدهیم تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما کیانند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست عنصر کی ها اند) و اخبار شما را بیآزمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته اید یا خیر).

بناً صبر ایشان در ابتلاءات علامت صادقه بر صدق محبت و عبودیت ایشان بوده، و همینطور صدق ایشان در جهاد فی سبیل الله میباشد.

اما کسانیکه بالای خویش گمان ایمان و توحید دارند، ولی با مجرد اصابت کوچکترین ابتلاء و آزمایش ایشان دوباره به عقب بر میگردند، و از آنچه بودند، تنازل میکنند، الله تعالی در مورد شان میفرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾.العنکبوت/١٠.

ترجمه: در میان مردم کسانی هستند که می گویند آیمان آورده ایم (و از زمره ای مؤمنانیم)، اما هنگامیکه به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین بر گردند، انگار ایشان) شکنجه ای مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) میشمارند.

و میفرماید: ﴿وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾.الحج/١١.

ترجمه: و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد، (به سوی کفر بر میگردند و) رو به عقب میکنند، بدین ترتیب هم (آزمایش ایمان به قضا و قدر و مدد و یاری الله را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست میدهند، و مسلماً این زیان روشن و آشکاری است.

اما هر شخص به اندازه دین، ایمان و توحید اش مورد ابتلاء و آزمایش قرار میگیـرد، و در جریان تمام این ابتلاءات صدق محبت و ایمان خویش را در صورت که ایمان قوی داشته باشد، و در توحیدش صادق باشد ثابت میکند، هر چنـد ایـن آزمـایش هـا بـالایش شـدید گردد، اما او صبر میکند، همانطور که در حدیث آمده است: «**یبتلی الرجـل علـی حسـب دینه فإن کان فی دینه صلباً اشتد بلاؤه، و إن کان فی دینه رقة ابتلی علی قدر دینه، فـما یـبرح البلاء بالعبد حتی یترکه یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة**»[٥٧]. ترجمه: شخص به قـدر دین اش مورد آزمایش قرار میگیرد، هرگاه در دین اش ثابت قدم و استوار بود، آزمـایش ها بر وی شدیدتر میگردد، و هرگاه در دین اش رقت و سستی بود، به همـان انـدازه مـورد آزمایش قرار میگیرد- که توانائی آنرا دارد- و این ابتلاء و آزمـایش بـر بنـده هرگـز خـتم نمیگردد، تا آنکه بر روی زمین بوده و هیچ خطاء و گناهی بر دوشش باقی نمی ماند.

و نبی ﷺ میفرماید: «**إن الصالحین یشدد علیهم...**»، -ایـن ابـتلاءات بـر صـالحین شـدیدتر میباشد.

و میفرماید: «**کـما یضـاعف لنـا الأجـر کـذلك یضـاعف علینـا الـبلاء**».[٥٨]. ترجمـه: الله ﷻ همانطوریکه پاداش اعمال را بر ما مضاعف گردانیده است، همـانطور آزمـایش هـا را نیـز مضاعف ساخته است.

از همین جهت انبیاء- بخاطر کمال ایمان و صـدق عبـادت شـان بـرای الله تعـالی- کسـانی بودند که به شدید ترین بلاء ها و آزمایش های الهی مواجه شـده، امـا در برابـر همـه صـبر

---

[٥٧] أخرجه الآلبانی فی صحیح الترمذی.

[٥٨]. صحیح جامع الصغیر، للآلبانی.

اختیـار کـرده انـد، همانطوریکـه در حـدیث آمـده اسـت: «**أشـد بـلاءً الأنبیـاء ثـم الأمثـل فالأمثل**». ترجمه: شدیدترین ابتلاءات و آزمایش ها بـالای انبیـاء بـوده اسـت، سـپس هـر کس به اندازه ایمانش مورد آزمایش و ابتلاء قرار میگیرد.

و او ﷺ میفرماید: «**ما أوذی أحد ما أوذیت فی الله تعالی**».[٥٩]. ترجمه: هرگز کسی آنچنان اذیت نشده است، آنطور اذیت که من در راه الله تعالی شده ام.

و از ابی سعید الخدری روایت است که میگوید: «**روزی بر رسـول الله ﷺ داخـل شـدم، در حالیکه او مریض بود و تب داشت، و نزدش قیطفه.[٦٠] ای بود، من دستش را گرفته بسـوی آن بردم، اما حرارت دست نبی ﷺ را بلند تر از آن یافتم، آنگاه ابو سـعید گفـت: یـا رسـول الله تب شدید دارید! گفت: ما همینطور هستیم....آزمـایش بـر بـالای مـا زیـاتر و شـدیدتر است، و اجر ما نیز دوچندان؛ گفتم: یا رسول الله چـه مردمـانی شـدیدترین آزمـایش هـا را دارند؟ گفت: انبیاء بعداً صالحین...**».

همچنان در روایت دیگر آمده است که شخصی نزد نبی ﷺ آمد و گفت: «**و الله یـا رسـول الله إنی أحبك، فقال رسول الله ﷺ: إن البلایـا أسرع إلـی مـن یحبنـی مـن السـیل إلـی منتهـاه**».[٦١].

---

[٥٩]. السلسلة الصحیحة.

[٦٠]. نوع گیاهی است بنام تاج خروس، که در آب جوش داده میشود، که نوشیدن آب آن برای مریضی های تب و سرما خوردگی مفید است.

[٦١]. أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحیحة:١٥٨٦.

ترجمه: یا رسول الله قسم به الله که من ترا دوست دارم، رسول الله ﷺ گفت: ابتلاءات و آزمایش ها بر بالای کسانیکه مرا دوست دارند، از سرعت سیل به سوی منتهایش سریع تر است. یعنی: اگر در ایمان و ادعایت صادق باشی با ابتلاءات و آزمایش های سختی مواجه خواهی شد، پس علامه محبت ات بر من، اینست که به بلایا و امتحانات زیادی روبرو میشوی، که باید بر همه آنها صبر کنی!

این بود! علامات و نشانه های محبت صادقه با الله تعالی و رسول اش ﷺ که شامل: اتباع..ابتلاء...ایثار.. میگردید و در عدم آن صدق محبت و صدق توحید و عبودیت بر الله تعالی ثابت نمیگردد.

اگر این علامات از مدعی محبت رسول الله ﷺ ظاهر گردید، از جمله مؤمنین و مؤحدین که الله و رسول اش را دوست دارد خواهد بود، و عملش مصداق لسان اش میباشد، و حکم ایمان و اسلام بر او مرتب میگردد، اما در صورت خلاف و عکس آن، ولو شخص به آن اقرار داشته باشد، و بالای خویش گمان و تصور آنرا کند، به تمام وضوح و صراحت حال و حکم اش معلوم است: که او از کاذبین ... منافقین و کافرین میباشد!!![٦٢].

---

[٦٢]. جمیع احادیث که درین شرط یعنی ابتلاء و آزمایش متذکر گردیده ایم، همه لله الحمد صحیح و ثابت از نبی ﷺ میباشد، از این احادیث و غیر آنها چنین فائده بدست میآید که – شخص مورد ابتلاء و آزمایش و خاصتاً کسانیکه این آزمایش و امتحان بالایش شدیدتر است- واجب است تا ساحه عذر و تأویل در حال شان زمانیکه درین گونه ابتلاءات، و امور متشابه... واقع میشود، رعایت گردد، و نسبت به سوء ظن برایشان حسن ظن صورت گیرد، و این سنتی است که رسول الله ﷺ اساس آنرا گذاشته اند،یعنی- زمانیکه یکی از صحابه در این گونه تزلزل و شبه و تردید واقع میشدند...رسول الله ﷺ آنها را اکثراً معذور دانسته و در حالشان تأویل میکرد، و حالاتی را برایشان پیش میکرد، که در آن حالات مورد شدیدترین ابتلاء قرار گرفته بودند، ولی صبر کردند، ....مانند؛ قصه حاطب بن ابی بلعته که برای کفار

.شرط هشتم: رضایت و انقیاد و تسلیم به آن:

عمل به توحید تا زمانیکه شخص به آن رضایت نداشته باشد و –ظاهراً و باطناً– بـه آن منقـاد و تسلیم نباشد، کفایت نمیکند.

الله تعالی میفرماید: ﴿ **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** ﴾.النساء/٦٥.

تجمه:اما نه! به پروردگارت سوگند کـه آنـان مـؤمن بشـمار نمـی آینـد تـا تـو را در اختلافـات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس تنگی و ملالی در دل خود از داوری تـو نداشـته و کـاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

و همینطور استحکام در توحید و ملازمات آن و آنچه بـر نبـی ﷺ از جانـب رب العلمـین آمـده است کفایت نمیکند، تا هنگامیکه از رعایت آن تکلیفی بالای خود احسـاس نکنـد و کـاملاً راضـی شود، که: ﴿ **ثم لا يجدوا فى أنفسهم حرجاً مما قضـيت** ﴾، همـین مفهـوم را میدهـد، و همچنـان ایـن رضایت شخص باید– ظاهراً و باطناً– بدون کوچکترین اعتراض و پشیمانی باشد، در غیر آن منـافی: ﴿ **و يسلموا تسليما** ﴾، است.

قریش جاسوسی کرده بود، و جاسوی در اسلام کفر بوده و جزایش قتل میباشد، اما هنگامیکه عمر خواست او را بکشد، رسول الله ﷺ برایش گفت: لا یا عمر انه من اهل بدر...، یعن– نی! ای عمر او از اهل بدر است...

در حالیکه اکثراً آزمایش های الهی و ابتلاءات را نمی شناسند، و تضیقی در ساحه تأویل و اعذار برای بسیاری از صالحین ایجاد میکنند، ...و این یکی از قاعده های بزرگ است که در مسائل بزرگی چون ایمان و کفر باید رعایت گردیده و در تکفیر شخص عجله نشود.

ابن کثیر در تفسیرش میگوید: *الله ﷻ به ذات کریم و مقدس اش قسم یاد میکند، که هیچ احدی ایمان ندارد، تا آنکه رسول الله ﷺ را در جمیع امور خویش به حکمیت و قضاوت نخواند، و بعداً به این قضاوت کلاً و بدون هیچ کدام ممانعت و یا مدافعت و یا بخلی به آن تسلیم شود.*

و **ابن تیمیه** در تفسیر این آیت در فتاوی خویش ۴۷۱/۲۸ میگوید: بناً هر شخصی که از سنت رسول الله ﷺ و شریعت خارج گردد، الله بذات مقدس خویش قسم یاد کرده است که او مؤمن نبوده، تا هنگامیکه به حُکم رسول الله ﷺ در جمیع مشاجرات خویش از امور دین و دنیا راضی نگردد، و در قلب اش از این حکم ذره ئی تکلیف و نارضایتی احساس نکند؛ که بر آن از قرآن و سنت دلایلی زیادی موجود است.

و **ابن قیم** در التبیان ۲۷۰ میگوید: الله سبحانه به نفس مقدس خویش قسم مؤکد به نفی ایمان مخلوق یاد کرده است تا زمانیکه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش-اصول و فروع و احکام شرع و معاد وغیره...-حَکم قرار ندهند، و برعلاوه ای حکم قرار دادن همچنان باید تمامی حرج و تکلیف- که همانا تنگی قلب- نسبت به آنرا از خود دور نکند، و قلب خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حکم رسول ﷺ نگشایند، و هر آنچه را که مانع آن میشود، از بین نبرد، و کاملاً آنرا با تمام رضایت و عدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و به آن تسلیم و راضی نگردد، مؤمن نیست!

و **سید رحمه الله** در فی ظلال القران میگوید: ﴿ **فلا و ربك لا يؤمنون...** ﴾،بار دیگر شرطی را در مقابل صحت ایمان و حدی برای اسلام میآبیم، تا جایکه الله ﷻ به ذات خود قسم یاد کرده است، و بعداز آن برای هیچ احدی در این مورد سخنی باقی نمی ماند تا در مقابل ایمان شرطی بگذارد و حدی برای اسلام تعین کند، و یا تأویل کننده ای بتواند این نص را مطابق خواهش خویش تأویل نماید، و بگوید:یا الله بجز تو هیچ مرجع ای قابل احترام برای داوری و قضاوت نزد ما

نیست...! اما زمانیکه موقع تحاکم برسد، آنگاه شریعت الله و حکم رسول اش را ترک کرده و به سوی قوانین مردم و خواست آنها می شتابد....اما این عمل برای تحقق ایمان و صحت آن خیلی ناکافی است زیرا هرگز رضایت و تسلیم قلبی در آن وجود ندارد، زیرا اسلام همواره اسلام قلب و جوارح بوده است.

و الله تعالی میفرماید: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ،وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾.النور/۴۷،۴۸.

ترجمه: (از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرینشان نفرده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دلهایشان نه تابیده است، ولی دم از ایمان می زنند) و میگویند: به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت میکنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان میشوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.

پس اگر از آنانکه فقط به زبان رضایت نشان میدهند پرسیده شود، میگویند: أمنا بالله وبالرسول و أطعنا....یعنی: ما به الله و رسول ایمان آورده ایم و ازیشان اطاعت میکنیم، در حالیکه در اصل و باطن در این عمل و این ادعای خویش دروغگو هستند، و هنگامیکه ایشان را بسوی طاعت عملی و بسوی تحاکم الله و رسول دعوت نمائی، میبینید که اعراض نموده و پشت میگردانند، و دور میشود...و همین مردمان هستند که این نص در موردشان نازل شده است: ﴿و ما أولئك بمؤمنين﴾. ترجمه: و ایشان مؤمن نیستند!

طبری در تفسیرش ۱۵۶/۱۸ میگوید: آیت: ﴿ما أولئك بالمؤمنين﴾،در مورد گوینده گان این مقوله :***آمنا بالله و بالرسول و أطعنا***، از جهت ترک تحاکم الله و رسول الله ﷺ و اعراض ایشان هنگامیکه بسوی آن دعوت شوند، نازل شده است.

و هرگاه حکم بغیر ما أنزل الله کفر أکبر نمی بود، و همینطور کفر اصغر نیز نمیبود، بدون در نظر داشت حالات و صفات حکم و قرائن اطراف آن...همانطوریکه تفسیر معروف نزد اهل علم این زمان نیز میباشد؛ حکم بغیر ما أنزل الله در توحید ناگزیر بجز یک حالت و یک حکم بیشتر داشته نمیتوانست، و آن کفر اکبر و خارج از ملت بود؛ و العیاذ بالله!

شیخ سلیمان آل الشیخ رحمهم الله تعالی میگوید: هر گاه معنی آیت حکم بغیر ما انزل الله در مسائل توحید و ترک شرک بالای شخص متحقق گردد، شرک است، و همینطور اگر در مسائل فروع باشد ولو زبان به آن اقرار نداشته باشد، اما در قلب موجود گردد، درین حالت نیز شخص حقیقتاً کافر میباشد.

و الله ﷻ میفرماید: ﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَينَ يدَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ،يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِى وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.الحجرات/١،٢.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! بر الله و رسول اش پیشی مگیرید و پیش دستی مکنید و از الله بترسید و پروا داشته باشید، چرا که الله شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتا) می باشد؛ ای کسانیکه ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای رسول الله بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن میگوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا دانسته اعمالتان ضائع و نابود نشود.

که واضحاً از این آیت چنین برداشت میشود، که استسلام منافی کوچکترین مقدم دانستن فهم، رأی و یا قولی در مقابل حکم الله و رسول اش...میباشد، چون از طرف الله ﷻ رسالت، و از رسول اش ﷺ ابلاغ آن ثابت است، بناً برای ما قبول و رضایت، و استسلام بدون اعتراض، تقدیم، و عدم پشیمانی آن مرتب و لازم میباشد.

زیرا اگر با بلند نمودن صدا [مجرد صدا] بالای نبی ﷺ ترس آن میرود که جمیع اعمال صاحب اش نابود گردد، و عمل بجز از شرك و كفر نابود نمیگردد ... پس چگونه ساختن قانون بر بالای احکام و قانون الله و رسول اش ﷺ (همانطوریکه حالت بسیاری از قانونگذاران در مجالس پارلمانی و قانونگذاری همین گونه است) اولی برین نابودی عمل نباشد ...که بدون شك اولی به كفر و شرك، و نابودی عمل صاحب آن است!!

ابن قیم رحمه الله در الأعلام الموقعین ۵۱/۱ میگوید: هرگاه بلند کردن آواز بالای آواز او سبب نابودی اعمال میگردد، پس چگونه تقدیم یا پیش ساختن آراء و نظریات و ذوق ها و سیاست ها و شناخت های شان بر آنچه که بر نبی ﷺ نازل گردیده،و جایگاه بلند قائل شدن به آنها، سبب نابودی اعمال آنها نخواهد بود، آیا این اولی ترین چیزی نیست که باعث نابودی اعمال شان گردد؟!

در حالیکه الله ﷻ میفرماید: ﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ ﴾.الأحزاب/۳۶.

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری الله و رسول اش داوری و قضاوت کرده باشد (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ای ایشان باید تابع اراده ای الله و رسول باشد).

بناً از لوازم ایمان و شرط آن، انتفاء اختیار [پذیرفتن و نپذیرفتن] بنده نسبت به احکام الله تعالی و رسول اش...میباشد، هنگامیکه حکم الله ﷻ نازل شد، آنگاه برای شان هیچ اختیاری نیست که غیر آنرا بپذیرند- و بعداً با وجود آن بالای خویش گمان مسلمان بودن را نمایند- اما باید دانست!که درین حالت کفر شخص بالای ایمان اش غالب آمده، ولو به آن قائل نباشند، حکم و اسم کافر در دنیا و آخرت بالایش مرتب میباشد، بدلیل اینکه به این موارد قلباً رضایت نشان داده است.

و میفرماید میفرمایـد: ﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.النور/٦٣. ترجمه: آنانی که با فرمان او (رسول الله) مخالفت می کنند بایـد ازیـن بترسـند کـه فتنه ای (در برابر عصیانی که می ورزند) گریبان گیر شان گردد، یا این که عـذاب دردنـاکی دچـار شان شود.

و مراد از فتنه درینجا شرک و کفر میباشد...

امام احمد میگوید: چون بـه مصـحف نگـاه کـردم در آن **٣٣** مـورد اطاعـت از رسـول الله ﷺ را یافتم، بعداً تلاوت کردم: ﴿ فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنه ﴾، و آنرا تکرار کـردم، و گفتم: فتنه چیست؟ شرک! بدلیل اینکه شاید احکام و اوامر الله ﷻ باعث رد و بطلان بعضی اوامر و اقوال آنشخص گردد، و در قلب او به سبب آن چیـزی از کجـی پیـدا شـود، و ایـن کجـی باعـث هلاکت قلب اش گردد.

و برایش گفته شد: قومی است که حدیث را گذاشـته، و بـدنبال رأی و نظریـات سـفیان و غیـره میروند!

گفت: تعجب میکنم از آن قومی که حدیث را میشنوند، و اسناد آنـرا نیـز میشناسـند، و صـحت آنرا تأیید میکنند، و آنرا میگذارند و بدنبال رأی سفیان و غیره میروند! در حالیکه الله ﷻ میفرمایـد: ﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾، و آیا میدانیـد کـه فتنـه چیست؟ کفر، همانطوریکه الله ﷻ میفرماید: ﴿ و الفتنة أكبر من القتل ﴾، و ایشان حدیث رسـول الله ﷺ را ترک میکنند، و هوای نفس ایشان را وامیدارد تـا بـدنبال رأی و نظریـات اشـخاص برونـد[٦٣]!

---

[٦٣]. الصارم المسلوم لابن تیمیة :٥٦.

میگویم: این حکم امام احمد در مورد ترک قول نبی ﷺ و رفتن بسوی قول سفیان و غیره از اهل علم بود، پس حکم کسانیکه قول و امر نبی ﷺ را ترک میکنند، و بسوی قول و حکم احبار و رهبان و قانونگذاران مجالس پارلمانی تشریعی و غیره ...میروند چه خواهد بود؟! بدون شک که أولی به فتنه بودن و باعث بر وقوع زیغ یا کجی در قلب بوده، و کفر و شرک آشکار میباشد!

.شرط نهم: موافات بر آن:

بعد از رعایت تمام شروط فوق لازم است شخص به آن وفات نماید، در غیر آن نمیتواند از مفاد نطق و رعایت شروط فوق مستفید گردد، زیرا هرگاه شخص در ضد آن یعنی- شرک و کفر- بمیرد رعایت این شروط و سایر طاعات و عبادات قبلی اش برای او هیچ نفعی رسانیده نمی تواند؛ بناً تکمیل شروط توحید- و انتفاع از آن برای شخص در آخرت- زمانی اعتبار پیدا میکند، که خاتمه اش با آن باشد، یعنی با وجود تحقق همه شروط با آن وفات نیز کند؛ پس هرگاه خاتمه شخص با توحید باشد، او از اهل جنت و نجات خواهد بود، اگر چه قبل از آن اعمال زشت و بد زیادی را مرتکب شده باشد، اما هر گاه خاتمه شخص با کفر و شرک بود، از اهل جهنم بوده ولو آنکه عمل صالح بسیاری قبل از آن نیز انجام داده باشد.

الله ﷻ میفرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.البقرة/٢١٧.

ترجمه: و هر کسی از شما از دین خود بر گردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد میرود، و ایشان یاران آتش جهنم میباشند، و در آن جاویدان میمانند.

و میفرمایـد: ﴿إِنَّ الَّـذِينَ كَفَـرُوا وَمَـاتُوا وَهُـمْ كُفَّـارٌ أُولَئِكَ عَلَـيهِمْ لَعْنَـةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَـةِ وَالنَّـاسِ أَجْمَعِينَ،خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾.البقرة/١٦٢،١٦١.

ترجمه: کسانیکه کفر ورزیدند و در حالی که کافر بودند مردند، (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی، از دنیا رفتند) نفرین و لعنت الله و ملائک و همه ای مردمان بر آنها خواهد بود، و جاویدانه در آن نفرین باقی می مانند (و همیشه در آتش جهنم بسر میبرند) و نه عذاب آنان سبک می شود و نه مهلتی بدیشان داده میشود.

در آیات فوق دیده میشود، الله تعالی عذاب در جهنم و خلود ایشان را در آن معلق به مردن شان در کفر که مناقض توحید میباشد نموده است...

و در حدیث صحیح از نبی ﷺ روایت است که میگوید: «**ما من عبدٌ قال لا إله إلا الله ثم مات على ذلك إلا دخل الجنة**».**مسلم**. ترجمه: هیچ بنده ای نیست کـه لا إلـه الا الله بگویـد و بعـداً بـر آن بمیرد، مگر اینکه داخل جنت میشود.

که اینجا همچنان دخول به جنت معلق به مردن بر توحید گردیده است...!

و میفرماید: ﴿ **فوالذی نفسی بيده إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة حتى ما يكـون بينه و بينهـا إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها، وإن أحدكم ليعمل بعمل أهل النـار حتى ما يكون بينه و بينها إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمـل أهـل الجنـة فيـدخلها**﴾، **متفـق عليه.**

ترجمه: قسم به آن ذات که جان مـن بدسـت اوسـت، یکـی از شـما عمـل اهـل جنـت را انجـام میدهد، تا آنکه بین او و بین جنت فاصله یک ذراع باقی نمی مانـد، امـا کتـاب –قضـا و قـدر– بـر او سبقت جسته، و او عمل اهل جهنم را انجام میدهد و داخل آن میگردد، و از شـما یکـی هسـت کـه

عمل اهل جهنم را انجام میدهد تا آنکه بین او و بین جهنم فاصله یک ذراع باقی نمی ماند، و تقدیر بران پیشی گرفته و عمل اهل جنت را انجام میدهد و داخل آن میگردد.

و میفرماید: «**لا تعجبوا بعمل أحد حتى تنظروا بما يختم له، فإن العامل يعمل زماناً من دهره أو برهة من دهره بعمل صالح لو مات عليه دخل الجنة، ثم يتحول فيعمل عملاً سيئاً، إن العبد ليعمل زماناً من دهره بعمل سيء لو مات عليه دخل النار، ثم يتحول فيعمل عملاً صالحاً إذا إراد الله بعبدٍ خيراً استعمله قبل موته فوقفه لعمل صالح، ثم يقبض عليه**».[۶۴].

ترجمه: به عمل هیچ یکی از خود تعجب نکنید، تا آنکه نبینید خاتمه او چگونه پایان میآبد، زیرا که عمل کننده شاید یک مدت زمان را و یا بخش از آنرا عمل صالح انجام میدهد که اگر به آن بمیرد، داخل جنت میشود، بعداً متحول گردیده و عمل بدی را انجام میدهد؛ و بنده گاهی تمام اوقات عمر خویش را عمل بد انجام میدهد که اگر به آن بمیرد داخل جهنم میگردد، ولی متحول گردیده عمل صالحی انجام میدهد، و هرگاه الله بالای بنده خویش اراده خیر نماید، او را قبل از مرگ اش بهرمند به موافقت عمل صالح میسازد،و یا آنرا از او میگیرد.

نووی رحمه الله میگوید: *هیچ احدی که در توحید مرده باشد در آتش جهنم جاویدان نمی ماند، هر چند گناهان زیادی را مرتکب شده باشد، همانطوریکه که شخص در کفر مرده باشد، داخل جنت نمیگردد، هرچند اعمال صالح و شایسته را انجام داده باشد، که این موضوع مختصر مذهب اهل حق درین مسئله میباشد.*

از الله ﷻ ثبات، و ثبات قلب های خویش را در دین و توحید استدعا داریم!

[۶۴]. اخرجه احمد و غیره، السلسة الصحيحة:۱۳۳۴.

و میخواهیم که خاتمه ما را با نیک ترین و محبوب ترین عمل به نزدش نیک بگرداند ...که بیشك او شنونده قریب و اجابت کننده دعا است...!

این مختصر شروط صحت توحید بود ...که هرگاه شخص به آن بدون کمی و کاستی وفا کند، شهادت توحید در آخرت برایش نفع خواهد رساند، و هرگاه جزء از آنرا انجام ندهد و یا کمی و کاستی در انجام آن وجود داشته باشد، شهادت توحید برایش نفعی نمیرساند.

در خاتمه بشکل نتیجه این موضوع از اول تا آخر لازم است بگویم: که هر آنکه لا إله الا الله را اقرار داشته باشد، و به تمام آنچه غیر الله عبادت میشود کافر گردد، و همینطور به شهادت توحید و ملازمات و مطالبات آن عالم،صادق،مخلص،متیقن و غیر متردد باشد، و آن و اهل آنرا دوست داشته باشد، و به توحید و مقتضیات آن عمل کند، و برای او تسلیم و منقاد شود، و حکم آنرا بر تمامی احکام و قوانین ترجح بدهد، بعداً در همان حالت وفات کند.....جز این نیست که الله او را داخل جنت میکند.

.تنبيهات مهم و ضروری:

برخی موضوعات درین مباحث وجود دارد که شاید خواننده را به مشکل مواجه گرداند، بناً لازم دانستیم تا بعضی تنبیهات ضروری را در اخیر این رساله بگنجانیم.

.تنبیه اول:

آنچه را قبلاً به عنوان شروط شهادت توحید لا إله الا الله... متذکر گردیدیم، عبارت از شروط اساسی بود، که باید تحقق بیآید و استیفاء گردد، تا آنکه صاحبش را در آخرت منفعت برساند، و تا آنکه از اهل جنت و نجات از عذاب در روز قیامت گردد، ولی در دنیا باعث میگردد، تا با وی به مانند مسلمان برخورد شده و احکام اسلام بالایش جاری گردد، که درین حالت اخیر کفایت میکند، تا شخص شهادت توحید را لفظاً اداء نموده ، و افعال متضاد آنرا از اقوال و اعمال ظاهراً شرکی و کفری انجام ندهد

یعنی با استیفاء همین دو شرط فوق با وی معامله چون مسلمانان میگردد، و همینطور احکام، حقوق و واجبات اسلام بالایش جاری میگردد.

که با این وجود لازم نیست که شخص حقیقتاً مؤمن پنداشته شود، زیرا احتمال نفاق بالایش میرود...!

بناً هر مسلمانان در حقیقت مؤمن نیست، اما هر مؤمن یك مسلمان حقیقی بوده میتواند، و این قاعده عام و معروف است که نصوص شرعی زیادی به آن دلالت دارد، و اهل علم و تفسیر شروحاتی بر آن نوشته اند.

.تنبیه دوم:

قبلاً در مورد وجوه افتراق میان داخل شدن شخص به اسلام و حالات و صفاتی که حکم اسلام بالایش جاری میگردد، صحبت کردیم.

که شخص با اقرار به شهادت توحید داخل اسلام میگردد، اما وصف که باعث جاری شدن احکام اسلام بالایش میگردد، همانا ظاهر ساختن اعمال، اقوال و ملازمات توحید از خویش میباشد،که بغیر از آن چنین پنداشته میشود که شخص از دائره اسلام خارج گردیده است، و هرگاه اعمال مناقض اسلام را انجام بدهد، وصف و حکم اش به وصف وحکم مرتد از دین منتقل گریده و احکام ارتداد بالایش جاری میشود.

اما اگر گفته شود هرگاه شخص با شهادت توحید داخل اسلام شود، و قبل از اینکه فعل و عمل را که بیانگر شرط صحت توحید باشد انجام بدهد، بمیرد...آیا این شهادت توحید او را در روز قیامت فائده میرساند یاخیر؟

در جواب باید بگویم: لله الحمد درین مورد سنت واضحاً دلالت دارد، که هرگاه شخص در چنین وصفی واقع شود، این شهادت برایش نفع میرساند، درحالیکه هیچ فرصت برای انجام عمل که باعث انتفاء شروط صحت توحید گردد برایش میسر نباشد.

همانطوریکه این حدیث صحیح مسلم برآن دلالت دارد، چنانچه شخصی از انصار نزد نبی ﷺ **آمد و گفت: «اشهد أن لا إله إلا الله و أنك عبده و رسوله، بعداً رو به سوی جنگ کرد و تا آنوقتی که کشته نشد دشمنان را میکشت، نبی ﷺ در موردش گفت: عمل یسیراً و أجراً کثیراً، یعنی: عمل آسان اما پاداش خیلی زیاد».**

و در روايت ديگر نزد بخاری آمده است: شخصی که کلاه آهنی بر سر داشت نزد نبی ﷺ آمده،و گفت: يا رسول الله بکشم و يا اينکه اسلام بيآورم؟ رسول الله گفت: اسلام بيآور بعداً بکش، بناً اسلام آورد بعداً به مقاتله پرداخت، آنگاه رسول الله ﷺ گفت: عملٌ قليلاً و أجراً کثيرا. يعنی- عمل قليل و کم در برابر اجر و پاداش خيلی زياد.

و در روايت ديگری از انس رضي الله عنه آمده است، «**أن غلاماً يهودياً كان يضع للنبی صلى الله عليه وسلم وضوءه، ويناوله نعليه، فمرض، فأتاه النبی صلى الله عليه وسلم فدخل عليه وأبوه قاعد عند رأسه فقال له النبی صلى الله عليه وسلم: « يا فلان قل لا إله إلا الله ». فنظر إلى أبيه، فسكت أبوه، فأعاد عليه النبی صلى الله عليه وسلم، فنظر إلى أبيه، فقال أبوه: أطع أبا القاسم. فقال الغلام: أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله، فخرج النبی صلى الله عليه وسلم وهو يقول: الحمد لله الذی أخرجه بی من النار**».[[٦٥]]. ترجمه: پسر بچه ای يهودی که برای رسول الله ﷺ آب وضوء ميريخت و کفش هايش را در ميآورد، مريض شد، پس نبی ﷺ نزدش آمد، و داخل اطاقش گرديد، در حاليکه پدرش بالای سرش نشسته بود، نبی ﷺ برايش گفت: ای فلان لا إله الا الله بگو: او بسوی پدرش ديد،و پدرش سکوت کرد، نبی ﷺ دوباره آن حرف قبلی را برايش تکرار کرد: باز بسوی پدر خود ديد، اين بار پدرش برايش گفت: از ابو القاسم اطاعت کن! آن پسر بچه گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، آنوقت نبی ﷺ از نزدش خارج شده و گفت: ستايش ذاتی را است که او را از آتش جهنم خارج ساخت.

---

[٦٥]. أخرجه البخاری فی صحيحه.

و همینطور در حدیث تلقین شهادت توحید توسط نبی ﷺ برای کاکایش در حالیکه در موقع مرگ قرار داشت، تا به وسیله آن در روز قیامت برایش شفاعت نماید، آمده است: «**كلمة أحاج لك بها عند الله تعالى...**». ترجمه: آن کلمه که نزد الله ﷻ (برای مؤمن بودنت) حجت گیرم.

که این امر درین مبحث ما همچنان قابل استدلال است.

ابن جریر طبری در الجامع ۳۴۵/۳ میگوید: در بین جمیع حجج شرعی هیچ اختلافی نیست، که هرگاه کافری قبل از آنکه روحش از بدن جدا شود –در فاصله یک پلک زدن- اسلام بیآورد، جمیع احکام مسلمین مانند، نماز بر وی و ارث مسلمان از او و غیره احکام شرعی بالایش جاری میگردد، بناً اگر توبه شخص درین حالت غیر قابل قبول میبود، هرگز حکم اش از حکم کفار به حکم اهل اسلام انتقال پیدا نمیکرد.

میگویم: این فاصله یک پلک زدن را که طبری رحمه الله ذکر کرده است، لازم است تا قبل از غرغره و معاینه[66] باشد، چرا که در هنگام معاینه و یا غرغره توبه برای صاحبش نفع نمیرساند، بدلیل

[66]. غرغره یا معاینه، عبارت از حالت عدم قبولی توبه میباشد، و آن دو حالت دارد،۱- خاص۲- عام؛ حالت اول- عبارت از رسیدن شخص به حضر الموت-هنگام مرگ- است،که درین حالت توبه برای شخص نفع نمیرساند، و دلیل آن هم فرموده الله ﷻ است: ﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمۡ كُفَّارٌۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا﴾، النساء-۱۸.

اما حالت دوم: عبارت از طلوع آفتاب از مغرب میباشد، که در آن هنگام نیز همه مردم ایمان میآورند و ایمان برای آنها هیچ نفعی نمی رساند، و دلیل آن نیز فرموده نبی ﷺ است:«لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة، و لا تنقطع التوبة حتى تخرج الشمس من مغربها»، أخرجه ابو داود و أحمد.

یعنی- هجرت هرگز قطع نمیگردد تا هنگامی که -قبولی توبه- قطع نگردد، و -قبولی توبه- هرگز قطع نمیگردد تا زمانیکه آفتات از مغرب طلوع نکند.-مترجم-

قول رسول الله ﷺ: «**إن الله تعالى يقبل توبة العبد ما لم يغرغر**».[٦٧]. ترجمه: الله ﷻ توبه شخص را قبول میکند تا هنگامیکه به غرغره یا معاینه مواجه نشود، و در روایت دیگر آمده است: «**من تاب إلى الله قبل أن يغرغر، قبل الله منه**».[٦٨]. ترجمه: هر کس قبل غرغره یا معاینه بسوی الله توبه کند الله ﷻ توبه او را میپذیرد.

.تنبیه سوم:

حفظ یا بخاطر سپردن شروط توحید و حفظ ادله وارده بر آنها....شرط صحت توحید نیست، زیرا که چنین چیزی در شریعت ذکر نگردید است، اما خلاف آن ذکر شده است، همچنان هر فرد به اندازه قدرت و توان خود مکلف به اجرای هریک از شروط متذکره میباشد.

مسلم در صحیح خویش از معاویه بن الحکم رضی الله عنه روایت نموده است، که میگوید: «**كانت لى جارية ترعى غنماً لى قِبل أحدٍ والجوانيه، فاطلعت ذات يومٍ، فإذا الذئب قد ذهب بشاة من غنمها، وأنا رجل آسف كما يأسفون، لكنى صككتها صكةً، فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعظَّم ذلك على، فقلت: يا رسول الله أفلا أعتقها؟ قال: " ائتنى بها " فأتيته بها، فقال لها: « أين الله؟ » قالت: فى السماء، قال:« من أنا؟ ». قالت أنت رسول الله. قال: أعتقها فإنها مؤمنة**». ترجمه: من کنیزی داشتم که گوسفندانم را در أحد و الجوانیۀ مچرانید، یک روزی اطلاع حاصل نمودم که گرگی یک از گوسفندانش را ربوده است، و من مانند، سایرین که خشم گین میشوند خشمگین شدم و سیلی را بروی وی زدم،پس نزد رسول الله ﷺ رفتم و او را از این حادثه آگاه ساختم، و

٦٧. أخرجه أحمد و الترمذی، و ابن ماجه وغیرهم، صحیح الجامع:١٩٠٣.

٦٨. أخرجه الحاکم وغیره، صحیح الجامع:٦١٣٢.

گفتم: یا رسول الله آیا وی را آزاد نسازم؟ گفت: او را نزد من بیاور، پس او را آوردم، برایش گفت: الله کجاست؟ گفت: در آسمان، من کیستم؟ گفت:تو رسول الله هستی، گفت: او را آزاد کن که مؤمن است.

اینجا دیده میشود که نبی ﷺ جهت صحت ایمان به همین مقدار سؤالات بسنده کرد، بدون اینکه از وی مسائل اصول و فروعات و مطالبات و استدالال آنها را بخواهد!!

و در سنن أبی داود از عبدالله ابن أبی أوفی روایت است که میگوید: « **جاء رجل إلى النبی صلى الله علیه وسلم فقال: إنی لا أستطیع أن آخذ من القرآن شیئاً، فعلمنی ما یجزئنی منه، قال: " قل سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله أكبر، ولا حول ولا قوة إلا بالله . قال: یا رسول الله هذا لله عز وجل فما لی؟ قال: « قل اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی » فلما قام، قال هكذا بیده، فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم: أما هذا فقد ملأ یدَه من الخیر**».[[٦٩]]. ترجمه: شخصی نزد نبی ﷺ آمد، و گفت: من هیچ توانائی أخذ و یاد گیری از قرآن را ندارم، پس مرا چیزی تعلیم بده تا ثواب خواندن قرآن را بدست بیآورم، رسول الله ﷺ گفت:بگو! سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة إلا با الله، گفت: یا رسول الله اینكه برای الله ﷻ است، پس برای من چیست؟ فرمودند: بگو! اللهم أرحمنی-بالای من رحمت كن- و ارزقنی-مرا رزق بده- وعافنی- عاقبت مرا نیك بگردان- و إهدنی-مرا هدایت كن، چون از جای خود برخاست، دست های خود را جمع كرد، رسول الله ﷺ گفت: این شخص دستان خویش را از خیر پُر كرد.

این صحابی برایش ممكن نبود تا از قرآن چیزی را حفظ كند، حتی فاتحه كه نماز بدون آن صحیح نمیباشد، و باید هر مسلمانان آنرا حفظ داشته باشد، ولی او حفظ نداشت، ولی باوجود این

---

[٦٩]. صحیح سنن أبی داود:٧٤٢.

همه نبی ﷺ او را نسبت به این حالت معذور دانسته، برعلاوه بدیلی آسانی نیز برایش پیشنهاد میکند، و حتی برایش نمیگوید که لازماً او سوره فاتحه را حفظ کند ... چه رسد بـه اینکـه او را مکلـف بـه حفظ اصول و دلائل اضافی بر آن نماید!

بلکه در مواردی همچنان دیده میتوانیم، که نبی ﷺ خالـد را از عجلـه در قتـل کسـانیکه بخـوبی نتوانستند، بگوینـد اسـلام آوردیـم! بلکـه در عـوض گفتنـد: صـبأنا –یعنـی از دیـن خـود برگشـتم- سرزنش کرد، همانطوریکه صحیح بخاری از سالم و آن از پدرش روایت میکند، که گفت: « **نبی ع خالد بن ولید را بسوی بنی حذیفه روان کرد، اما ایشان بـه نیکـی نتوانسـتد اسـلام خـویش را اظهـار کنند، بلکه گفتند! صبأنا...صبأنا – ما از دیـن خـود برگشـتیم...از دیـن خـود برگشـتیم–امـا خالـد بعضی ایشان را کشت و بعضی دیگر را اسیر سـاخت، و بـرای هـر یـك از لشـكريانش یـك اسـير را سپرد، و آنها را امر به قتل اسیران شان کرد، من گفتم: به الله قسم که من اسیر خویش را نمی کشـم، و نه کسانیکه همراه من است اسیر خویش را میکشد! این حادثه را به نبی ع یاد آوری کردیم، ایشـان فرمودند: اللهم إنی أبراء إلیك مما صنع خالد بن ولید...اللهـم إنـی ابـراء إلیـك مما صـنع خالـد بـن الولید...! یعنی– یا الله من از کاری که خالد بن ولید انجام داده اسـت بیـزار هسـتم، و ایـن گفتـه را دوبار تکرار کرد»!**

درین موارد تنبیه بزرگی برای درك خطای آن غـلات مكفـره اسـت کـه حکـم کفـر را بـالای دیگران بخاطر عدم دوست داشتن، اصول، تقریرات و دلائـل خـویش حمـل میکننـد، و بسـیاری از مردمان را در نزد خویش به همین دلیل مؤمن و مسلمان نمی دانند، و مستقیماً آنها را تکفیر میکنند!

بناً شخص زمانی نزد آنها مؤمن خواهد بود که اولاً بیشتر از صد ها سؤال ایشان را پاسخ بدهنـد، مثلاً؛ میپرسند:در مورد فلان موضوع چه نظر داری....حکم ات بالای فلان شخص چـه اسـت....ایـن

امر چه معنی میدهد....شروط این چیز چه است...تا آنکه آن شخص را گیچ میسازد، و سؤالاتی را مطرح میسازد که نزد اهل علم و فقه نیز مورد تنازع میباشد!

ابن حجر در الفتح ۴۳۹/۱۳ با نقل از غزالی رحمه الله میگوید: با طائفه آشنا شده ام که عوام مسلمین را تکفیر میکنند، و گمان شان اینست که آنها عقاید شرعی را با ادله آن نمی دانند، بناً کافر هستند، اما ایشان کسانی بودند که رحمت وسیع الله را تنگ ساخته و حصول جنت را مختص به بشارت ذمه شخص از طرف متکلمین مینمودند!

و ابن حزم رحمه الله در المحلی ۶۱/۱ میگوید: رسول ﷺ از هنگام بعثت اش تا هنگام مرگش هرگز در مورد مردم که به اسلام اقرار میکردند، و بعداً به آن ثابت میمانند، دچار لغزش نشده است، و در اسلام آوردن آنها از ایشان خواستار استدلال و تکلف نشده است، و هرگز نپرسیده است که آیا برای اسلام آوردنت دلیل داری یا خیر، که بهمین ترتیب این حکم تا امروز جریان دارد.

.تنبیه چهارم:

اگر گفته شود در صورتیکه حفظ شروط توحید برای شخص لازم نباشد، پس چگونه بداند که شروط لا إله الا الله را استیفاء نموده است، و همینطور وصف آنرا که ایمان بدون آن صحیح نمی باشد بداند، و آنرا در خود احیاء نماید؟!

میگویم: اولاً اینکه برای انجام دادن تمامی این شروط لازم نیست که همه ای آنها به نام شروط شناخته شوند، و بعداً به آن التزام صورت گیرد،که اینجا سؤال پیدا میشود، آیا شخص درینصورت میتواند بوجه مطلوب آنها را در وجودش متحقق سازد یا خیر؟ باید گفت: این امر میان شخص و الله

ﷻ میباشد، احدی بغیر از الله ﷻ حق دخل و تصرف و حق استجواب و تحقیق آنرا از شخص ندارند.

اما اگر از وی اقول و أعمال دال بر نقض شروط توحید و یا بعضی از آنها ظاهر گردید....آنگاه خود باید این را بداند که او توحید را بشکل مطلوب و لازم آن رعایت نکرده است،و یا اینکه به آن جاهل است.[٧٠].

از همین لحاظ الله ﷻ مکلفیت امر بالمعروف و نهی از منکر را برای مؤمنین شناخته است، تا دست خلاف کار و جاهل را از امور خلاف شریعت بگیرد، و اگر توانائی آنرا نداشت با نصحیت بهتر است.

اما صفت التزام به این شروط چگونه است؟

باید گفت: کفایت میکند که شخص در زندگی عادی خویش به آن التزام داشته باشد، ضد آنرا از شرك و کفر... انجام ندهد، و بخاطر الله با طواغیت بغض و کینه و دشمنی داشته باشد، و در صورت ضرورت با آنها به مقاتله و جهاد بپردازد، و لازم نیست که برای شخص گفته شود: از شروط صحت توحید کفر به طاغوت است، و صفت کفر به طاغوت هم باید، اعتقاداً، قولاً و عملاً تحقق بیآبد، همانطوریکه متذکر گردیدیم!

---

[٧٠]. زیرا تمام موارد یکه باعث کفر شخص و شرك به الله پنداشته میشود، در نصوص موجود است، اگر این طور نباشد، بناً بالای ما از طرف شریعت در آن موارد اتمام حجت نگردیده است، و در مورد که اتمام حجت نگردیده باشد، در آن موارد شخص بریء از مسئولیت است، همانطوریکه قاعده شرعی درین مورد دلالت دارد: لا عقاب و لا ثواب إلا بالنص.یعنی– بدون صراحت و دلالت نص شرعی نه ثوابی وجود دارد، و نه عذاب و مجازاتی.-مترجم-

و همینطور لازم نیست! محبت بخاطر الله و بغض و نفرت بخاطر الله... و به تنهائی الله را عبادت کردن...و انجام همه ای این امور را مسلسلاً بشکل شروط توحید قسمیکه قبلاً متذکر گردیدیم، نزد خود حفظ کرده و قدم به قدم رعایت کند!

و شاید بعضی از شروط توحید را به تفصیل برایش ذکر کنید...برایتان بگوید: من هم همینطور نزد خود فکر میکردم...ولیکن برایم بی مفهوم جلوه میکرد، و بخوبی که تو آنرا وصف کردی نتوانستم آنرا نزد خود تصور کنم.[٧١]!

.تنبیه پنجم:

و اگر گفته شود که هرگاه برخی اهل علم برای توحید این شروط هشت گانه را قائل گردیده اند، و برخی دیگر آنرا در هفت شرط منحصر ساخته اند...چه بدانیم که عالم دیگر آمده و برای آن نه شرط قائل گردد، و ما ندانیم؟!

باید بگویم: بین این اقوال الحمدلله هیچ تناقض موجود نیست، اینکه آنرا هفت یا هشت شرط بدانند...حتماً آنشخص دو شرط را در یک شرط جمع کرده است، طوریکه یکی از علماء عمل به توحید را شرط صحت آن ذکر کرده و کفر به طاغوت را بشکل منفرد ذکر نکرده بلکه آنرا جزء و

[٧١]. یک شخص از عوام مسلمانان که نبی ﷺ را زیاد دوست داشت، و زیاد صلوات بروی میگفت، و مصروف صنعت بوت دوزی بود، و در مسلک خویش مهارت زیاد نیز داشت، در حالیکه خیلی متأسف و متاثر بود، برایش گفتم: اگر رسول الله ﷺ را ببینی، برایش چه انجام میدهی..؟ با تمام سادگی یک شخص عامی برایم گفت: خوبترین بوت در جهان را برای نبی ﷺ خواهم ساخت!!

و همین نیز اسلوب ...و بی آلایشی..شیوه و طرق تعبیر محبت به رسول الله صلی الله علیه سلم میباشد! و ضرور نیست که مطابق خطوط کتابها رسول الله ﷺ را تشریفاتی دوست داشته باشیم.

داخل در عمل به توحید دانسته است...یعنی هر عمل کننده بـه توحیـد لازمـاً بـه طـاغوت نیـز کـافر باشد، و لازم نیست که هر عمل کننده به توحید به صورت جدا گانه به طاغوت کافر باشد.

و بعضی از ایشان –مانند شیخ محمد بن عبدالوهاب و اولاده ایشان رحمهم الله- کفر به طاغوت را نسبت دلالت نصوص جداگانـه و اهمیتـی کـه دارد... بگونـه ای شـرط مسـتقل ذکـر کـرده انـد، همانطوریکه امور خاص نسب بـه امـور عـام نظـر بـه اهمیـت و ضـرورت موجـود در آن بصـورت جداگانه ذکر میگردد.

همچنان شرط انتفاء شک و حصول یقین...را احیاناً جدا گانه و دو شرط ذکر میکنند، طوریکـه انتفاء شک را یک شرط...و حصول یقین را شـرط دیگـر، و الحمـد لله هـیچ تناقضـی میـان ایـن دو حالت نیست، زیرا که در هر دو شکل نفس معنی و دلالات آنـرا شـامل میباشـد، و اخـتلاف آن در تعداد شروط هیچ گونه تأثیر بالای ارزش، معانی و دلالات آن ندارد.

مگر بجز شرط موافات به توحید،که تا هنوز هیچ عالمی با آن مخالفت نکرده اند- و همه علماء موافقاً- آنرا به عنوان شرط مستقل ذکر کرده اند، و بدون شک این یگانه شرط صحت توحید است که باعث نجات صاحب آن در روز قیامت میشوند، بدلیل نصوص متعددی کـه در ایـن مـورد وارد شده است، و قبلاً متذکر گردیدیم.

از همین لحاظ ما این موارد را ضمن شروط توحید درینجا تذکر داده ایم!

آنچه قبلاً تذکر دادیم، بخش اول سؤال را پاسخ میگویـد! امـا بخـش دوم سـؤال کـه در مـورد ازدیاد شروط صحت توحید بود! باید بگویم که شرط صحت توحید نظر به دلایل شرعی و نصوص وارده در قرآن و سنت تعین میگردد، در غیر آن هیچ شـرطی بعنـوان شـرط صـحت توحیـد دانسـته نمیشود، و اگر یکی از اهل علم – و یا ما درین رساله خویش- از ذکر آن غافـل شـده باشـیم، لازم

است، بالای چنین افراد اتمام حجت شرعی صورت گیرد- یعنی ایشانرا باید ازین غفلت شان آگـاه ساخت- که شاید از نزد شان فراموش گردیده باشد. و الله تعالی أعلم.

.تنبیه ششم:

باید میان شروط صحت آحاد اعمال شرعی و شروط صحت مجموع اعمـال و دیـن فـرق قائـل گردید.

آنچه قبلاً از شروط لا إله الا الله...ذکـر کـردیم، در حقیقـت از شـروط مجمـوع دیـن و اعمـال؛ تذکر بعمل آورده ایم، اما در مورد شروط صحت آحاد اعمال تعبدی باید دو شرط را در نظر داشته باشیم:

أ- متابعت و موافقت عمل با سنت نبی ﷺ در تمام مسائل تعبدی.

چون اگر عبادت الله ﷻ از طرف شخص بشکل غیر مشروع و مسنون آن انجام شود، مورد قبول واقع نمیگردد، و برای صاحب اش باز گردانیده میشود،همانگونه که در حـدیث آمـده اسـت: «**مـن أحدث فی أمرنا هذا ما لیس فیه فهـو رد**».[۷۲]. ترجمه: هر کسیکه درین امور ما (دین مـا) چیـزی یـا امری را احداث کند، مردود میباشد.

و همچنان میفرماید: «**کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار**»،- هر امـر نـو پیـدا [در شـریعت] گمراهی اسـت، و هـر گمراهـی در آتـش جهـنم، و میفرمایـد: «**صـلوا کـما رأیتمـونی أصـلی**».[۷۳].

۷۲. أخرجه البخاری فی الصحیح.

۷۳. أخرجه ابن حبان فی مسنده.

ترجمه: همانطوریکه مرا میبینید نماز میگذارم شما نیز همانطور نماز بگذارید، و میفرماید: «**خذوا مناسککم عنی**».[[٧٤]]. ترجمه: همه مراسم دینی [عبادی] خویش را از من اخذ کنید، و غیره ادله که بیانگر وجوب اتباع و حرمت ابتداع و بطلان آن میباشد.

زیرا در عبادت اصل منع و بازداشتن بنده است از جمیع اعمال که در مورد- اباحت،جواز و جوب- آن نص وارد نگردیده باشد.

ب-اینکه بنده عمل را خالصاً برای الله ﷻ انجام داده و در آن شرک و شک و تردید را نیآمیزد، اما هرگاه عبادت موافق با سنت بوده، اما غیر خالصانه برای الله باشد، یا کسی دیگر را به آن شریک بسازد...و یا بخاطر خودنمائی و جلب خاطر و رضایت مردم..... باشد،عمل اش مردود بوده و قبول نمیگردد، طوریکه در حدیث از رسول الله ﷺ روایت است،که میگوید: «**قال الله تبارك و تعالى:أنا أغنى الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فيه معى غيرى تركته و شركه**».مسلم. ترجمه: الله تبارک و تعالی میفرماید: من غنی ترین ذاتی از شرک هستم، هر آنکه عملی را انجام بدهد و در آن عمل برای من شریک قائل گردد، او را با همان شرک اش ترک میکنم.

و در روایت دیگر آمده است، من از او بیزار هستم، و او را به همان شرک اش میسپارم.

---

[٧٤]. سنن الکبری البیهقی، جوامع الاخبار.

و از دلایل که هر دو شرط را در خود دارد، این قول الله ﷻ است: ﴿ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴾.الکهف/١١٠. ترجمه: پس هر کسی که خواهان دیدار رب خویش است، باید کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

اهل علم و تفسیر در مورد این آیه میگویند: عمل صالح آنست که موافق سنت باشد....و: ﴿ **ولا يشرك بعبادة ربه أحداً**﴾، عبارت از اخلاص در عبادت الله تعالی است.

.تنبیه هفتم:

بعضی ها به این گمان هستند، که شهادت به لا إله الا الله از بالای گوینده آن شمشیر را بر میدارد، و فرق نمی کند که گوینده آن از هر نوع بوده و در هر حالت و صفت قرار داشته باشد، و برای این استدلال خویش به قصه اسامه بن زید ﷺ استناد میکنند، هنگامیکه او مردی را بعداز گفتن لا إله إلا الله به قتل رسانید، اما نبی ﷺ شدیداً وی را سرزنش کرد.

همانطوریکه در صحیح مسلم از أسامه بن زید روایت است، که گفت: «**بعثنا رسول الله** ع **إلى الحرقة، فصبحنا القوم فهزمناهم، ولحقت أنا و رجل من الأنصار رجلا منهم ، فلما غشيناه قال: لا إله إلا الله ، فكف الانصارى عنه ، فطعنته برمحى حتى قتلته ، فلما قدمنا بلغ النبى** ع **فقال: يا أسامة أقتلته بعد ما قال: لا إله إلا الله، قلت: كان متعوذاً ، فما زال يكررها حتى تمنيت أنى لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم**». ترجمه: رسول الله ﷺ مرا به سریه بسوی الحرقه، که اقوام جهینه در آنجا سکونت داشتند، فرستاد، در آنجا صبح کردیم و بعداز آن بالای آن قوم حمله کرده و آنها را شکست دادیم، در آن هنگام من و مردی از انصار باهم شخصی را تعقیب کردیم، و چون او را دریافتیم آنشخص به: لا إله إلا الله اقرار کرد، انصاری او را نکشت، اما من او را با نیزه خویش زدم تا آنکه او را کشتم، زمانیکه

برگشتیم، این حادثه را بر نبی ﷺ حکایت کردیم، او گفت: ای اسامه آیا او را بعداز آنکه لا إله إلا الله گفت، کشتی؟ گفتم: او-در حقیقت از مرگ- پناه میخواست، اما نبی ﷺ همیشه این گفته اش را تکرار میکرد، تا جائیکه تمنی کردم ای کاش که قبل از آنروز اسلام نمی آوردم.

همچنان در روایت صحیح دیگری از مقداد بن أسود آمده است، که گفت: «**یا رسول الله أرأیت إن لقیت رجلاً من الکفار فقاتلنی فضرب إحدی یدی بالسیف فقطعها ثم لاذ منی بشجرة فقال: أسلمت لله، أفأقتله یا رسول الله بعد أن قالها؟ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لا تقتله، قال: فقلت یا رسول الله إنه قد قطع یدی ثم قال ذلک بعد أن قطعها أفأقتله؟ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لا تقتله فإن قتلته فإنه بمنزلتک قبل أن تقتله، وإنک بمنزلته قبل أن یقول کلمته التی قال**».[[٧٥]]. ترجمه: یا رسول الله اگر من با مردی از کفار مواجه شوم، و با من به مقاتله بپردازد، و یک دست من را قطع نماید، بعداً من بکمک درختی دوباره سر پا ایستاده شوم، آنوقت او بگوید: بخاطر الله اسلام آورده ام، آیا او را بعداز این قول اش بکشم؟ نبی ﷺ گفت: او را نکش! گفتم: یا رسول الله او یکی از دستان مرا قطع کرده است، و پس از قطع آن این کلمه را میگوید،رسول الله ﷺ گفت:او را نکش! اگر او را بکشی او به منزله تو پیش از آنکه او را بکشی خواهد بود، و تو به منزله وی قبل از آنکه او آن کلمه را گفته باشد، خواهی بود.

قول رسول الله ﷺ: «**فإن قتلته فإنه بمنزلتک قبل أن تقتله، بمنزلته قبل أن یقول کلمته التی قال**». به این معنی است، که آنشخص قبل از آنکه او را بکشی، با ادای کلمه شهادت به مانند تو معصوم الدم میگردد، و اگر باوجود آن تو او کشتی در آنصورت تو به مانند حالت قبل از ادای کلمه شهادت توسط آنشخص -جهت قصاص- مباح الدم میشوی، و این قول رسول الله ﷺ: «**إنک**

---

[٧٥]. أخرجه البخاری فی صحیحه:٤٠١٩.

بمنزلته»، یعنی- تو به منزله او هستی... اکثراً درست تفهیم نمیگردد، طوریکه بعضـی غـلات دریـن مسئله او را به مفهوم: تو بمنزله او در کفر هستی...تعبیر میکنند،که صحت آن بعید به نظر میرسد.

اگر گفته شود، که نبی ﷺ اسامه را در بدل کشتن آن مرد بعداز گفــتن لا إلــه الا الله چرا قصاص نکرد؟!

در جواب میگویم: به دلیل اینکه اسامه درین کـار خـویش تأویـل داشـت و بـه حکـم شـریعت جاهل بود، و این را از جمله خطاء ها و لغزش هایش محسوب میکنیم، در حالیکه مقداد بعداز آنکه از نبی ﷺ سؤال کرد، و جواب خود را نیـز دریافـت نمـود، از معـذورین بـه جهـل و تأویـل دانسـته نمیشود،زیرا نبی ﷺ برای او دوبار حکم را تکرار کرد، و بعداً به تاکید گفـت: اگـر تـو ایـن کـار را انجام بدهی به منزله او قبل از گفتن شهادت توحید خواهی شد.

این و غیره نصوص دلالت به آن دارد، که هرگاه کافر محارب در هنگام جنگ و غیـر آن ... لا إله الا الله بگوید، شمشر از سرش برداشته میشود، و خون و مالش مصئُون میگردد.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: میان مسلمانان درین اختلاف نیست، کـه هرگـاه حربـی در هنگـام قتال، و دیدن شمشر های برهنه، به گونه مطلق و یا مقید اسلام بیآورد، اسلام اش صحیح بوده و توبه اش از کفر قبول میگردد، اگر چه حالات و ظواهر نشاندهنده ای خـلاف آن و تکـذیب بـاطنی اش باشد.

لیکن آن مواردی را که قبلاً بیان کردیم، آیا فقط باعث برداشتن شمشر از بالای گوینـده لا إلـه إلا الله میگردد و یا صرفاً کسی که در همان حالت و وصف قرار گیرد؟!

در جـواب میگـویم: بلـی! تنهـا در همـین مـورد باعـث برداشـتن شمشـیر از بـالای صـاحبش میگردد...از همین جهت به ذکر حـالات میپـردازیم کـه باعـث برداشـتن شمشـیر از بـالای شـخص نمیگردد، اگر چه لا إله الا الله گفته باشد.

حالت اول: مرتد که ارتداد اش شدید و غلیظ باشد

و آن کسی است که در پهلوی ارتدادش حارب الله و رسول او و مؤمنین باشد، و یا اینکه بیشـتر از دوبار مرتد شده باشد، درینصورت کفرش بالای کفر...خواهد بود یعنی در کفرش زیادت بعمـل میآید، و بدلیل عدم تضمین هدایت او از جانب الله ﷻ توبه اش نیز پذیرفته نمیشود، و نه از او طلـب توبه میگردد،اگر چه توبه کند، و بـا صـدای بلنـد، لا إلـه الا الله بگویـد، توبـه اش قبـول نگردیـده و شمشیر و حد قتل از بالایش برداشته نمیشود.

الله ﷻ درین مورد میفرماید: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴾.آل عمران/٩٠.

ترجمه:کسانیکه بعد از ایمانشان کافر میشوند و آن گـاه بـر کفـر خـویش میفزاینـد (و در ایـن راه اصرار میورزند) هیچ گاه توبه ای آنان (بعد از گذشت فرصت که از روی ناچاری یا در آسـتانه ای مرگ صورت میگیرد) قبول نمی شود، و ایشان به حقیقت گمراهند.

و میفرماید: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴾.النساء/١٣٧.

ترجمه: بیگمان کسانیکه ایمان میآورند و سپس کافر میشوند، و باز هم ایمـان مـی آورنـد و بـار دیگر کافر میشوند و سپس به کفر خویش می افزایند (و با کفر چشم از جهان می پوشند، واقعاً

کارشان جای شگفت است و) هرگز الله ایشان را نمی بخشد و راهی (به سوی بهشت) بدیشان نمی نماید.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: *الله سبحانه خبر داده است، که هرگاه کسی بعداز ایمان کافر میشود و بسبب آن در کفر خود زیادت بوجود میآ ورد، توبه اش قبول نمیگردد، زیرا در قبول توبه میان کفر اضافی و کفر عادی فرق وجود دارد، و باید شخص بداند که اولی در قبول توبه به مانند دوم نیست و توبه صاحب آن پذیرفته نمیشود، و هر آنکه به این امر مخالفت نماید، در حقیقت با قرآن مخالفت نموده است.*

و در صحیح بخاری از انس بن مالک ﷺ روایت است، که میگوید: «**أن رهطاً من عُكل ثمانية قدموا على النبى صلى الله عليه وسلم، فاجتووا المدينة، فقالوا: يا رسول الله أبغنا رِسْلاً، قال: ما أجد لكم إلا أن تلحقوا بالذود، فانطلقوا فشربوا من أبوالها وألبانها حتى صحوا وسمنوا، وقتلوا الراعى واستاقوا الذود، وكفروا بعد إسلامهم. فأتى الصريخ النبى صلى الله عليه وسلم، فبعث الطلب، فما ترجل النهار حتى أُتى بهم فقطع أيديهم وأرجلهم ثم أمر بمسامير فأحميت فكحلهم بها وطرحهم بالحرة يستسقون فما يسقون حتى ماتوا**».[۷۶]. ترجمه: گروهی از قبیله عکل که هشت نفر بودند، نزد نبی ﷺ آمدند، لیکن اقامت در مدینه را دوست نمیداشتند، و گفتند: یا رسول الله برای ما شیر آماده کن، رسول الله گفت:برای شما نمی توانم شیر آماده کنم، مگر آنکه به گله گاه شتران بروید، آنها بدانجا رفتند و از شیر و ادار شتران نوشیدند، تا آنکه صحت مند گردیدند، آنگاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند، و بعد از اسلام آوردن کافر شدند، سپس کسی فریاد کنان نزد رسول الله ﷺ آمد، نبی ﷺ گروهی را به تعقیب ایشان فرستاد و آفتاب هنوز بلند نشده بود که آنها را آوردند، آن حضرت فرمود، که دست و پای ایشان را قطع کنند، و سپس دستور داد، که میل کشیده شوند،

---

۷۶. أخرجه البخاری فی صحیحه:۳۰۱۸.

و میل ها داغ کرده شد، و بر چشمان شان کشیده شد، و آنها را به حره- سنگزار مدینه- انداختند، در حالیکه ایشان آب میطلبیدند، برایشان آب داده نشد تا آنکه مردند.

دیده میشود که آنها بعد از ارتداد خویش به قتل و چپاول اموال عامه مسلمانان نیز پراختند...و با این عمل خویش در کفر خود زیادت را بوجود آورده اند.

همینطور در بخاری از أنس بن مالك ﷺ روایت است که میگوید: «**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح وعلى رأسه المغفر، فلما نزعه جاء رجل فقال: ابن خطل متعلق بأستار الكعبة، فقال: اقتلوه** ». ترجمه: رسول الله ﷺ در حالیکه کلاه آهنی بسر داشت داخل مدینه گردید، هنوز آنرا از سر خود کاملاً بر نیآورده بود، که مردی نزدش آمده و گفت: ابن خَطل خود را به پرده های کعبه آویزان کرده است، نبی ﷺ گفت: او را بکشید!

و معنی قول آنشخص: «**متعلق بأستار الكعبة**»، اینست که او توبه نموده و امان میخواهد...اما باوجود آن توبه اش پذیرفته نشده و این عمل اش برایش هیچ منفعتی هم نرسانید، و همچنان از امنیت و مصئونیت که نبی ﷺ برای همه اهل مکه اعلان نموده بهرمند نگردید، و خاصتاً که او داخل مسجد الحرام نیز گردیده بود- که بصورت خاص قتال در آنجا حرام میباشد- و دلیل آن هم این بود که وی علی الرغم ارتداد و التحاق اش با مشرکین، مرتکب دشنام و قتال بر نبی ﷺ نیز گردیده بود!

و همینطور با مقیس ابن ضبابه و ابن سرح و غیره کسانیکه بر علاوه ارتداد شان در حرب با الله و رسول الله ﷺ و مؤمنین قرار داشتند، عین معامله صورت گرفت.

ابن تیمیه در فتاوی خویش ۱۰۳/۲۰ میگوید: *باید میان مرتد یا ارتداد مجرد که از صاحب آن طلب توبه میشود، یا اینکه به حد کشته میشود، و مرتد یا ارتداد مغلظه که صاحب آن بدون طلب توبه کشته میشود فرق قائل گردیم.*

اما در مورد آنانکه قبل از دست یافتن مسلمانان بر او، توبه کرده و اسلام بیآورد،و خود را برای مسلمانان تسلیم کند، راجح اینست که توبه او پذیرفته میشود، بدلیل فرموده الله ﷻ: ﴿ **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** ﴾.المائدة/۳۳،۳۴.

ترجمه: جز این نیست جزای کسانیکه (بر حکومت اسلامی میشورند و بر احکام شریعت می تازند و بدین وسیله) با الله و رسول اش می جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می زنند، این که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند، یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود، و یا اینکه (در برابر قطع طریق و تهدید،تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند، این رسوائی آنان در دنیا است و برایشان در آخرت مجازات بزرگی است؛ مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده ای خود پشیمان شوند و توبه کنند، چه بدانند که الله دارای مغفرت و رحمت فراوان است (بدیشان رحم کرده و ببخشد).

در آنجا الله ﷻ توبه شخص را قبل از دست یافتن مسلمانان به او ازین حکم مستثناء گردانیده است.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: الله ﷻ میان توبه شخص قبل از دست یافتن مسلمانان به او و بعداز آن فرق گذاشته است، زیرا هرگاه حدود اختیار شخص به دست سلطان بیآ ید، تطبیق آن بر او واجب بوده و هیچ عفو و درگذشت و یا شفاعتی بر حالش تأثیر گذار نیست، بر خلاف قبل از رسیدن این امر بدست سلطان، اما توبه شخص قبل از دست یافتن لشکریان اسلام به او توبه اختیار است، و توبه بعد از آن توبه اکراه و اضطرار، که این توبه به منزله توبه فرعون حین غرق شدنش میباشد، و یا توبه امت های گذشته هنگامیکه عذاب الله بالای آنها نازل شده بود، و توبه کسیکه در هنگام مرگ قرار داشته باشد، که میگوید: من الآن توبه کردم، بدون آنکه صحت گفتار خویش را بداند، و محض آنرا جهت رهائی از حد واجب التطبیق بالا یش میگوید، و اگر چنین شود، یعنی- توبه بعد از دست یابی لشکریان اسلام به او نیز پذیرفته شود، باعث اسقاط جمیع حدود شرعی گردیده و دروازه های فساد باز میگردد.

.اگر گفته شود: زمانیکه توبه شخص قبل از دست یابی مسلمانان به او حق الله و حق بنده هر دو را ساقط بسازد، آیا این امر نیازمند تفریق و تفصیل میباشد یا خیر؟!

در جواب باید بگویم: از مجموع اقول موافق ادله شرعی راجح اینست که، هرگاه شخص مرتد داخل حرب گردد، اما قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، این توبه او باعث اسقاط حق الله و حقوق بنده گان هردو میگردد، و سنت ابو بکر ﷺ و اصحاب همراه اش در جنگ علیه مردتدین نیز همین بود، یعنی آنعده از محاربین توبه خویش را اعلان کرده و به سوی حق و سمع و اطاعت تمایل نشان دادند، توبه ایشان را پذیرفت، اما باوجود این همه ابوبکر از یشان خواستار فدیه آن تعداد مسلمانانی شد که بدست آنها کشته شده بودند، درین هنگام عمر ﷺ برایش گفت: آنها- یعنی کشته شده گان مسلمان- در راه الله جنگیدند، پس پاداش خویش را نیز از الله تعالی بدست

میآورند، و تو نباید ازینها فدیه اخذ نمائی ....که سایر صحابه نیز به رأی عمر نظر دادند، و ابوبکر آنرا پذیرفت.

و هرگاه محارب مسلمان باشد-لیکن به عمل محاربت و قطاع الطریقی بپردازد- و قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، درین حالت فقط حق الله یعنی حد قطاع الطریقی از بالایش ساقط گردیده، اما حق العبد بجای خویش باقی میماند؛که درینصورت هرگاه مرتکب قتل شده باشد، به قصاص آن کشته میشود، و اگر مال کسی را ربوده باشد، باید آنرا به صاحبانش باز گرداند، مگر اینکه مورد عفو قرار گیرد.

حالت دوم: زندیق

زندیق: عبارت از منافق ایست که کفر خویش را اظهار میکند، طوریکه بالایش-با بینه قاطعه- اقامه حجت گردد، و از او طلب توبه شود، اما او از آن انکار کند.

قول راجح در مورد زندیق اینست که او بدون طلب توبه کشته شود- اگر چه تظاهر به اسلام کند و لا إله الا الله بگوید- زیرا طلب توبه از شخص در یک مورد خاصی صورت میگیرد، که شخص به سبب آن کافر شده است، اما زندیق به هیچ یک از احکام اسلام اعتراف ندارد، پس از چه امری از وی استتابت صورت گیرد؟!

الله ﷻ درین مورد میفرماید: ﴿ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴾.التوبة/٥٢.

ترجمه: بگو! آیا در باره ای ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت) ولی ما در باره ای شما چشم به راه هستیم که یا الله (در این جهان یا

آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (ذلت و خواری نصیبتان سازد) پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) الله باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: *اهل تفسیر در مورد: ﴿أَوْ بِأَيْدِينَا﴾ میگویند: یعنی هرگاه شما آنچه از-کفر- در قلب هایتان است ظاهر بسازید، به دست ما کشته خواهید شد.*

و این به مانند آنست که بگوئی:عذاب آن نفاق و کفری که شما در قلب های خویش پنهان کرده بودید، همانا قتل شما بدست های ما است، اگر چه منافق توبه اش قبل از ظاهر گردیدن نفاق و زندیقیت اش قبول میگردد، اما بعداز ظاهر گردیدن نفاق از وی این امکان وجود ندارد، تا منتظر آن باشیم که از جانب الله تعالی بالای آنها عذابی نازل گردد، یا اینکه بدست ما کشته شود، زیرا در صورتیکه منافق کفرش را اظهار کند هر یک از ما میخواهد تا او را بهمان جزایکه الله ﷻ وعده نموده است برساند، هرچند توبه خویش را به ظاهر ترین وجه اش ظاهر سازند!

اما در عین حالیکه نفاق ایشان آشکار باشد و ضد آن نیز موجود گردد، هیچ راهی برای جهاد با منافقین وجود ندارد!! طوریکه هرگاه از یک منافق کفرش به اثبات برسد، اما در عین حال به اسلام اقرار داشته باشد، و آنرا از خود ظاهر گرداند، این اسلام در –ظاهر حکم شریعت- برایش منفعت رسانیده و جهاد را با ایشان نا ممکن میگرداند.

همانطویکه ابن قیم در زاد المعاد میگوید: اینجا قاعده ای وجود دارد که مردم را باید نسبت به آن آگاهی داد، و آن اینکه شارع توبه کافر اصلی را از کفرش به شرطی قبول میکند که ظاهر بوده و مناقض آن قوی تر از اسلامش نباشد، از همین لحاظ عمل نمودن به اسلام سبب عصمت خون و عدم عمل به اسلام سبب انتفاء عصمت خون میگردد، اما زندیق آنست که آنچه را سبب اباحت خونش میگردد خود اظهار میکند، یعنی کفر خود را اعلان مینماید، و اظهار توبه و اسلام اش -

بعداز دست یافتن مسلمانان به وی- نظـر بـه دلایـل قطعـی سـبب زوال کفـر و اباحـت خـون از وی نمیگردد.

و تعجب از آن میکنیم! که امروز چگونه اظهار اسلام به زبان را دلیل عـدم اباحـت خـون بـرای آنانی قرار میدهند، که تمام حالات و صفات زندیق در وجودش متحقق گردیـده و بـار هـا و بارهـا ازیشان تکرار نیز شده است،و هر باریکه اسلام را از خود ظاهر میسازند، برای اسلام توهین میکننـد، و اسلام را رسوا میسازند، و در کل با این کـار خـویش باعـث وارد گردانیـدن طعـن بـر پیکـر دیـن میشوند، با وجود آنکه محرمات الله را در نظر نمیگیرد، و فرائض را بالای خویش فرض نمـی دانـد، و غیره ادله دیگر...؟!

که با در نظر داشت این حالات برای هیچ عـالم شایسـته نیسـت کـه در حکـم قتـل چنـین افـراد توقف نمایند...و ادله قطعی و واضح که در بیان حکم چنین اشخاص وارد گردیده اسـت، و بیـانگر بطلان و عدم صحت اقوال مدافعین آنها میباشد، بیان نکنند.

و همچنان ادله شرعی دلالت بر آن دارد، که توبه زندیق بعد از آنکه در مقابل تطبیق حـدود الله قرار گیرد، باعث عصمت خونش نمیگردد، زیرا قـول الله کـه میفرمایـد: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا﴾، نـزد سـلف در قسمت: أو بأيدينا، به مفهوم کشتن شان است، و آن در صـورتیکه آنچـه در قلـب هـای شـان اسـت ظاهر گردد، و این بمانند، آنست که بگوئی: عذاب که بدست مسلمانان الله آنرا وعده کـرده اسـت، بجز از کشتن آنها چیزی دیگر نمیباشد، زیرا قبول توبه ایشان بعداز قـرار گـرفتن در معـرض تطبیـق حدود الله باعث آن میگردد، که مسلمان دیگر در انتظار این نباشد، تا الله بدست ایشان بالای زنادقـه مصیبتی را نازل کند، در حالیکه مطابق وعده الله همه ای ایشان منتظر اصابت عـذاب از جانـب الله و

مسلمانان میباشند، واگر قبل از آشکار شدن کفر شان حقیقاً اسلام بیآورند، و آنرا ظاهر سازند، این وعده ساقط میگردد، زیرا وصف منافق و زندیق از بالایشان برداشته میشود.

.حالت سوم: دشنام دادن به رسول الله ﷺ:

هرگاه ارتداد شخص از جهت دشنام دادن به نبی ﷺ باشد، بدون آنکه از وی طلب توبه گردد، تنها به سبب همین نوع کفرش کشته میشود، ولی اگر از کفرش توبه کند- و درین توبه خویش صادق نیز باشد- بالای وی حد دشنام دادن باقی میماند، و حد انبیاء فقط کشتن شخص است، و هیچ احدی دیگر حق شفاعت امری را در حدود انبیاء ندارد و این امر نیز خاص رسول الله ﷺ میباشد.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: از مرتد به سبب ارتدادش طلب توبه میشود،اما رسول الله ﷺ و اصحابش دشنام دهنده را بدون طلب توبه میکشتند، چون میدانستند که کفرش خیلی شدید است، و قتل را تنها وسیله تلافی آن و أولی بر هر نوع مجازات برایش میشناختند.

و اگر قتل شخص بسبب دشنام دادن نبی ﷺ باشد و یا بسبب کفرش ازین جهت هر یک به صورت جداگانه حدی از حدود شریعت است، و مجرد قتل یک کافر و محارب نیست، زیرا نظر به دلایل که قبلاً از احادیث متذکر گردیدیم، این نوع کفر یک نوع جنایت زاید بر کفر مجرد و محاربت شخص میباشد، و همچنان نبی ﷺ و اصحابش امر به قتل آنها کرده است....و حد قتل درین نوع جنایت بدلالت سنت و اجماع ثابت شده است.

این مختصر مفید احکام درین مورد بود، و اگر جهت قناعت بیشتر خویش درین مورد به تفصیلات و ادله بیشتر ضرورت دارید به کتاب ما، «**تنبیه الغافلین إلی حکم شاتم الله و الدین**» مراجعه نماید، و اگر درین هم قناعت نکرد، برای مزید به مفصل ترین کتاب که درین مورد نوشته

شده یعنی، «**الصارم المسلول علی شاتم الرسول**»، از شیخ الاسلام ابن تیمیه مراجعه نماید، زیرا شیخ رحمه الله به درستی حق بیان این موضوع را به کامل ترین وجه آن اداء نموده است.

.حالت چهارم: آنکه بالایش حد کشتن واجب گردد:

آنکه بالایش حد قتل بعنوان قصاص شخص دیگر و غیره امثال این امور....واجب گردد، آنشخص به حد از حدود الله کشته میشود، مگر اینکه اولیاء مقتول او را عفو نمایند، منظور ما از گفتن این موضوع اینست که اگر جانی قبل از کشته شدنش، لا إله الا الله بگوید، این امر باعث برداشتن شمشیر و یا حکم قتل از بالایش نمیگردد.

همچنان بر علاوه این موارد سایر حالات دیگر نیز است که باعث برداشتن شمشیر از بالای گوینده شهادت توحید لا إله الا الله نمیگردد، اینجا میخواهم به صورت مختصر به این موارد اشاره داشته باشم، تا برای خواننده این امر گنگ و پنهان باقی نماند، بناً پیشنهاد میکنم تا حدیث أسامه بن زید را که قبلاً متذکر شده ایم، خوانده شود، زیرا جمیع حالات و اشخاص که این حکم بالایش صدق میکند در آن موجود است ... و داخل این حکم میگردند.- و الله تعالی من وراء القصد و هو الهادی إلی سواء السبیل.

.مثال کلمه شهادت توحید در قرآن کریم:

قبل ازینکه با خواننده محترم الله حافظی کنیم...به یک مبحث مختصر دیگر خویش راجع به لا إله الا الله...و فضلیت آن...که در قرآنکریم آمده است میپردازیم.

الله ﷻ میفرماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾.إبراهيم/۲۴.

ترجمه: آیا ندیده ای که الله چگونه برای کلمه طیبه مثل درخت طیبه و پاک را میزند که تنه ای آن (در زمین) استوار و شاخه هایش در فضا (پراکنده) باشد، بنا به اراده و خواست الله هر زمانی میوه ای خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد)، و الله برای مردم مثلها می زند تا آنکه پند گیرند.

و این مثالی است که الله تعالی برای بنده گان خویش زده است تا آنرا بشنوند، در باره اش فکر کنند، دقت نمایند، و ارشادات و مرام آنرا درک نمایند...و از ارشادات که این مثال عظیم آنرا افاده میکند:

۱) پاکی عطاء و بخشش: طوریکه این درخت پاک بجز پاکی نمی بخشد، و ثمر آن جز پاک نیست...آنچه در سایه اش قرار دارد پاک است و برگ هایش از پاکی سخن میگوید...در زیبائی های خویش پاک است،و آن درخشش و جمال که بشکل طبیعی در اطراف آن قرار دارد به پاکی خود این کلمه، پاک است ... ثمر و بخشش کلمه توحید...بلکه همه ای کلمه توحید برای صاحبش بجز پاکی و خوبی-خوبی دنیا و آخرت- نمی بخشد.

این کلمه ایست که برای صاحبش زندگی را با مفهوم میگرداند، و ارزش آنرا برایش میفهماند..زیرا دنیا بدون لا إله الا الله هیچ قیمت و ارزش ندارد و هیچ هدف شریفی را دنبال نمیکند... زمین خشک و بی حاصلی خواهد بود که نفرین هر رونده ای بالای خویش را در خواهد یافت.

۲) همینطور این درخت دارای ثبات ریشه در زمین میباشد، که در طول تاریخ هیچ باد و بارانی..و هیچ زمان و ایامی.. بالای آن تأثیر نگذاشته است، بلکه این زمان و ایام باعث ازدیاد ثبات و رسوخ و عمق و بلندی آن شده است، همینطور کلمه توحید ریشه های خویش را در قلب مؤمن مؤحد فرو میبرد..اما از حیث زمان و تاریخ این کلمه قبل از وجودش در قلب اش موجود میباشد... این کلمه ایست که در زمین انبیاء و رسل و مجاهدین آنرا با عرق و خون و جهاد ...و هر چیز قیمی و نفیس خویش آبیاری و تغذیه میکنند.

۳) این کلمه به اندازه ثبات و عمق ریشه هایش بخشش میکند، و به همان اندازه به سوی آسمان بلند میرود..تا آنکه همه ریشه های این شجره طیبه در سراسر زمین امتداد یافته و شاخه های آن بزرگ میشود، و به هر اندازه ای که غذا و آب زیاد در خود جذب نماید.... بخشش اش نیز در هر زمان بیشترین،بهترین،زیباترین و بلند ترین ارزش های بوده که در مرتفع ترین نقطه آسمان قرار میداشته باشد... میوه و ثمر آن بنظر بیننده پاک بنظر میرسد، و شاخ و برگ آن بجز از غذاء و آب و خاک پاک تغذیه نمیشود!

این گونه است شهادت توحید...که به انداز ثبات و عمق ریشه های خود در قلب مؤمن، آثار و فروعات آن در جوارح و اعمال و اقوال اش ظاهر میگردد، و بخشش بنده برای این شجره طیبه....به شکل نهایت انقیاد بدنی بسوی طاعت و عبادت الله واحد، و تمثیل تعالیم شریعت غراء مشاهده میشود.

تا آنکه شهادت توحید به تمام معنی در قلب مؤمن آرامش و تمکین پیدا کرده و ریشه های آن در قلب به اندازه پهن شود که همه جوارح و اندام هایش را با خود بپیچاند...و تا آنکه همه بدن و جوارح وی توحید گردد- توحید حرف بزند، توحید عمل کند و بسوی توحید دعوت کند....و بجز توحید و خدمت به آن هیچ کار دیگری نکند-.

اما هرگاه توحید در قلب ضعیف گردد، و حرکت برای ریشه های آن در جمیع اطـراف قلب- بسبب گناه و معصیت- دشوار شود، فرمان دهی آن بـر سـایر جـوارح نیـز ضـعیف میگردد...تا جائیکه اگر یکی ازین افراد را -که بضعف توحید در قلب- گرفتار شده اند، ببیند! به اندازه وزن یک ذره ای هم عمل خیر انجام نمیدهند، همانطوریکه در حدیث نیز آمده است.

پس اطاعت و انقیاد جوارح از قلب با زیاد و کم و قوی و ضعیف شـدن توحیـد در قلـب زیاد و کم و قوی و ضعیف میگردد!

که بر اساس همین دلیل و غیره نصوص...اهل علم به زیاد شـدن و کـم شـدن ایمـان و یـا ضعیف و قوی گردیدن آن در قلب بر حسب انعکاس آن در اعمال و اقوال شخص قائـل هستند، یعنی هرگاه با طاعـات و عبـادات تغذیـه و کمـک شـود ایمـان نیـز قـوی و زیـاد میگردد، اما هرگاه با نافرمانی ها و گناهان تغذیه شود ایمان به همان اندازه ضعیف و کـم میگردد، و ریشه هایش در قلب و جوارح می خشکت!

٤) قسمیکه میوه ها و فروعات شجره طیبه تأثیر ایجابی و سلبی بعمق و ثبـات ریشـه هـای آن در زمین دارد، همانطور استحکام ریشه در زمین نیز تـأثیر مسـتقیم بـالای طـراوت و تـازه گی شاخ و برگ درخت دارد...و هرگاه آفتاب و هوای تازه از بـالای بـرگ هـا و سـاقه های آن، و آب و غذا از ریشه هایش دور گردد، تأثیر مسـتقیم و دو جانبـه بـالای هـر دو بخش درخت خواهد داشت، یعنی با خشک شدن ریشـه هـا، سـاقه و بـرگ آن همچنـان خشک میشود، و برعکس با خشک شدن ساقه و برگ، ریشه نیز ضعیف و نابود میگردد.

پس فکر کنید! اگر این درخت با آبهای آلوده و ملوث تغذیه شود، طعم میـوه و ثمـر آن چگونه متغیر و بد میشود...و بر عکس اگر با آبهای پاک و مواد مفید تغذیه شـود...و آب

و هوای تازه بر آن قطع نگردد...چگونه خواهد بود؟! خواهید دیـد! کـه طعـم و بـوی آن خیلی خوش و بهتر شده است...و همین طور ریشه های آن نیـز زیـاد و قـوی و مسـتحکم میگردد.

همین طور ایمان و توحید نیـز در قلـب متـأثر میگـردد، و سـایر اعضـاء را متـأثر میسـازد، یعنی- به اندازه قوت و ضعف ایمان در قلب بـالای سـایر اعضـاء و جـوارح تـأثیر گـذار میباشد، و همچنان قلب نیز از اعمال این جوارح مساویاً متاثر میشود...هرگـاه ایـن اعمـال همواره اطاعـت و عبـادت و اعمـال حسنه باشـد، سـبب قـوت ایمـان و توحیـد در قلـب میگردد، اما هرگاه این اعمال همه گناه و معصیت باشد، باعـث ضـعف ایمـان گردیـده و آثار آن به اندازه همان نافرمانی و گناه به سایر جوارح امتداد میآبد...بناً قلب متأثر میشـود و متأثر میسازد!

و این دقیقاً هدف همان قاعـده شـرعی مسـنون کـه نصـوص زیـادی بـه آن دلالـت دارد میباشد، یعنی: ظاهر با باطن همواره در ارتباط بوده و هریکی از دیگرش متأثر میگردد-

همانطوریکه از نبی ﷺ روایـت شـده اسـت کـه میگویـد: «**ألا و إن فی الجسـد مضـغة إذا صلحت صلح الجسد کله، و إذا فسدت فسد الجسد کله، ألا و هی القلـب**».[٧٧]. ترجمـه: آگاه باشید! که در جسم پارچه گوشتی است، که اگر صالح و نیکو گردید، وجـود همـه صالح و نیکو میگردد، و هرگاه فاسد شد وجود همه فاسد میگـردد، آگـاه باشـید کـه آن قلب است.

---

[٧٧]. أخرجه البخاری فی الصحیحه:٥٢، و مسلم برقم:١٥٩٩.

و میفرماید: «**إن العبد إذا أخطاء خطيئة- وفی رواية- إذا أذنب ذنباً، نكتت فی قلبه نكتةٌ سودا، فإذا نزع و استغفر و تاب سُقِل قلبه، و إن عاد زيد فيها حتى تعلو قلبه، و هو الران الذی ذكر الله: ﴿كلاَّ بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون﴾**».[٧٨].

ترجمه: هرگاه بنده خطاء ای را انجام میدهد، و در روایت دیگر –هرگاه گناهی را مرتکب میشود- در قلب وی یک نقطه ای سیاه گذاشته میشود، اگر از آن کار دست بکشد و توبه و استغفار نماید، قلب اش از آن نکته پاک میگردد، و اگر دوباره به آن عمل–و سایر آن- بازگشت نماید، این نقطه ها افزایش یافته تا آنکه همه قلب را فرا میگیرد، و این دقیقاً همان رَان–تاریکی و زنگار- است که الله ﷻ آنرا ذکر نموده است: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.المطففين/١۴.

ترجمه: هرگز هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پست و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده (و تاریک) کرده است، (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است).

و همچنان میفرماید: «**الفتنُ على القلوب كالحصير عوداً عوداً، فأی قلبٍ أشربها نُكتت فيه نكتةٌ سوداء، وأی قلبٍ أنكرها نُكتت فيه نكتة بيضاء.**».[٧٩]. ترجمه: فتنه های و معاصی در قلب ها به مانند حصیر بافته بافته پیش میرود، که هر قلبی از آن تأثیر پذیر گردد، در آن نقطه ای سیاهی پدید میآید، اما هر قلب که آنرا نپذیرد، در آن نقطه ای سفید بمیان میآید...

---

[٧٨]. صحيح سنن الترمذی:٢۶۵۴.

[٧٩]. أخرجه مسلم فی الصحيحه.

پس باید دقت نمود که قلب چگونه بالای سایر جوارح تأثیر گذار میباشد، همانطوریکه در حدیث گذشت،و همچنان چگونه ارتکاب هر عمل سوء و یا گناهی بالای قلب تـأثیر میگذارد، طوریکه در دو حدیث آخر آمده است.

و این موضوع همچنان بطلان و فساد عقیده اهل تجهم و ارجاء را آشـکار میسـازد، آنجـا که عدم تأثیر پذیری اعمال جوارح را بالای قلب مطرح میسازند، و جسم و قلب را از هم جـدا میداننـد، بـه ایـن معنـی کـه هر گـاه در ظـاهر شـخص کـافر آشـکار و صـریح باشد...میپندارند که باطنش به ایمان مطمئن است...یعنی- ظاهرش کافر و باطن اش مؤمن میباشد!

بناً کفر نزد ایشان فقط یک امر واحد میباشد، و آن عبارت از تکذیب و کفر قلبی اسـت، و یا برای اثبات این کفر و تکذیب شخص دلالت صریح قولی... موجود میگردد!

و این یک قول خبیث و باطل و مردود به عقل و نقل میباشد...کـه اهـل علـم ایشـان را بـه شدید ترین الفاظ گمراه و مذهب شان را باطل خوانده و انصار و یاری دهنده گـان آنهـا را انصار طواغیت خوانده اند.

۵) همچنین از خصائص این شجره طیبه مبارکه که برای توحید مثال زده شـده اسـت...ثمـر دهی دائمی آن ساعت به ساعت و لحظه به لحظه...میباشد، و به مانند سایر اشجار موسمی نیست! که در فصل خویش ثمر دهد و در بقیه فصول ثمر دهی آن متوقـف باشـد....بلکـه همواره و در تمام فصول، هر روز هر ساعت ثمر میدهد... ﴿تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾.ابراهیم/۲۵، ترجمه: و آن درخت پاک و زیبا همواره به اذن الله میوه های خوش و پاک میدهد.

همچنان شهادت توحید لا إله إلا الله... دائماً برای صاحب اش در همه اوقات خیر و ثواب میبخشد..و مانند، سایر عبادات چون نماز و روزه و حج و زكات نیست كه ثواب آن محدود به وقت و زمان معین باشد!

بلکه همواره در حضر و سفر، صلح و جنگ، ولاء و براء، در تنهائی و با دیگران ...در حال اجرای اعمال باشد و یا در خانه خویش نشسته و یا در مکان دیگری باشد...همیشه او را بسوی سخن و موقف درست رهنمائی و هدایت میکند،قسمیکه همه حرکات و سکنات اش مضبوط و جهت یافته با شهادت توحید...لا إله إلا الله میگردد...!

تا جائیکه نیک و زیبا میشمارد آنچه را که نزد لا إله إلا الله نیک و زیبا است، و زشت و پلید میداند آنچه را که لا إله إلا الله زشت و پلید میداند، وبخاطر آن دوستی میکند، و بخاطر آن دشمنی..و همین معنی درست و مراد الله ﷻ ازین وصف کلمه توحید نیز میباشد: ﴿تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾. ترجمه: و آن درخت پاك و زیبا همواره به اذن الله میوه های خوش و پاك میدهد؛ و معنی خوش طعمی میوه های آن غیر از خوش طعمی میوه ها است.[٨٠]!

بناً لازم است تا جمیع معانی این کلمه را به خاطر داشته باشیم و در آنها تدبر و تفکر کنیم، همانطوریکه آیت فوق را تذکر دادیم...و ضمناً به این مثال بزرگ که به شهادت توحید زده شده است، خویشتن را واقف گردانیم، که مراد این قول الله ﷻ نیز همین امر

[٨٠]. یعنی همان لذتی است که قلب مؤمن آنرا احساس میکند، طوریکه از بعضی سلف نقل شده است که میگویند:«إن فی الدنیا جنة هی فی الدنیا کالجنة فی الآخرة فمن دخلها دخل تلك الجنة و من لم یدخله لم یدخل جنة الآخرة»،- در دنیا به مانند آخرت جنتی وجود دارد، که هر کسی توانست داخل این جنت گردد، داخل جنت در آخرت نیز خواهد گردید، و هر کسی نتوانست داخل آن گردد در آخرت نیز داخل جنت نخواهد شد.

است: ﴿وَيضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَذَكَّرُونَ﴾.ابراهيم/٢٤. ترجمه: و الله چنین مثالهای برای مردم میزند تا آنکه پند گیرند.

.خاتمه:

قبل ازينكه به اين مبحث خويش خاتمه ببخشيم، لازم ميدانيم كه همراه خواننده با كلمات كسانى الله حافظى كنيم، كه لا إله إلا الله را با خون و عرق خويش نوشته اند، و با اعمال و اقوال خويش به چوبه دار طواغيت حلق آويز گرديدند.

از همين لحاظ اين خاتمه را با اقتباس از كتاب،«**فى الظلال القرآن**» تأليف شيخ شهيد– نحسبه كذلك– سيد قطب رحمه الله، وغيره كتب او انتخاب نموده ام، شايد سبب هدايت آنانى گردد كه از مسير هدايت الله به سوى گمراهى رفته اند و ميپندارند كه چه نيك عمل ميكنند.

او رحمه الله ميگويد:هر آنكه به شهادتين لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله نطق ميكند، نبايد گفته شود كه او به اسلام و ايمان شهادت داده است، تا زمانيكه به مدلول اين شهادت و مقتضاى آن و مطالبات آن عمل نكند، در حاليكه او بغير از الله إله ديگرى را به الوهيت گرفته است، و قانونى غير از شريعت الله را پيروى ميكند..!

و هرگز اسلام إذن به نطق شهادتين بدون پيروى معنى و حقيقت شهادت لا إله إلا الله نميدهد، و آن عبارت از توحيد الوهيت و توحيد عمل به شعائر لا إله الا الله ميباشد، و بعداً توحيد عبوديت و توحيد گرايش به آن...!

و همين اسلامى است كه الله آنرا از بنده خويش ميخواهد و بغير از آن هيچ اسلامى اعتبار ندارد، كه ناشى از هواء و هوس انسانى باشد و يا اسلام كه به تصور پيروزى دشمنانى در كمين نشسته خويش و باداران شانرا داشته باشد،﴿ **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** ﴾.

هر گونه تبدیل این منهج –در حالیکه برای عدول از آن آزاد گذاشته شده ای- انکار از امر معلوم و ضروری دین دانسته شده و صاحب آنرا ازین دین خارج میگرداند، ولو که به زبان خویش به هزار مرتبه بگوید:که او از جمله مسلمانان است!

اسلام نظام کامل زندگی در همه عرصه های آن میباشد، هر که آنرا پیروی کرد مؤمن و در دین الله، و هر آنکه غیر آنرا اگر چه در حکم واحد باشند پیروی کند، بدون شك ایمان را رد و از حدود ألوهیت الله تجاوز نموده و از دین اش خارج گشته است، هر چند احترام خویش را به عقیده اسلام اعلان کند، اما اتباع و پیروی وی از شریعت غیر از شریعت الله این گمان وی را تکذیب کرده و باعث خروج اش از اسلام میگردد!

زیرا اطاعت از بشر و از قوانین خود ساخته آنها ولو در جزء کوچك آن باشد، شرك است.

و اگر شخص در اصل مسلمان باشد، و بعداً در چنین وضعیتی قرار گیرد، باز هم او را بسوی شرك میکشاند، اگر چه بعداز آن أشهد أن لا إله إلا الله را بر زبان بیآورد، زیرا او با این کار خویش با غیر الله مواجه بوده و از غیر الله اطاعت میکند،﴿ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾...!

مشکل بزرگی که امروز منهج حقیقی اسلام به آن مواجه گردیده، اینست که این گونه اسلام تنها در وجود بعضی از اقوام،تنظیم های اسلامی، که از نسل های مسلمانان میباشند، در داخل یك بخش کوچك از کشور های شان تمثیل میگردد، در حالیکه یك زمانی همه کشور های اسلامی و آن دیار، دار الاسلام بود، و دین الله در همه بخش های آن سیطره داشت و شریعت اسلام در آنجا ها حاکم بود، اما بعداً این سرزمین و اقوام آن از حقیقت اسلام دور شدند، و تنها اسمی از آنرا با خود حفظ نمودند، و از اعتقاد به ارزش های اساسی و واقعی اسلام دور گردیدند، و اگر گمان کنند، که ایشان به اسلام اعتقاداً گرایده اند، و اسلام مجرد شهادت به لا إله إلا الله...است،اشتباه فکر کرده اند،بلکه لا إله إلا الله داشتن عقیده به اینست که الله واحد و لا شریك بوده و متصرف امور

زمین و آسمان میباشد، و الله واحد ذاتی است، که با پیروی از اصول وضع شده شرعی عبادت گردیده و این عبادت در تمام شئون زندگی رعایت میشود، و هرگز نقض نمیگردد، و الله واحد ذاتی است که بنده بخاطر او همه قوانین و شرائع را دور انداخته و به حکم اش در تمام امورات زندگی اش تسلیم میشود...و او را در انجام این همه واحد دانسته و کسی را به مدلول لا إله إلا الله شریک نمیسازد...اما در غیر این صورت به لا إله إلا الله شهادت نداده، و به اسلام داخل نگردیده است.

ولی امروز در روی زمین اقوامی زندگی میکنند، که اسم هایشان اسم های مسلمانان است، و از اولاده مسلمانان میباشد، و در همان شهر های زندگی میکنند، که زمانی دار الاسلام بود...اما هیچ یک از ایشان به لا إله إلا الله با همان مدلول قبلی آن شهادت نمیدهند، و نه این شهر ها به دین الله شناخته میشوند، و نه مردمان آن به مقتضای این کلمه عمل میکنند!

ما در قرآن آن مواردی را میآبیم، که مسلمانان امروز نه آنرا می دانند، و نه انجام میدهند، اخلاق و آداب اسلام را فراموش کرده اند- چنانچه بیننده تصور میکند که همین دین درمانده ایشان است- زندگی یک فرد مسلمان امروز فقط در یک جمله ختم میشود، زندگی، آبرو، حیثیت و ارزش های اش همه در معرض همان تهاجماتی قرار گرفته است که زندگی ....مردمان غرق در دنیا و مادیات آن قرار دارد؛ در حالیکه از فرد مسلمان و یک جامعه اسلامی چنین چیزی توقع نمیرود، حد اقل آن بخش از زندگی اش که در اختیارش قرار دارد، نباید متأثر ازین حالات گردد، اما توانائی این را ندارد تا آنرا مطابق اصول و ارزش های خود تصرف و توجیه نماید، و محدود تر ازین شایسته یک مسلمان و یک جامعه اسلامی نیست که برای زندگی خویش چنین نظام را اختیار کند که از مصادر و مراجع متعدد اخذ شده است؛ یک نظام را برای زندگی شخصی، و نظام دیگر را برای عبادات،اخلاق و آداب...ونظام دیگری را برای انجام معاملات اقتصادی و اجتماعی و

سیاسی و بین المللی... خویش، در حالیکه یکی آن أخذ شده از کتاب الله باشد، و در مقابل دیگر آن از کتاب یک انسان و یا از تفکرات و اندیشه های پوچ فلسفی او...!

که درینصورت شخص به هیچ وجه مطمئن به ایمان و اسلام خود نباید باشد....همچنان تصور ابتدائی ترین مسلمان و مؤمن را هم از خود دور نماید، زیرا با داخل شدن به اسلام و پذیرفتن ارکان و اصول آن اولاً لازم است، شهادت لا إله إلا الله را بگوید: که مفهوم آن اینست که هیچ حاکمی بجز از الله و هیچ شارع و قانونگذاری بغیر از الله نیست!

مردمان زیادی را در هر زمان دیده میتوانیم که میگویند ما به الله ایمان آورده ایم! اما به الله در الوهیت شریک قرار میدهند، آن هنگامیکه بغیر از شریعت الله جهت تحاکم و قضاوت به قوانین غیر او میروند، و از آنانی اطاعت میکنند، که از کتاب الله و رسول او پیروی نمی کنند، و همه ارزش های آنها، تصورات، موازین اخلاقی، آداب و تعالیم شان....در تناقض با لا إله إلا الله قرار دارد، و میگویند: ما به الله ایمان آورده ایم... در حالیکه هرگز با این لا إله إلا الله در یک مسیر قرار نگرفته اند.

و جای تعجب اینست!که بسیاری از مردم که گمان اسلام و ایمان را بالای خویش دارند، نظام حیات شان همه برگرفته از فلان و فلان است که الله ﷻ ایشان را دارنده گان قلب های نابینا خوانده است، اما با وجود این تارکی قلب گمان دارند که مسلمان هستند،﴿ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾!

ترجمه: اما ایشان در چشم ها کور نیستند بلکه این دلهای در درون سینه های شان است که نابینا میشوند.

و هرگز این دلیل شده نمی تواند که کسی بگوید من شریعت الله را ترک گفته ام برای اینکه مصحلت مردم را در نظر گیرم، اما هر گاه چنین گفت و یا چنین انجام داد، از حدود ایمان به الله خارج گردیده است.

چون ایمان و عدم تحاکم و رضایت به شریعت الله...در یک قلب جمع شده نمی تواند، – آنکه بالای خویش و امثال خود گمان ایمان دارند، اما در امور خویش به شریعت و قوانین الله و رسول او حکم نمی کنند، و به آن راضی نیستند، و هرگاه بالای شان این قوانین حاکم گردد، انزجار و نفرت خویش را از آن اعلان میکنند، و اسلامی به میل و خواست خویش ترسیم می کنند – و بعداً اسم آنرا را میگذارند اسلام واقعی – کسانی هستند که این نص قاطع در مورد شان نازل گردیده است: ﴿وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ .المائدۀ/۴۳.

ترجمه: (شگفتا) که چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالیکه تورات دارند و حکم الله در آن آمده است؟ پس از داوری پشت میکنند و آنان (با این کارشان) هرگز مؤمن نیستند.

ولی باید دانست! انسان تا زمانی مؤمن نمیگردد که همه ای ارزش ها و موازین اسلام را بالای خویش در هر حالت و هر زمان و مکان حاکم نگرداند، و همین طور مؤمن و مسلمانان نخواهد شد تا زمانیکه هیچ تصور و میزانی بهتر و خوبتری نسبت به اسلام از ساخته های بشری نزدش موجود نگردد، و در حالیکه دین در مقابل اش قرار داشته باشد او تحاکم و رفتن به نزد مخلوق و ساخته های او را نسبت به این دین ترجح بدهد!

و باید دانست! اینجا در اسلام امور کاملاً متعلق به عقیده است...طوریکه وجود و عدم وجود امور وابسته به عقیده آنها میباشد، اما آگاهی و هشدار از نقاط لغزنده و جاهائیکه خطر لغزش انسان میرود، ضرور میباشد و دین همه ای این نقاط را علامت گذاری کرده است، اگر دین اینکار را

نکرده باشد، پس به این معنی است که الله چنین نخواسته است، بناً علامت گذاری اشخاص دیگر و دور نمودن ما از احکام شریعت و لوازم توحید حق هیچ کسی نمیباشد.

برای نظام زندگی در روی زمین و در هر زمان و مکانی همیشه دو قاعده وجود داشته است، و همینطور در هر زمان و عصری و هر گوشه و کنار زمین دو قاعده ای تصور بـرای زنـدگی موجـود بوده است، اولاً- قاعده واحد دانستن الله سبحانه در الوهیت و ربوبیت و حاکمیت اش...کـه هرگـاه انسان زندگی و حیات خویش را بالای این ارزش ها استـوار گردانیـد، آنگـاه خـویش را در مقابـل یک تصور مستحکم اعتقادی میآبد، که همه موارد قبل را به الله ﷻ معترف بوده و وارد یک نظام با ثبات انسانی، اجتماعی، اخلاقی، و نظام حیات سیاسی و شریعت اسلامی و قوانین حـاکم بر حیـاتش میگردد، که غیر آنرا نمی پذیرد...و برای همین امر به لا إله إلا الله شهادت نیز داده است.

ثانیاً- قاعده ترک الوهیت، ربوبیت و حاکمیت الله سبحانه...در تمام امورات و شـئونات- حتـی انکار از وجود الله- و یا ترک آن تنها در امورات دنیوی و حیات بشری...و یـا در نظـام اجتمـاعی و قوانین آن؛ که درین صورت فرد جماعت،گروه و یا یک طیف بشـری -بغیـر از الله ﷻ -صـفت و خصائص الوهیت، ربوبیت و حـاکمیـت را در حیـات انسـانها کسـب میکنـد، و تـا زمانیکـه بـه ایـن وضعیت ادامه داده شود، حیات انسانها هرگز حیات اسلامی و ایمانی و حتـی انسـانی نخواهـد شـد، زیرا بر اساس قاعده لا إله إلا الله استوار نیست، هر چند این کلمه همواره بر سر زبانهایشان باشد!!!

همین دو قاعده همیشه در دنیا و امورات آن حاکم بوده است، و غیـر از ایـن دو قاعـده ، قاعـده سومی ممکن نیست موجود گردد، و همینطور جمع این دوقاعده نیز غیر ممکـن اسـت، زیـرا یکـی آنها -جاهلیت- و دیگرش -اسلام- میباشد، صرف نظر از اشکال مختلـف آنهـا کـه بوجـود آورده شده است، و یا اوضاع و حالات که در آن قرار داشته اند، و یا اسـماء کـه بـه آن اطـلاق میگردنـد، مانند؛ حاکمیت فرد و حاکمیت ملت...یا کمونیزم و لبرالیزم ...دمکراسی و یا تـایرانی ... سـقراطی و تیوکراسی ... و یا دموکراسی اسلامی و دیموکراسـی غربـی ... جاهلیـت عصـر مدرنیتـه و جاهلیـت

عصر قديم ...که هیچ یک ازین نامگذاری ها اعتبار ندارد، زیرا بشر همواره در همان دو قاعده اساسی سیر خویش را میپیماید، یکی- عبادت بشر توسط بشر و ترک الوهیت، ربوبیت و حاکمیت الله سبحانه و تعالی به عنوان یگانه هدف زندگی.....و دوم- برعکس آن عبادت الله ﷻ به وحدانیت....و پذیرفتن الوهیت،ربوبیت و حاکمیت الله ﷻ به تمام معنی و ترک همه اوثان و مادیات دنیوی، و کفر به همه ای طواغیت ایکه به غیر از الله ﷻ عبادت میشود، و تسلیم گردیدن به دین، نظام و قوانین الله ﷻ با تمام رضایت ظاهری و انقیاد قلبی. -پایان-

این بحث مختصر و مهمی بود در مورد لا إله إلا الله و شروط آن که از دیر زمانی اراده داشتم تا آنرا تهیه نمایم، امید است تا مورد قبول رحمت باری تعالی قرار گرفته، و مفید برای عباد و بلاد های شان قرار گیرد، و الله ﷻ همه اعمال ما را خالص برای ذات مهربان خویش گرداند، که هیچ شهرت، و عزت و علم و عمل مگر از برای او شایشته مؤمن نیست، و بجز رضایت خاطر او نه وسعتی را میخواهیم و نه شهرتی و نه ریاء ای را.

و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و على آله و صبحه و سلم.

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العلمين

-عبدالمنعم مصطفى حليمة-

أبو بصير الطرطوسى ١٤٢١/٠٧/٢٠ هـ

www.abubaseer.bizland.com

فهرست

موضوع | صفحه